



خداشناسی وسیر إلى الله
رابطه عبد با معبود

طاهره سادات زرگر مرادی

معارف معارف (۳)

دروسی در [خدا شناسی و سیر الی الله]

توحید و موحد (رابطه عبد با معبود)

فهرست مطالب

۱۶	مقدمه
۱۹	مقدمه درسها
۱۹	چرا برای شناسایی آفریدگار جهان فکر و مطالعه می‌کنیم؟
۲۰	انتخاب راه صحیح
۲۰	توجه به یک حدیث
۲۱	هدف از بعثت انبیاء و کتب آسمانی
۲۲	اهداف این درس
۲۲	توحید و معرفت الله از راه قرآن
۲۲	تدبّری در قرآن
۲۳	شکایت رسول اکرم(ص) از مهجوریت قرآن
۲۴	معرفت الله و هدف خلقت
۲۵	تفسیر موضوعی
۲۶	هدف قرآن پرورش انسان است
۲۸	بخش اول
۲۸	فصل اول
۲۸	معمای هستی
۲۹	راههای شناخت خدا
۳۰	اثبات وجود خالق از نظر فلاسفه
۳۱	پی بردن از معلول به علت
۳۱	آیات توحیدی آسمانی
۳۳	تأمل در مخلوقات آفاقی
۳۴	حرکت هر چیزی دلیل بر محرکی دارد
۳۶	نظم در عالم برای تربیت موجودات
۳۷	رابطه (نظم و عقل)

۳۸	برهان نظم و تناسب
۳۹	برهان محدودیت
۳۹	برهان تدبیر
۳۹	سوالی قابل تأمل
۴۰	هدف رسیدن به معرفت الله
۴۲	فصل دوم
۴۲	اول دین معرفت و شناخت خداست
۴۳	توحید عام و توحید خاص
۴۶	خدا خودش را معرفی می کند
۴۹	هدف خلقت رسیدن به معرفت خداست
۴۹	استحالت شناخت ذات خداوند
۵۰	خدا را چگونه بشناسیم؟
۵۲	عظمت معرفت الله در قرآن
۵۳	استدلال بر قدرت خداوند
۵۴	حوزه قدرت خدا
۵۵	فصل سوم
۵۵	اثبات وجود از نظر قرآن
۵۵	فطری بودن گرایش به مبدأ
۵۷	توحید فطری
۵۷	فطرت یا غریزه معنوی
۵۸	فطرت در روایات
۶۱	نکاتی از امور فطری
۶۱	اقسام فطریات انسان
۶۳	آگاهی موجودات به مبدأ
۶۵	عجز اکتناه ذات و صفات ذاتی

- ۶۷..... پاسخ به چند سؤال
- ۶۸..... موجودات أسماء خدا هستند
- ۶۹..... حضرت ابراهیم و معرفی خداوند
- ۷۰..... **فصل چهارم**
- ۷۰..... قرآن و استدلال بر مبدأ
- ۷۳..... اعتقاد مشرکین به وجود خدا
- ۷۳..... احتجاج حضرت ابراهیم
- ۷۶..... مراحل سیر حضرت ابراهیم
- ۷۷..... هدف قرآن توحید و موحد است
- ۷۸..... موحد در قرآن
- ۷۹..... تأکید قرآن بر وحدانیت
- ۸۰..... مراتب توحید در قرآن
- ۸۱..... توحید در تدبیر و ربوبیت تکوینی
- ۸۱..... توحید در ربوبیت تشریحی
- ۸۱..... توحید در الوهیت و معبودیت
- ۸۲..... توحید در عبادت
- ۸۲..... توحید در استعانت
- ۸۳..... نظر برخی از دانشمندان
- ۸۴..... توحید در ربوبیت
- ۸۴..... مظاهر و مصادیق توحید در ربوبیت
- ۸۶..... مظاهر توحید
- ۸۶..... توحید در محبت
- ۸۷..... نیاز هستی به الله
- ۸۷..... توحید ذاتی - صفاتی - افعالی
- ۹۰..... **فصل پنجم**

۹۰	تطبیق آیات کتاب دین و زندگی با اقسام توحید و شرک
۹۰	۱- توحید ذاتی
۹۱	۲- توحید صفاتی
۹۸	شرك در توحید..... خطأ! الإشارة المرجعية غير معروفة.
۹۸	نصاب توحید در اسلام
۹۸	برهان
۹۹	توحید در صفات
۱۰۰	توحید در خالقیت
۱۰۱	توحید استقلالی
۱۰۲	توحید در ربوبیت و تدبیر عالم
۱۰۲	خالقیت و ربوبیت انکار ناپذیرند
۱۰۲	مظاهر و مصادیق توحید در ربوبیت
۱۰۲	الف) توحید در تشریع و قانونگذاری:
۱۰۳	توحید در عبادت
۱۰۵	فصل ششم
۱۰۵	نگاهی به آیات توحیدی
۱۰۵	۱- توحید خالقیت در قرآن:
۱۰۸	۲- توحید در ربوبیت و تدبیر عالم
۱۰۹	متن آیات و توضیح
۱۰۹	۱- توحید در هدایت
۱۱۳	حد نصاب در اعتقاد به توحید چیست؟
۱۱۴	حد تحقیق تا کجاست؟
۱۱۵	نصاب توحید در اسلام
۱۱۷	فصل هفتم
۱۱۷	توحید اساس و ریشه دین است

۱۲۰	وحدید در عبادت چرا؟
۱۲۰	خلاصه حد نصاب توحید
۱۲۱	نصاب توحید در اسلام
۱۲۲	توحید در ربوبیت (و تدبیر عالم)
۱۲۲	دلایل توحید در ربوبیت
۱۲۴	خط سرخ بر همه رب النوعها
۱۲۵	فرق رب و الله
۱۲۵	رب در آیات قران
۱۲۷	همه نعمتها از «رب» هستند
۱۲۷	حضرت آدم و ریش
۱۲۸	ارتباط انبیاء با اسم "رب"
۱۲۹	حضرت لوط (ع)
۱۲۹	مکالمه حضرت زکریا با رب خود
۱۳۰	در خواست حضرت موسی از رب خود
۱۳۱	الطاف رب به موسی ع
۱۳۲	درخواست حضرت سلیمان از رب خود
۱۳۳	ربوبیت همه عالم را فرا گرفته
۱۳۶	شیطان و توسل به اسم رب
۱۳۷	بخش دوم کتاب
۱۳۷	فصل اول
۱۳۷	اعتقاد تحقیقی به توحید
۱۳۷	ضرورت معرفت توحید
۱۳۸	نشانه های توحید در آفاق و انفس
۱۴۰	تبیین برهان
۱۴۱	سیر آفاقی حضرت ابراهیم

۱۴۱	برهان محبت.....
۱۴۱	اعتقاد بت پرستان به توحید.....
۱۴۲	مشکل مشرکین نفی توحید ربوبی بود.....
۱۴۳	مراحل معرفت توحید.....
۱۴۳	حد وسط برهان محبت.....
۱۴۴	نتیجه.....
۱۴۴	برهان محبت.....
۱۴۵	ویژگیهای برهان محبت.....
۱۴۶	توهم اشکال برهان محبت.....
۱۴۶	سیر ابراهیمی در آفاق.....
۱۴۶	ابراهیم سه مرحله را پیمود.....
۱۴۷	برهان حرکت.....
۱۴۷	حرکت انواعی دارد.....
۱۴۷	تبیین برهان حرکت.....
۱۴۸	فرق برهان حرکت در فلسفه و قرآن.....
۱۴۹	جایگاه برهان محبت.....
۱۴۹	تقریر برهان محبت.....
۱۵۰	مقدمات برهان.....
۱۵۰	معرفت به محبوب.....
۱۵۱	بطلان ربوبیت غیر خدا.....
۱۵۱	محبوب نبودن حادث.....
۱۵۲	محبت از نگاه تفکر فلسفی.....
۱۵۳	برهان محبت و برهان فطرت.....
۱۵۴	ابطال خالقیت غیر خدا.....
۱۵۵	جامعیت برهان محبت.....

۱۵۶ مکتب اهل بیت
۱۵۷ فصل دوم
۱۵۷ اعتقاد عالمانه به توحید
۱۵۹ قرآن دو هدف اساسی را تعقیب می کند
۱۵۹ آگاهی موجودات به مبدأ
۱۶۰ عجز اکتناه به ذات و صفات ذاتی
۱۶۳ پاسخ به چند سؤال
۱۶۷ جمع بین تشبیه و تنزیه
۱۶۸ لزوم راهنما
۱۷۱ حضرت نوح
۱۷۲ مصیبت خطاء در اعتقاد
۱۷۴ نکته الهامی در الوهیت و اهلیت
۱۷۵ فصل سوم
۱۷۵ نظریات در توحید ذاتی - صفاتی - افعالی
۱۷۸ نکته ای دقیق و قابل تأمل
۱۷۹ خدا جهان را در کجا آفرید؟
۱۸۱ توحید از منظر اهل عرفان
۱۸۱ حقیقت عرفان
۱۸۳ سیر معرفت نزد عرفاء
۱۸۳ نقش اسباب مادی در کارها
۱۸۵ فرق دو مکتب عقلی و عرفانی در توحید
۱۸۶ ادعای عرفاء
۱۸۷ عالی ترین مرتبه توحید عرفاء
۱۹۰ بخش سوم سیر الی الله
۱۹۰ فصل اول

۱۹۰	خدا را تا چه اندازه می توان شناخت؟
۱۹۶	سیر آفاقی و انفسی در قرآن
۱۹۸	توجه و تأمل در موجودات
۱۹۸	تکامل انسان با تعلیم و تربیت
۱۹۹	تأملی دیگر در سیر آفاقی و انفسی
۱۹۹	سیر آفاقی
۱۹۹	آیات انفسی
۲۰۰	فرق معرفت آفاقی و انفسی
۲۰۱	سیر انفسی سیری روحانیست
۲۰۱	ندایی از درون
۲۰۳	جایگاه و اهمیت سیر انفسی در قرآن
۲۰۴	انسان گنجینه اسرار الهی
۲۰۶	فصل دوم
۲۰۶	أسماء الله در قران
۲۰۷	فرق دعا با مناجات
۲۰۸	أقسام صفات خداوند
۲۰۹	فضیلت أسماء و صفات
۲۱۰	شناخت حق بوسیله اسماء و صفات
۲۱۱	ازلیت، ابدیت و سرمدیت
۲۱۲	هر موجودی مظهر اسم الله است
۲۱۳	تجلی نور الهی در عالم هستی
۲۱۵	فرق کلمه خدا با الله
۲۱۶	فصل سوم
۲۱۶	عوامل وجود
۲۱۷	راز تأکید بر شناخت اسماء الله

۲۱۸ ظهور حق تعالی برای بندگان
۲۲۰ شناخت گنج پنهان
۲۲۵ چشمه معرفت را در جان خود جاری کنیم
۲۲۶ شناخت أسماء استعداد می طلبد
۲۲۷ خلیفه الله موحد حقیقی است
۲۲۹ خدا شناسی و خدا باوری
۲۳۰ راه رسیدن سالک به خدا
۲۳۱ غایت کمال مخلوق
۲۳۲ فصل چهارم
۲۳۲ جهاد با نفس
۲۳۲ شرط اول مجاهدت تفکر است
۲۳۳ جهاد با نفس
۲۳۶ آفاق جلوه گاه صفات حق تعالی است
۲۳۸ علم بشر و مکاشفه عالم وجود
۲۳۸ تأملی در سیر انفسی
۲۳۹ فایده آیات آفاقی
۲۴۱ بخش چهارم
۲۴۱ خود شناسی
۲۴۱ سفری به اعماق خود
۲۴۲ انسان موجودی دو بُعدی
۲۴۴ مراحل حیات مؤمن
۲۴۵ بُعد ملکوتی و مادی انسان
۲۴۷ بحثی راجع به فطرت
۲۴۸ معنای فطرت از زوایای مختلف
۲۴۹ معنای اصطلاحی فطرت

۲۵۰	ویژگیهای فطرت
۲۵۱	نظر استاد امام
۲۵۱	اشاره اجمالی به بعضی از احکام فطرت
۲۵۲	مقام اول) اصل وجود مبدأ متعال
۲۵۲	فطرت عشق به کمال
۲۵۳	نکاتی قابل توجه راجع به فطرت
۲۵۵	اهمیت شناخت نفس
۲۵۶	مراحل و شئون نفس
۲۵۶	نفس مسؤله
۲۵۷	نفس اماره
۲۵۸	نفس لوامه
۲۵۸	نفس ملهمه
۲۵۸	نفس مطمئنه
۲۵۹	نفس مرضیه
۲۶۰	فصل
۲۶۰	تقریر سیر انفسی
۲۶۰	۱. تفکر در ذات و صفات و افعال خود
۲۶۲	چرا خطورات ذهنی را نمی توان کنترل کرد؟
۲۶۲	نیازها برای سیر انفسی
۲۶۰	۲. معرفت توحید
۲۶۳	این تقریر دو شرط دارد
۲۶۴	محور های سیر انفسی
۲۶۴	الف: اتحاد سالک و مسلک
۲۶۴	۱- صیورورت
۲۶۴	۲- حضور عمل در قیامت

- ۲۶۵ ۳ - معامله بین انسان و خدا
- ۲۶۶ ۴ - کور شدن چشم دل با گناه
- ۲۶۶ ب: مبدء و مقصد
- ۲۶۶ ت: زمان
- ۲۶۷ د: زاد و توشه
- ۲۶۷ ج: مرکب
- ۲۶۸ ره آورد سیر انفسی
- ۲۶۸ ۱. بصیرت باطنی
- ۲۶۸ ۲. گشایش معنوی
- ۲۶۹ ۳. فرقان بودن تقوا
- ۲۶۹ ۴. حیات طیبه مانند:
- ۲۷۰ آثار حیات طیبه
- ۲۷۰ ۱- نورانیت دل:
- ۲۷۱ ۲. تأیید الهی:
- ۲۷۱ ۳. استغراق در نعم معنوی:
- ۲۷۱ ۴. ارتباط با فرشته:
- ۲۷۲ ۵. مشاهده ملکوت
- ۲۷۵ ۶ - دیدن خدا با چشم دل
- ۲۷۵ ۷. ادراک حقیقت ایمان و یقین:
- ۲۷۵ **فصل سوم**
- ۲۷۵ معرفت الله در سوره حمد
- ۲۷۶ بسم الله در کتب آسمانی
- ۲۷۷ تأثیر روانی در «بسم الله»
- ۲۷۸ شناخت خدا در اولین آیه قران
- ۲۷۹ الله کاملترین نام خداوند

۲۸۱	رحمن و رحیم از نظر اهل عرفان
۲۸۲	ارتباط عبد با معبود
۲۸۴	یک دوره معارف در سوره حمد
۲۸۴	حامد و محمود
۲۸۵	مفهوم حمد
۲۸۶	مراحل حمد
۲۸۷	ربوبیت راه خدا شناسی
۲۸۹	ربوبیت و تربیت موجودات
۲۸۹	نکات قابل توجه
۲۹۰	نکته ها در مالکیت خداوند
۲۹۱	معنی دین
۲۹۲	توحید عبادت
۲۹۳	از عبادت فرعون تا گوساله پرستی
۲۹۵	تکرار الرحمن الرحیم
۲۹۷	برداشت اخلاقی
۲۹۸	چرا صفات دیگر در بسم الله نیامده؟
۲۹۹	پیامبران و استمداد از رحمت خدا
۲۹۹	پیوند خلق با خالق
۳۰۰	تناسب در خواست با صفات خداوند
۳۰۱	خلاصه برنامه سعادت
۳۰۲	مراتب توحید در سوره حمد
۳۰۳	ایمان ثمره معرفت است
۳۰۳	توحید أفعال
۳۰۳	ثمره عقیده صحیح
۳۰۴	نکات تربیتی از نماز

- ۱ - نکته اتکاه فقط اوست ۳۰۴
- ۲- نیاز انسان به یاری..... ۳۰۴
- محمود مطلق فقط خداست ۳۰۵
- از غیب تا حضور ۳۰۶
- از استعانت تا ولایت ۳۰۶
- راز تفاوت انسان ها در نماز ۳۰۷
- کانون جاذبه الهی ۳۰۹
- سلوک قرآنی ۳۱۰

منابع

مقدمه

کتاب معارف (۳) جمع دو کتاب از درسهای کلاس

دروسی در [خدا شناسی و سیر الی الله] . (رابطه عبد با معبود)

تطبیق آیات قرآن و کتاب آفرینش با دین و زندگی ، با بیان توحید و موحد، و رابطه (عبد با معبود) ، و بررسی مسأله توحید و موحد در قرآن . يك دوره عقاید خداشناسی و سیر الی الله برای تصحیح عقیده

ملاحظات

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند هستی آفرین اوست که اول و آخر و ظاهر و باطن و عالم الغیب و الشهاده و ملك و ملکوت عالم به دست اوست بی نیاز مطلق و غنی الحمید که همه ممکنات فقیر و در وجود و بقاء نیازمند او .

این بنده فقیر با توفیق الهی سالهاست که مشغول تحقیق و تدریس معارف الهی و معرفت الله و أسماء و صفات الهی هستم به هدف خدا شناسی و خودشناسی و سیر الی الله و بحمد الله از این درسهای علاوه بر تسجیلات صوتی ، از این دروس کتب زیادی نگارش یافت که تا کنون حدود بیست کتاب به چاپ رسیده است و تعدادی هم در سایت و اپلیکشن قرار دارد .

از جمله کتب عقاید و معرفت الله در چند کتاب تنظیم شد که آنها را برای علاقمندان به این مواضع مفید دانستم و حتی بعنوان کتب درسی مفید هستند زیرا در سطوح مختلف تدریس شده و برای جوانانی که بخواهند به خداشناسی

و معارف الهی برسند و فرصت مطالعه کتب عمیق فلسفی و عرفانی را ندارند این کتب مفید هستند زیرا سعی شده مطالب ساده تر بیان و تدریس شوند .

مرحله اول: در ادامه درسها خلاصه ای از توحید کتاب (۵۰ درس عقاید برای جوانان) ...مکارم شیرازی بود و در ادامه درسهای با درسهایی از هدف خلقت و سیر آفاقی با ویدیوهای علمی و تحقیقاتی پرداخته شد . درسها در ماه شعبان ۱۴۳۵ برابر با ۲۰۱۴م و برابر با ۱۳۹۳ شمسی شروع شد.

مرحله دوم : سال ۲۰۱۶ / برابر شعبان ۱۴۳۷. / خرداد ۹۵ در این مرحله و بعد از مقدمات فلسفی شروع به اصل درسهای توحید شد درسهایی به فارسی و نیز به عربی تدریس شد. و مرحله سوم: در سال ۲۰۱۸ میلادی -

و در چند کتاب آماده ، برای علاقمندان و دوستداران معارف الهی و معرفت الله ارائه می شود.

درسها خلاصه نویسی شد در چند کتب

کتاب اول معارف (۱) معرفت الله در مکتب وحی . (رابطه عبد با مولا) .

کتاب دوم : کتاب معارف ۲ (توحید و موحد) این کتاب نیمه استدلالی است.

کتاب سوم: خلاصه ای از جمع ۲ کتاب اول و دوم (خدا شناسی و سیر الی - رابط عبد با معبود) "کتاب حاضر

کتاب چهارم : هفت شهر عشق (سیر و سلوک عرفانی). این کتاب تا حدودی عرفانی است و اشاره ای به منطق طیر عطار دارد (البته این کتاب قبلاً به چاپ رسیده است.

و کتاب پنجم : با مقدمه ای فلسفی اشاره به (معارف قرآن) است که هنوز ویرایش نشده است.

و نیز درسهایی در رابطه با اسماء الحسنی و صفات الهی تدریس شده که بعضی از این مواضع در فضایی مجازی قرار دارد که امیدوارم مورد قبول خدای متعال واقع و مورد استفاده فرزندان معنویم قرار گیرند و توفیق تنظیم بقیه درسهها را بمن عنایت فرماید که به عنایت و الطاف الهی امیدوارم و او سعی بنده ای را بی جواب نمی گذارد و خود فرمود از رحمت خدا ناامید نشوند.

امیدوارم اگر این آثار ثوابی دارند همه بزرگانی که از آثارشان استفاده کرده در تدریس این دروس و استفاده در این آثار ، خداوند به همه آن ها ثوابی عنایت فرماید و با قبول حق توشه ای برای یوم لا ینفع مال و بنون قرار دهد. انه سمیع مجیب الدعا .

خدا را به هر نفسی بی نهایت شاکرم که مرا با یاد و ذکر خود مشغول کرده است. الحمد لله رب العالمین

طاهره سادات زرگمرادی از دیار غربت .

بهمن ۱۴۰۲ شمسی / شعبان ۱۴۴۵ / ۲۰۲۴ م

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند هستی آفرین خداوند جان و خرد

چرا برای شناسایی آفریدگار جهان فکر و مطالعه می‌کنیم؟

اول اینکه عشق به آگاهی و آشنایی به جهان هستی، در درون جان همه ما است.

همه ما به راستی می‌خواهیم بدانیم: این آسمان بلند پایه، با اختران زیبایش این زمین گسترده با مناظر دل فرییش این موجودات رنگارنگ، پرندگان زیبا، ماهیان گوناگون، دریاها و کوه‌ها، شکوفه‌ها و گل‌ها، انواع درختان سر به آسمان کشیده و... آیا خود به خود به وجود آمده‌اند؟ یا این نقش‌های عجیب به دست نقاشی ماهر و توانا و چیره دست، کشیده شده است؟...

از این گذشته، نخستین سؤالاتی که در زندگی برای همه ما پیدا می‌شود؛ این است که:

از کجا آمده ایم؟ در کجا هستیم؟ و به کجا می‌رویم؟

ما اگر پاسخ‌های این پرسش‌های سه گانه را بدانیم ، چقدر خوشبخت خواهیم بود؟ یعنی بدانیم آغاز زندگی ما از کجا شروع شده و سرانجام به کجا خواهیم رفت؟ و اکنون چه وظیفه ای داریم؟ روح جستجوگر ما به ما می‌گوید: باید آرام ننشینی تا پاسخ این سؤالات را پیدا کنی.

بنابراین نخستین چیزی که ما را به دنبال خداجویی و شناسایی آفریننده جهان هستی می‌فرستد، همان روح تشنه و جستجوگر ما است. آنچه با تحقیق در معارف الهی برای ما واضح شد، اهمیت معرفت الله ، خدا جویی ، و آثار خدانشناسی در زندگی بود.

در بحث خداشناسی و خدا جویی و آثار خداشناسی در زندگی ، و در مطالعات عقیدتی باین نتیجه رسیدیم که کسب معرفت واجب است و حالا بحث در این مساله است که چگونه و از چه راهی باین معرفت برسیم ؟

انتخاب راه صحیح

ما در زندگی با مذاهب و مکتب‌های مختلف بر خورد می کنیم ؛ که هر کدام ما را به سوی خود دعوت می‌کند، ولی از آنجا که سرنوشت ما، خوشبختی و بدبختی ما، پیشرفت و عقب افتادگی ما، به بررسی و انتخاب بهترین راه بستگی دارد، خود را ناگزیر می بینیم که در این باره فکر کنیم، بلکه عقل و خرد، به ما می‌گوید هر چه زودتر شروع به بررسی و مطالعه کنیم ، و با اطمینان خاطر راه درست را انتخاب کرده، راهی که موجب سعادت و تکامل ما را در پی داشته باشد.

توجه به یک حدیث

حضرت محمدصلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بهترین اعمال، خداشناسی است، زیرا با وجود علم و معرفت، عمل، کم یا زیاد تو را سود می بخشد اما با وجود نادانی (نسبت به خدا) عمل، نه اندکش تو را سود می بخشد نه بسیارش. در همه رساله های عملی ذکر شده که در اصول دین تقلید جایز نیست ، و نیز آنچه از کتاب های آموزش عقاید استفاده میشود: شکر منعم و دفع ضرر محتمل، ضرورت فراگیری یک دوره معارف را می رساند و این دلیل محکمی است، که ما را به مطالعه در باره آفریننده جهان هستی دعوت می‌کند.

با توجه به حدیث حضرت رسول اکرم (ص) و آیات قرآن برای ما روشن شد که معرفت الله و معارف الهی بر هر فردی لازم است تا در اصول دین و معارف الهی با دلیل و برهان به یقین برسد.

هدف از بعثت انبیاء و کتب آسمانی

تمام پیامبرانی که از جانب خداوند مبعوث، و کتب آسمانی که نازل شده اند برای این بوده که مردم را به سوی خداوند هدایت کنند، یعنی همه آمده اند که خبر بدهند از خداوند متعال و رب العالمین، منتهی هر دینی کاملتر از دین دیگری بود، اما آن طوری که قرآن خدا را معرفی کرده و راجع به اسماء و صفات خداوند بیاناتی دارد، هیچ پیامبری این طور عمیق خدا را معرفی نکرده است.

چون در امتهای پیشین، عقول مردم آن طور نبود که خداوند را با آن صفات بشناسند، هنگامی که پیامبران به آنها میگفتند بتها را نپرستید و به خدای یگانه ایمان بیاورید تعجب میکردند، می گفتند چطور میشود چیزی را که دیده نمی شود بپرستیم؟

لذا می توان گفت : همه مردم به خدا ایمان دارند، اما آن خدا کیست، برای آنها قابل فهم نبوده وقتی که فرعون میگوید "انا ربکم الاعلی" فکر میکرده اند لابد فرعون رب است چون معنی رب و صفات رب را نمی دانستند بهر حال کاملترین معرفت و معرفی خداوند در قرآن است. لذا ضرورت يك دوره معارف الهی، برای تصحیح عقیده بر همه لازم است .

اهداف این دروس

باید توجه کنیم ، و از خود بپرسیم که از درسها چه میخواهیم ؟ هدف ما از این درسها ، تصحیح عقیده ، و معرفت الله از طریق قرآن است . لذا در مقدمه به مطالبی راجع به قرآن اشاره می شود .

یکی از مسائل مهمی که قرآن بدان پرداخته است و باید انسان به آن توجه کند مواضع «خدا شناسی و توحید» است . و مسئله مهم دیگر قرآن «سیر الی الله» است لذا موضوع درسهای ما «معرفت الله در مکتب وحی» است .

توحید و معرفت الله از راه قرآن

موضوع این کتاب «معرفت الله و سیر الی الله در قرآن» است، که ما با قرآن و خدا و أسماء و صفات او بیشتر آشنا شویم .

می دانیم که قرآن شامل مواضع بسیاری است . و از مهمترین این مواضع «مبدأ و معاد و سیر بین مبدأ و معاد» بوسیله وحی، و سالک این راه ، انسان است.

بنابراین: انسان با استفاده از وحی به شناخت مبدأ و معاد ، و معرفت توحید و صفات الله می پردازد زیرا که انسان سالک، با معرفت به اسماء الله و تخلق به اخلاق الله به سیر الی الله به قرب الهی نائل میشود .

تدبیری در قرآن

گفته شد که قرآن شامل مواضع بسیاری است . و با تدبیری در قرآن مشاهده می شود که، از مهمترین مواضع قرآن، موضوع «مبدأ و معاد و سیر بین مبدأ و معاد» بوسیله وحی، و سالک این راه، انسان است.

خداوند متعال می فرماید: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ۗ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم ، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می‌دیدید ، و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم تا بیندیشند).

قرآن شفای دلهای مریض است، امراض روحی و روانی ، و درمان رذائل اخلاقی است که در قلوب انسانها رخنه می‌کنند. و نیز درمان "عقائد الحادی و رفع شک و تردید" است. اما برای کسانی که ایمان داشته باشند، و از هدایت و نسخه شفا بخش قرآن استفاده کنند. و این هم در پرتو عمل به قرآن حاصل می‌شود. انسان باید نسخه طبیب را دریافت کند و طبق دستور طبیب از آن استفاده کند و گرنه شفا نمی‌یابد.

شکایت رسول اکرم(ص) از مهجوریت قرآن

در سوره فرقان آیه ۳۰ می‌خوانیم : وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا

و پیغمبر (شکوه‌کنان از کیفیت برخورد مردمان با قرآن) عرض می‌کند ، پروردگارا ! قوم من این قرآن را (که وسیله سعادت دو جهان بود) رها و از آن دوری کرده‌اند (و از ترتیل و تدبیر و عمل بدان غافل شده‌اند) .

توضیحات : « مَهْجُوراً » : متروک . رها شده . مراد از ترك قرآن ، دوری گزیدن از : شنیدن و اندیشیدن ، عمل به احکام حلال و حرام آن ، در اصول و فروع دین حاکم کردن و داوری بردن بدان ، درمان دل و درون خود را از قرآن خواستن ، و بالاخره عقائد و عبادات و اخلاق از آن آموختن است .

اینکه حضرت پیامبر(ص) میفرماید: «امت من قرآن را مهجور نگه داشتند»، چون از هدایت و شفاء و حقیقت قرآن استفاده لازم را نمی کنیم گرچه ممکن است قرآن هم بخوانیم . با تدبّر در قرآن و کسب معارف، و تزکیه نفس و صفای درون می توان تا حدودی به معارف قرآن رسید. بهر حال عالم هستی بقدری عظمت و اسرار دارد، که اگر توجه ما فقط به امور مادی دنیا باشد به اسرار قرآن نخواهیم رسید .

توجه به اسماء الله که از اول تا آخر قرآن در آیات بسیاری بیان شده، و خداوند از خودش میگوید و خود را معرفی میکند و میفرماید: ای انسان خدائی که این قرآن را فرستاده، و معبود شماست، باید او را اینگونه بشناسی، یعنی خدا را آن طور که قرآن معرفی کرده باید شناخت .

معرفت الله و هدف خلقت

یکی از مسائل مهمی که قرآن بدان پرداخته است و باید انسان به آن توجه کند مواضع «خدا شناسی و توحید» است و مسئله مهم دیگر قرآن «سیر الی الله» است.

بنابراین: انسان با استفاده از وحی به شناخت مبدأ و معاد ، و معرفت توحید و صفات الله می پردازد . زیرا که انسان سالک، با معرفت به اسماء الله و تخلق به اخلاق الله به سیر الی الله می پردازد، و با معرفت الله است که به هدف خلقت ، و به سعادت دارین ، و آرامش می رسد. بنابراین: انسان با استفاده از وحی به شناخت مبدأ و معاد ، و معرفت توحید و صفات الله باندازه سعی و کوشش خود ، و ارتقاء سعه وجودی خود باین معارف نائل می شود . زیرا که انسان سالک، با معرفت به شناخت خداوند و اسماء و صفات الله ، و با تصحیح عقیده، و تخلق به اخلاق الله به سیر الی الله می پردازد.

قران به مواضع بسیاری پرداخته است ، بعضی آیات احکام هستند، و بعضی از آیات قران اشاره به سرگذشت پیامبران دارد، و بعضی آیات نیز اشاره به توحید و اسماء و صفات خداوند دارند، بطوری که در بیشتر آیات قران به توحید و اسماء و صفات خدا اشاره دارد.

تفسیر موضوعی

تفسیر موضوعی این است که یک مفسر موضوع معینی را انتخاب، و از اول قرآن تا آخر قرآن هر آیه ای که متعلق به آن موضوع است جمع آوری و در کنار هم تفسیر و بیان میکنند. مثلا موضوع ما «الله» است، اسماء و صفات خداوند و توحید، یعنی معرفت خدا و ارتباط ما با خدا (توحید و شناخت موحد حقیقی است) لذا به مسأله تجلی اسماء و صفات خداوند در قرآن می پردازیم. پس باید خدا را شناخت تا با او ارتباط برقرار کرد .

ابن مسعود می گوید هرکس بخوهد علوم اولین و آخرین را به دست آورد ،
قرآن بخواند و در قرآن تأمل کند چنانکه قرآن کریم می فرماید :

(قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا
بِمِثْلِهِ مَدَدًا)^۲ (بگو اگر دریاها مرکب باشند تا کلمات پروردگارم با آن نوشته شود
، آب دریاها تمام می شود و کلمات پروردگارم تمام نمی شود اگر چه مثل همین
دریاها بر آنها افزوده گردد).

و چون خداوند وجود مطلق و نامتناهی است ، لذا کلمات خداوند تنهای ندارند،
پس آنطور نیست که انسان قادر باشد به آسانی به معارف و حقایق و لطایف
قرآن برسد، و نیز کسب معرفت الله در قرآن نیاز به صفای باطن و نیز نیاز به
تأمل و توجه خاص دارد که بتواند باندازه سعه وجودی خود به معرفت قرآنی
توفیق یابد.

و چون بخش دوم مطالب قرآن مربوط به موحد است ، موحد یعنی انسانی که
به بالاترین درجه ای از توحید و معرفت الله رسیده باشد، یعنی عبد حقیقی باشد
، ما هر روز در نماز میخوانیم ؛ «اشهد ان محمد عبده و رسوله» که چون
حضرت عبد بود رسول خدا شد .

هدف قرآن پرورش انسان است

هدف قرآن در این بخش پرورش انسان است تا به مقام خلافت الهی، و مظهر
صفات جمال و جلال خدا شود. زیرا بالاترین مقامی که انسان در دنیا به آن
میرسد اینکه رئیس کشوری شود،

^۲ سوره کهف آیه ۱۰۹

اما خداوند انسان را برای آن مقام والایی خلق کرده است که با تربیت و پرورشی که قرآن و انبیاء بیان کرده اند، خلیفه الله بشود یعنی «مظهر صفات جمال و جلال خداوند بشود». همه موجودات در عالم مظهر اسماء خداوند هستند و ممکن است بعضی از مخلوقات مظهر یک یا چند اسم از اسماء الله باشند، اما این انسان است که میتواند مظهر تمام اسماء خداوند قرار گیرد.

پایان مقدمه

فصل اول

معمای هستی

بشر در پرتوی حس کنجکاوی ، خواهان درک راز هستی و معمای خلقت است ، او همواره می خواهد بفهمد که سر آغاز هستی و سر انجام آن کجا است ، و خود او از کجا آمده و راز آفرینش او چیست ، و بسیاری از افراد بشر در سنین معینی از عمر خود می پرسند که : از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود ؟

گروهی بر اثر داشتن سرمایه علمی کافی ، و رهبریهای صحیح ، موفق می شوند تا حدودی بدرک راز خلقت و سر آغاز و سر انجام برسند . یعنی برای کسب معرفت مبدأ و معاد، و شناخت خدای هستی بخش ، وقت می گذارند و کوشش می کنند تا به حقیقت برسند .

ولی برخی که بر اثر ناهمواریهای محیط ، به دنبال کشف حقیقت نرفتند، و حس کنجکاوی آنها به طرز صحیحی رهبری نشود و یا خود آنها سرمایه علمی کافی برای حل این معما نداشته باشند ، در دریای حیرت فرو می روند و دچار تشویش های فکری و فشار روحی خاصی بسر می برند ، و درونی نا آرام دارند گر چه خود متوجه نباشند و درد خود را ندانند.

انسان در پرتو اعتقاد به خدای حکیم علی الاطلاق ، و خدای رؤف و مهربان ، خدایی که به مصالح و مفاسد بندگان خود از خود آنها آشناتر است . او آفریننده

، و هستی بخش همه موجودات جهان و عوالم هستی است . وجود مطلق و کمال مطلق ، که حی و قیوم ، حکیم و علیم ، و هو ذوالجلال و الاکرام ، و مدبر امور و رب العالمین است .

آیا سزاوار است برای شناخت چنین خدایی کوتاهی شود ؟ عقل می گوید باید لحظه ای از کوشش برای کسب معرفت پروردگار جهان آفرین آرام ننشست . و برای رسیدن به حقیقت و قرب الهی ، مجاهدت کرد . زیرا آرامش و سعادت دو جهان در پرتوی معرفت است . زیرا که هدف خلقت ، معرفت الله است پس برای رسیدن به مقصد باید به کسب این معارف مبادرت نموده و به حقیقت رسید .

راههای شناخت خدا

بشر در تاریخ زندگی خود برای درک خدای جهان ، راههای گوناگونی داشته و هر فردی به مقتضای استعداد و توانائی فکر خود ، راهی را انتخاب نموده و به مقصد رسیده است .

و نیز در باره خدا شناسی از زمانهای دور تا به امروز کتابهای فراوانی نوشته شده ، و بحث ها و گفتگوهای فراوانی در میان دانشمندان و فلاسفه بوده است . فلاسفه و متکلمین و عرفاء هر کدام برای پی بردن به این حقیقت راهی را انتخاب کرده اند .

۱- راه عقل

۲- مطالعه در آفاق و انفس

۳- مراجعه به کتاب و سنت صحیح

اثبات وجود خالق از نظر فلاسفه

دانشمندان و فلاسفه : اثبات وجود خالق را از راههای عقلی با دلیل و برهان بیان کرده اند : ارسطو : وجود حرکت عمومی را گواه بر وجود محرک می دانسته و می گوید: هر نوع حرکتی به محرکی نیازمند است و حرکت عمومی در جهان ماده ، قطعاً به محرکی خارج از وجود خود لازم دارد. پس وجود آفریدگار جهان را با برهان حرکت ثابت میکند که عالم متحرك است و هر حرکتی احتیاج به محرك دارد .

و افلاطون حدوث جهان را دلیل بر وجود آفریدگار گرفته است و با برهان حدوث به این نتیجه می رسد که دنیا متغیر است و هر متغیری احتیاج به حادث دارد .

و سقراط با تکیه به برهان نظم می گوید : عالم منظم است و هر منظمی احتیاج به ناظم دارد. او می گوید هر عضوی از اعضای بدن انسان حاکی است که برای هدفی آفریده شده . او در باره وضع ساختمان گوش ، نظم دندانها و سایر اعضاء بدن سخن می گوید و هدف آفرینش را از خلقت تشریح می نماید و نتیجه می گیرد که آیا این همه نظم و ترتیب ، این همه اسرار و رموز ، گواه بر این نیست که وجود انسان اثر و نتیجه تصادف و اتفاق نمی باشد؟، بلکه آفریننده ای دانا و توانا به وجود آورده است .^۳

لذا دانشمندان الهی با دلایل عقلی اثبات وجود خالق را بیان کرده اند ، خالقی عالم و حکیم و قادر و... هم اکنون دانشمندان الهی در سراسر دنیا که ایمان راسخ به خدا دارند همگی از روی دلایل متقن و استوار معتقد به وجود خدا بوده اند . و هیچ گاه ترس و لرز از نیروی طبیعت آنان را در این اتفاق سوق

^۳ دائره المعارف فرید وجدی ماده «سقر» ج ۵ ص ۱۹۱ - ۱۹۵ . / بنقل از کتاب راه خدا شناسی . / آ...جعفر سبحانی .

پی بردن از معلول به علت

سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ۗ
أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾

(به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌های جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی‌تردید او حق است) .
آیا بس نیست که پروردگارت [با ارائه کردن حقایق تکوینی و دلایل طبیعی] بر همه چیز گواه است [که تنها او آفریننده و بی‌نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست] .
می‌فرماید آیا همین کافی نیست که خداوند بر هر چیز شاهد و ناظر است ؟

برای شناخت و یکتائی خدای هستی بخش دو نوع برهان ارائه می‌شود ، یکی از خود ذات پاک خداوند است ؛ و این برهان را در اصطلاح منطق برهان «لم» یا «لمی» نام گذارده اند، که از مؤثر پی به اثر می‌برند. چنان که در مقابل آن برهان دیگری است بنام برهان «ان» و آن پی بردن از اثر به مؤثر است.

آیات توحیدی آسمانی

قرآن دو راه را آسان‌ترین و نزدیک‌ترین راه برای رسیدن به حقیقت و معرفت الله معرفی میکند . نزدیک‌ترین راه را (راهی از درون و فطرت) و آسان‌ترین راه را از طریق آیات آفاقی و تفکر و تامل در مخلوقات و از معلول به علت معرفی می‌کند . در سوره آل عمران آیه ۱۹۰ می‌فرماید:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ ٤

مسئلاً در آفرینش (عجیب و غریب و منظم و مرتب) آسمانها و زمین ، و آمد و رفت (پیاپی، و تاریکی و روشنی ، و کوتاهی و درازی) شب و روز ، نشانه‌ها و دلالتی (آشکار برای شناخت آفریدگار و کمال و دانش و قدرت او) برای خردمندان است .

توضیحات : « خَلْقٌ » : آفرینش . آفریده . « اِخْتِلَافٌ » : آمد و شد . دگرگونی . « آيَاتٌ » : ادله و نشانه‌های دالّ بر قدرت خدا . « أُولِي الْأَبْصَارِ » : صاحبان عقل و خرد .

در این آیه مبارکه ابتدا خلقت آسمانها را دلیل بر وحدانیت ذات پاک الهی قرار داده و در آیه دیگر می فرماید: قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ° بگو : بنگرید (و چشم برون و درون را باز کنید و ببینید) در آسمانها و زمین چه چیزهایی است ؟ ! آیات (خواندنی کتابهای آسمانی ، از جمله قرآن ، و دیدنی جهان هستی) و بیم‌دهندگان (پیغمبر ، و اندرزها و انذارها هیچ کدام) به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند .

توضیحات : « انظُرُوا » : بنگرید . دقّت کنید . « ما تُعْنِي » : مفید واقع نمی‌شود . سودمند نمی‌افتد . « الآيَاتُ » : دلایل و براهین . عجائب و غرائب جهان . نشانه‌های دالّ بر وجود خدا در گستره هستی .

و در آیه دیگر می فرماید: أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ° (آنان به یکتاپرستی و توحیدی که محمد ایشان را بدان می‌خواند ، ایمان نمی‌آورند) آیا آنان به مُلْك (پهناور و عظمت شگفت) آسمانها و زمین (و عجائب و غرائب آنها) و به هر آنچه که خدا آفریده است نمی‌نگرند (و آنها را ورنه‌انداز و

٤ ال عمران ۱۹۰

٥ یونس ۱۰۱

٦ اعراف ۱۸۵

وارسي نمي‌کنند ، تا کمال قدرت صانع و وحدانيت مالک جهان را ببينند؟ و آيا نمي‌اندیشند که چه بسا اجل آنان نزديک شده باشد ؟

(پس تا فرصت باقي است حق را بپذيرند و ايمان به حق را در خود تقويت کنند ، و در پذيرش اسلام امروز و فردا نکنند . اگر آنان به اين قرآن که پر است از دليل و برهان ، ايمان نياورند) پس بالاتر از آن به چه سخني (و دعوت ديگري) ايمان مي‌آورند ؟ (شايد در انتظار کتابي برتر از قرآنند ؟ چه نادان مردمانند ؟) .

توضيحات : « مَلْکُوت » : مُلْک عظيم و سُلْطه فوق‌العاده ، آنچه تحت سيطره و سيادت پادشاه قرار مي‌گيرد . مراد از ملکوت آسمانها و زمين ، عجائب و غرائب و دلائل و براهين موجود در آنها است . « حَدِيث » : کلام . سخن . « بَعْدَهُ » : بعد از قرآن . مراد اين است کسي که به قرآن ايمان نمي‌آورد ، بايد از ايمان آوردن او به چيز ديگري قطع اميد کرد .

در اين آيه از برهان «ان» يعنی پی بردن از معلول به علت و از مخلوق به خالق را دو نوع معرفی فرموده ؛ يك نوع جميع عوالم هستي است ، و نوع دوم وجود انسان است که در حقيقت همه عالم را يکطرف در برابر همه موجودات قرار داده است . و اين خود دليل مهمي بر بزرگی و عظمت انسان مي باشد . (در جلسات اينده بيشتتر در باره انسان توضيح داده مي شود).

تأمل در مخلوقات آفاقي

تدبر و تأمل در مخلوقات براي درک عظمت خالق هستي بخش بسيار مآثر است و براي همين منظور از تحريص و ترغيب قرآن به تأمل و تدبّر در خلقت اسمان مي باشد .

ديد ظاهري يك ديده، ديده ظاهري که با چشم غير مسلح وبدون توسل به تلسکوب

و دوربین های مجهز منظره شب و کواکب درخشانده و آسمان فروزنده صحنه دلفریب و روح افزای خورشید و ماه و ستارگان دلربا را در برابر خود مجسم می بیند.

دیده دیگر دیده مجهز و مسلح است ، که می بیند بسیاری از این ستارگان عوالم بزرگ و شهرها و مساکن بیشماری هستند دارای خیابان ها و کوچه ها و موجوداتی که در آنها سکونت می کنند و اخبار و روایات ائمه طاهرین از وجود آنها خبر داده و علوم امروز نیز مضمون آن اخبار را تأیید میکند و بر درستی و عظمت اسلام گواهی می دهد .

چنانکه علامه مجلسی به سند معتبر از جابر از امام باقر علیه السلام نقل میکند که فرمود: (إن من وراء شمسك هذه أربعين عين شمس ما بين عين شمس إلى عين شمس أربعون عاما فيها خلق كثير ما يعلمون ان الله عز وجل خلق آدم أم لم يخلقه وان من وراء قمركم هذا أربعين قرصا من القمر ما بين القرص إلى القرص أربعون عاما فيها خلق كثير لا يعلمون ان الله عز وجل خلق آدم أم لم يخلقه)^۷

شرح : یعنی در پشت این خورشید شما چهل چشمه خورشید وجود دارد که میان هر کدام چهل سال مسافت است و ممکن است منظور سال نوری باشد که نور در ثانیه پنجاه هزار فرسنگ راه طی میکند یا منظور حرکت چهل سال خورشید باشد. در آن ها مخلوقات زیادی زندگی میکنند که از خلقت آدم خبر ندارند و در پشت این ماه چهل چشمه ماه است که ما بین هر ماه تا ماه دیگر چهل روز مسافت است در آن ها مخلوقات بسیاری وجود دارد که نمیدانند خدا آدم خلق کرده یا نه.

حرکت هر چیزی دلیل بر محرکی دارد

حرکت کرات و منظومه های شمسی و زمین و سایر اقمار و کواکب خود دلیل

^۷ جلد هفتم بحار الانوار باب انهم الحجه على جميع العوالم .

مستقلی و محکم بر وجود حضرت باریتعالی است. زیرا حرکت هر چیزی دلیل بر وجود محرک است و هیچ متحرکی بدون محرک بحرکت در نمیآید.

چون حرکت مثل هستی اشیا ، امری است ممکن و ذاتی اشیا نیست. و محرك آنها خدای متعال است . و روزی همه از حرکت میافتند و تصادم و تصادف کرات خواهد رخ داد چون محرك آنها خدای متعال است و با اراده اوست ، و تا او بخواهد و تا وقتی که مقدر کرده است. لذا فرموده اند : علیکم بدین عجائز یعنی توحید را از پیره زنی که چرخ می ریسد بیاموزید.

بلی در طبع هر داننده ای هست

که با گردنده گرداننده ای هست

از آن چرخه که گرداند زن پیر

قیاس چرخ گردون را همی گیر

اگر چه از خلل یابی درستش

نگردد تا نگردانی نخستش^۸

و دیگر از دلایل کرات و سیارات بر وجود خالق متعال نظام عجیب و حیرت افزای آنها در هنگام حرکت است ، هر کدام در مدار معین و مخصوص بخود بسرعت هرچه تمام تر در گردشند بطوریکه اگر یک ملیمتر از مدار خویش منحرف گردند نابودی عالم همان زمان خواهد بود . اگر حرکت آنها طبق حساب صحیح و منظمی نبود هیچگاه منجم نمیتوانست از گرفتن ماه و خورشید خبر دهد و خبرش راست و صحیح درآید.

نظم صحیح کرات و سیارات است که روز و شب هر یک به جا و موقع خود

^۸ نظامی

می آید و می‌رود هیچ یک پیش از موقع نمی‌آید و بیش از اندازه وظیفه اش مکث نمی‌کند، بهار و تابستان، پاییز و زمستان هیچ‌گاه دیده نشده که به تأخیر افتد یا زیاده از اندازه درنگ کند؟.

نظم در عالم برای تربیت موجودات

این آمد و شد منظم شب و روز و فصول چهارگانه به خاطر تنظیم حوائج بشر و تامین خواسته‌های موجودات است، و خود مستقلاً دلیل بر فاعل حکیم و خالق علیمی است که می‌داند رویش نباتات، و تکامل ابدان و اجسام حیوانات و تکوین معادن و فلزات، همه محتاج به رفت و آمد نور و ظلمت و حرکت و برودت و وزش باد و ریزش باران و تابش خورشید است.

لذا به ملاحظه انجام این امور حرکت کرات و سیارات را به این طرز که مشاهده می‌کنیم قرار داده است و اوست که شب و روز را به نظم و حساب صحیحی جریان می‌دهد و اگر این جریان تغییر کند کسی نمی‌تواند چاره ای بیاندیشد.

در سوره القصص می‌فرماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ^۹ (بگو: به من خبر دهید، اگر خدا شب را بر شما تا روز قیامت پاینده و جاوید کند، کدام معبودی است جز خدا که برای شما روشنایی بیاورد؟ پس آیا [دعوت او را] نمی‌شنوید؟).

و در آیه دیگر می‌فرماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (بگو: به من خبر دهید اگر خدا روز را بر شما تا روز قیامت پاینده و جاوید کند، کدام معبودی است جز خدا که شبی را برای

^۹ قصص ۷۱ تا ۷۳

شما بیاورد تا در آن بیارامید؟ پس آیا [آثار قدرت او را] نمی بینید؟).

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
(و از رحمت خود شب و روز را برای شما قرار داد، تا در شب بیارامید و [در روز] رزق و روزی بجویید، باشد که سپاس گزاری کنید. اری، آیا نگاه نمیکنید؟ از رحمت اوست که شب را برای استراحت و روز را برای شما قرار داد شاید سپاسگزاری نماید.)

رابطه (نظم و عقل)

این حقیقت در برابر وجدان همه انسانها ظاهر است که نظم در هر دستگاهی که باشد حکایت از (عقل) و (فکر) و (نقشه) و (هدف) می کند که انسان در این (درك وجدانی خود) نیاز چندانی به استدلال نمی بیند. بنا براین هر جا دستگاه منظمی است در کنار آن هم عقل و هوش وجود دارد؛ و هر قدر آن دستگاه بزرگتر، دقیقتر، جالبتر باشد علم و عقلی که آن را ایجاد کرده است به همان نسبت بزرگتر خواهد بود.

قران مجید می گوید: «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفس...» با توجه به نمونه هایی از نظام آفرینش و با تأمل و دقت در آیات آفاقی و انفسی انسان باید به این درک برسد؛ یعنی باور کنیم که در سراسر جهان هستی نظم و هدف و نقشه « آشکارا دیده می شود. و کتابهای علوم مملوء از شگفتی ها و عجایب خلقت است که درس توحید و خدا شناسی و عظمت پروردگار را بما نشان می دهد، و اینکه طبیعت بی شعور چگونه شعور می آفریند؟

آیا می توان باور کرد که این دستگاه فوق العاده ظریف و دقیق و پیچیده و اسرار آمیز ساخته طبیعت بی شعور باشد؟ شگفت آورتر از این چیزی نیست که طبیعت بی عقل را خالق عقل بدانیم.

قرآن مجید در سوره ذاریات میفرماید : «...و فی انفسکم افلا تبصرون» (در وجود خود شما نشانه های بزرگی از قدرت و عظمت خدا است ، آیا نمی بینید ؟ آیا تنها مطالعه اسرار یک دانه اتم کافی نیست که انسان را با آفریدگار خود آشنا کند؛ لذا می توان گفت که به تعداد اتم های جهان دلیل بر وجود خدا داریم قرآن در سوره کهف آیه ۱۰۹ می فرماید:

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (بگو: اگر دریا برای (نگارش شماره و صفات و ویژگیهای) موجودات (جهان هستی) پروردگارم جوهر شود ، دریا پایان می گیرد پیش از آن که (سخن از تعداد و حقائق و رموز) موجودات پروردگارم پایان پذیرد ، هر چند هم همسان آن دریا را به عنوان کمک بدان بیفزائیم (و مرکب و جوهرش نمائیم) .)

توضیحات : « مَدَادًا » : مرکب . جوهر . « كَلِمَاتِ » : سخنان . مراد موجودات و مخلوقات جهان هستی است . « نَفَذَ » : پایان پذیرفت . تمام شد . « مَدَدًا » : یاری . مددکاری . تمییز است . مراد آیه ، ترسیمی از بی نهایت و بیان کثرت است .

برهان نظم و تناسب

در جهان مجموعه های متناسب و دقیق فراوانی دیده می شود، مثل نظم موجود در دستگاه های مختلف جانوران و گیاهان و ... که امکان تصادفی بودن آن از نظر علمی محال است و با توجه به این نظم که از دقت و علمی زیادی برخوردار است، به وجود ناظمی دارای شعور و علم پی می بریم که این مجموعه ها را نظم بخشیده ، آنها را در مسیر خود قرار داده است . این ناظم ذی شعور همان خداوند متعال است.

برهان محدودیت

هر چیزی که در این عالم وجود دارد محدود به حدی است و فراتر از حد خودش وجودی ندارد و این شیء محدود، به محدّدی نیاز دارد که خود غیر محدود باشد - زیرا حد فعلی او یا ناشی از خود شیء است که امر به دست خودش باشد - که این خلاف واقع است - و یا ناشی از محدّدی است غیر از حد محدود که او را در این حد قرار داده است این محدّد کسی جز خدای متعال نیست .

برهان تدبیر

وقتی که به موجودات عالم نگاه می‌کنیم علاوه بر نظم و تناسب موجود بین موجودات ، می‌بینیم که عالم تحت تدبیر و هدایت مدبري عالم و حکیم است ، به گونه‌ای که هر موجودی را به سوی وظایفش هدایت می‌کند ، مثل زنبور عسل ، مورچه و ... که همه امور را به صورت غریزی به آنها داده و آنها را هدایت می‌کند. و چون تدبیر امور در همه موجودات شیوع و سرایت دارد ، این امر نمی‌تواند خارج از تدبیر حکیم علیمی باشد ، و این حکیم علیم همان خداوند متعال است .

سؤالی قابل تأمل

سؤال ؟ اگر آیات آفاقی آسان و همگانی است ، پس چرا همه متوجه نمی‌شوند ؟ در آخر سوره آل عمران آیات قابل توجهی بیان شده که بلکه بتوان به جواب این سؤال رسید. می‌فرماید:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ١٠

مسلماً در آفرینش (عجیب و غریب و منظم و مرتب) آسمانها و زمین، و آمد و رفت (پیاپی، و تاریکی و روشنی، و کوتاهی و درازی) شب و روز، نشانه‌ها و دلالتی (آشکار برای شناخت آفریدگار و کمال و دانش و قدرت او) برای خردمندان است.

کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده (و در همه‌ی اوضاع و احوال خود) یاد می‌کنند و درباره‌ی آفرینش (شگفت‌انگیز و دلهره‌انگیز و اسرارآمیز) آسمانها و زمین می‌اندیشند (و نقشه‌ی دلربا و ساختار حیرت‌زای آن، شور و غوغائی در آنان برمی‌انگیزد، و به زبان حال و قال می‌گویند): پروردگارا! این (دستگاه شگفت‌کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی (از دست یازیدن به کار باطل!)، پس ما را (با توفیق بر انجام کارهای شایسته و بایسته) از عذاب آتش (دوزخ) محفوظ دار.

می‌فرماید: مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و رفت و آمد شب و روز نشانه‌هایی [بر قدرت، ربوبیت و رحمت خداوند] برای خردمندان است. هم آنان که همواره خداوند را در حال ایستادن و نشستن و خوابیدن یاد کرده [و قلباً مورد توجه قرار می‌دهند]، و پیوسته در آفرینش آسمان‌ها و زمین اندیشه می‌کنند، [و از عمق دل می‌گویند:] پروردگارا! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی، تو [از هر عیب و نقصی] پاک و منزّه‌ی، ما را از عذاب آتش نگاه دار!

هدف رسیدن به معرفت الله

و نیز در آیه دیگر می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ ۗ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُعَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ¹¹

خدا است که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانده است، و برای ماه منازلی معین کرده است تا شماره‌ی سالها و حساب (کارها) را بدانید. خداوند (آن همه عجائب و غرائب آفرینش و چرخش و گردش مهر و ماه را سرسری و از بهر بازیگری پدید نیاورده است و بلکه) آن را جز به حکمت نیافریده است.

خداوند آیات (قرآن و نشانه‌های جهان) را برای آنان که می‌فهمند و درک می‌کنند شرح و بسط می‌دهد.

از این آیات استفاده می‌شود که هدف از آیات قرآن و آیات آفاقی و انفسی رسیدن به معرفت الله است.

می‌فرماید: اوست که خورشید را درخشان و ماه را تابان قرار داد، و برای ماه منازلی [چون هلال، تربیع، بدر و مُحاق] مقدر نمود تا شمار سال‌ها و حساب [دیگر اوقات زندگی، و تنظیم برنامه‌های معاش] را بدانید. خداوند آن‌ها را جز به درستی نیافریده، او نشانه‌ها [ی توحید و ربوبیت] را برای مردم دانا روشن و واضح بیان می‌کند.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ¹² (بیگمان در آمدن شب و روز (و تفاوت کیفی و کمی آنها) و در چیزهایی که خداوند در آسمانها و زمین آفریده است، نشانه‌هایی (بر وجود آفریدگار و دلالتی بر عظمت پروردگار) برای کسانی است که پرهیزگارند).

و نیز می‌فرماید: یقیناً در رفت و آمد شب و روز، و آنچه خداوند در آسمان‌ها و زمین پدید آورده «برای تقواییان نشان‌هایی [بر توحید و قدرت بی‌نهایت

¹¹ یونس ۵

¹² یونس ۶

خداوند] است» پس جواب سؤالات در آیات قرآن بیان شده ، ولی برای کسانی که متقی باشند و اهل تفکر و تعقل باشند قابل فهم است .

«لذا برای درک حقیقت باید با ایمان و تصفیه درون در آیات قرآن تدبر کرد.»

فصل دوم

اول دین معرفت و شناخت خداست

توحید در سخن امام علی ع : «اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به ، و کمال التصدیق به توحیده ، و کمال توحیده الاخلاص له ، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه ، لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف ، «

(اول دین معرفت اوست، و کمال معرفت او تصدیق اوست ، و کمال تصدیق یگانه دانستن اوست ، و کمال توحیدش اخلاص برای اوست ؛ و کمال اخلاص نفی صفات از اوست . زیرا هر صفتی گواهی می دهد که غیر از صاحب صفت است .

هر کس خدا را وصف کند او را به چیزی نزدیک کرده است و هرکس او را به چیزی نزدیک گرداند او را دو گانه دانسته ، و هر کس او را دو گانه بداند او را دارای اجزاء دانسته، و هر کس او را دارای اجزا بداند ، وی را نشناخته . و هر کس او را نشناسد به سویی اشاره می کند، و هرکس به او اشاره کند برایش حدودی قائل شده و هرکس برایش حدود قائل شود او را شمارش نموده است .) و دانستی که انسانها قدرت ندارند که ذات خداوند را بشناسند .

سید حیدر آملی در رساله (نقد النقود فی معرفة الوجود) گفته است :

(وقتی که محقق شد که در خارج فقط وجود مطلق موجود است و جز آن را وجودی نیست ، و ثابت شد که این وجود مطلق فقط خدا است، پس بدان که

منظورشان از « الوجود من حیث هو الوجود » وجود صرف و ذات خالص بدون اعتبار شئی با آن است یعنی تصور او «من حیث هو هو» بدون در نظر گرفتن اسماء است.

خواجه عبد الله انصاری در منازل السائرین (این کتابی است که صد منزل برای سالکین بیان می کند. مثلا "منزل توحید ، منزل رضا ، و منزل توکل ، " که البته این منازل از لحاظ لفظ آسان هستند ولی یکی از عرفاء میگفت: من سی سال است در "منزل توکل" هستم).

ایشان می فرماید : توحید بر سه قسم است

توحید عام و توحید خاص

۱- **توحید عامه** : که به شواهد به دست می آید. این توحید هم درجات دارد مثلا مردم عادی میدانند که خدایی هست و او را خلق کرده، و این توحید عام است که مردم با شواهدی و وسائل خاصی به این توحید میرسند .

۲- **توحید خاص** : که با حقایق ثابت می شود.، یعنی علاوه بر توحید اولی، این توحید با حقایق ثابت شده .

۳- **توحید خاص الخاص**

اما قسم اول توحید ، عبارت است از «شهادت لا اله الا الله وحده لا شریک له (معنی ظاهری، یعنی (الهی نیست الا خداوندی که یگانه است و شریک ندارد)

و دیگر ، «الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد و لم یکن له کفوا احد»، همه اینها توحید ظاهری هستند ، که با آن شرک اعظم نفی شد و به آن قبله ای که همه باید بدان روی کنند نصب و معین، و جانها و اموال محترم و محفوظ ، و دار اسلام از کفر جدا می شود و دین مردم سالم می ماند ، اگر چه بعد از آن بواسطه

شهادت صادقانه ای که قبول قلب بشتوانه آن است، از شک و شبهه و حیرت در امان مانده اند ، ولی آن طور که باید؛ برای این توحید استدلال و برهان آورده نشده است .

این توحید عامه است که با مشاهده شواهد، شخص به این توحید با شنیدن واجب می شود و با بصیرتی که از جانب حق عطا می شود در قلب ایجاد میشود و با مشاهده شواهد رشد و نمو می یابد .

توحید دوم : که با حقایق ثابت می شود ، توحید خاص است و آن اسقاط اسباب ظاهر ، و صعود و عبور از منازعه عقول و تعلق به شواهد است و در آن برای توحید دلیلی نیاورند ، و در توکل سبب نخواهند، و برای نجات وسیله ای نجویند . در این صورت ، برتری حق را در حکمت عملش (افرادی به جایی میرسند، که حتی اگر بلائی بر آنها نازل شود، میدانند که حکمتی در آن بوده است ، خدا را این گونه مشاهده میکنند و به ان حقایق رسیده اند دیگر کار به دلیل و برهان ندارند و آنها این چنین به خداوند معرفت یافته اند که توکل و رضا برایشان ملکه شده) و عقیده دارند به این که هر شیئی در مکان و زمان شایسته اش قرار دارد. و این همان توحید خاص است.

اما توحید سوم: توحیدی است که خداوند به خود اختصاص داده است (**شهد الله انه لا اله الا هو**) معرفتی که به خداوند نسبت دارد. و نیز معرفتی که حضرت پیامبر(ص) که می فرمود: (ما عرفناک حق معرفتک) این معرفت است. این معرفت کتابی نیست بلکه انسان باید با سیر و سلوک به این معارف برسد (لا

یسمه الا المطهرون) و اولیاء الله با فضل و توفیق من الله به این معرفت می رسند.

این توحید اختصاص به خود خدا دارد، و جلوه و منظری از آن را بر بواطن و اسرار برگزیدگانش آشکار ساخته است تا برایشان مشخص گردد که او حق است و سپس به این طریقه و روش اشاره کرده و فرمود: «اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید» یعنی (ای رسول خدا این کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی مشهود است) ^{۱۳}.

«شهید» را دو جور معنی کرده است یکی اینکه خداوند همه چیز را می بیند ؛ و معنی دیگر که عرفا بیان میکنند که خداوند «مشهود» است، یعنی در هر چیزی جلوه خدا را می بینی «انه مع کل شیء» ممکن است ظاهر این کلام آسان باشد اما درک آن زمانیست که اسماء و صفات الهی را به شناسیم، و آن ظهور نور را ملاحظه کنیم. مثلا

"انسان مانند یک آینه باشد که انوار الهی در او تجلی و آنها را نشان دهد

."

این بدان جهت است که ربانیان ، نخست به وجود نگریسته و آن را ثبوت و تحقق بخشیده و دانستند که او اصل تمام اشیاء است . سپس بواسطه نظر به وجود ، به این مطلب میرسند که به حسب اصل حقیقتش «واجب الوجود» است

^{۱۳} سوره فصلت آیه ۵۲

حق تعالی به ذات خودش ، ذات و وحدانیت خویش را می داند (**شهد الله انه لا اله الا هو**) و غیر خود را می داند (**اولم یکفی بربک انه علی کل شیء شهید**) این مسلک برای اهل کمال - در طلب حق و آیات و افعال او - کافی است.

استاد کریم محمود حقیقی : در شرح این آیه من نویسد در آیه شریفه

(سنریمه آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق)

در این یک نکته ای جالب است "سنریمه" فعل مضارع است سین هم استمرار و هم قریبا، یعنی مرتب در حال نشان دادن هستیم ، اولیا الله در همین حوادث که الان هست بسیاری از این آیات را می بینند که دیگران نمی بینند "آیات خداوند مرتب برای ما تجلی میکند ولی وقتی که مرحله اولی طی گردید این آیات را می بینید" .

چرا الان ظهور قرآن است در همه جا ؟ این آیاتی است "لاولی الالباب" ، این قلب را از اغیار غیر مناسب خالی کن که این انوار در قلب قرار بگیرد و این نور جلوه میدهد که انشاء الله خواهیم فهمید ، و حضور خدا را خواهیم دید .

(اولم یکفی بربک انه علی کل شیء شهید)

بزوددی نشان دهیم بایشان آیات خود را در جهان طبیعت و جانهایشان تا روشن گردد برایشان که اوست خداوند بر حق، آیا کافی نیست برایشان که او بر همه چیز حضور دارد .

خدا خودش را معرفی می کند

و در سوره انعام ، خداوند معرفی می شود و در حقیقت ، توحید و خالقیت و معبودیت ، و وظیفه عبد و امر به عبادت ان خدایی که غیر او خدایی نیست چنین می فرماید:

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ
۱۴

آن (متّصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است . جز او خدائی نیست ؛ و او آفریننده همه چیز است . پس وی را باید بپرستید (و بس ؛ چرا که تنها او مستحقّ پرستش است) و حافظ و مدبّر همه چیز است .

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ۱۵

چشمها (کُنْه ذات) او را در نمی یابند ، و او چشمها را در می یابد (و به همه دقائق و رموز آنها آشنا است) و او دقیق (است و با علم کامل و اراده شامل خود به همه ریزه کاریها آشنا ، و از همه چیزها) آگاه است .

توضیحات : « بَصَائِرُ » : جمع بصیره ، بینش درون . دلائل متقن و براهین روشن . در اینجا مراد قرآن و حجّتهاي واضح موجود در آن است . « أَبْصَرَ » : دید . با چشم بصیرت به تأمل و دقّت پرداخت . آگاه گردید . « عَمِيَ » : کور و نابینا گردید . از دید او پنهان ماند . مراد این است که از مشاهده حق چشمان خود را بست و بدان پشت کرد . « حَفِيزٌ » : حافظ . مراقب

و در آیه دیگر می فرماید:

۱۴ انعام ۱۰۲

۱۵ انعام ۱۰۳

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ
بِحَفِيظٍ ۱۶

(ای پیغمبر! بگو به مردمان:) بیگمان دلایل روشنی و حجتهای مبرهنی از سوی پروردگارتان (در قرآن) برایتان آمده است (و راه حق را برایتان پیدا و هویدا ساخته است) . پس هر که (از آنها سود جوید و در پرتو آنها حق را (ببیند (سود آن) برای خودش بوده ، و هرکه کور شود (و چشم دیدن حق را نداشته باشد و در پرتو دلایل و براهین ، راه حق نیپوید) به زیان خود کار می‌کند .

و من حافظ و مراقب (رفتار و کردار) شما نمی‌باشم . (بلکه من تنها پیغمبرم و وظیفه من تبلیغ اوامر و نواهی یزدان جهان است . این خداوند است که اعمال شما را می‌پاید و سزا و جزای همگان را می‌دهد) .

أری این است خدا پروردگار شما ، جز او معبودی نیست ، آفریننده همه چیز است ؛ پس تنها او را بپرستید ، و او کارساز هر چیز است ، چشم‌ها او را در نمی‌یابند ، ولی او چشم‌ها را درمی‌یابد ، و او لطیف و آگاه است . ملاحظه می‌فرمایید که در این چند آیه چه زیبا شناخت خدا را بیان میدارد ؛ آیا حیف نیست که ما قرآن را سطحی بخوانیم و به معارف آن توجه نکنیم؟

هدف خلقت رسیدن به معرفت خداست

اگر هدف خلقت رسیدن به شناخت و معرفت الله است ، و نیز شناخت اسماء و صفات الهی و تخلق به اسماء الله است ؛ راه رسیدن به این معارف چگونه؟، و به چه وسیله این راه را باید پیمود که به حقیقت رسید، و در دام خطرات احتمالی گرفتار نشد؟، و چگونه بتوانیم کشتی نجات را به ساحل سعادت ابدی برسانیم؟ که اهل نجات باشیم. و به قرب الهی و نعمت های بهشت و لقاء الله نائل شد؟ خصوصاً که راه ناشناخته و راهروان این راه قلیل هستند. در يك کلام چگونه به این شناخت می شود رسید؟ .

حضرت رسول(ص) فرمود : (انا مدینه العلم و علی بابها) علی(ع) باب مدینه علم است. (آن شهر علم و معارف قرآن و دین، و معرفتی که برای رسیدن به حقایق) است . حضرت می فرماید: برای رسیدن به معارف قرآن و حقیقت الهی باید به وسیله ائمه معصومین که ثقل دوم قرآن هستند بررسی، زیرا قرآن و عترت رسول(ص) با هم هستند و از هم جدا نمی شوند، چون اگر آنها را از هم جدا بدانیم به حقیقت نخواهیم رسید.

استحالت شناخت ذات خداوند

ذات خداوند قابل شناخت نیست ، در راس نظام هستی ذات حق وجود دارد، یعنی آن قله وجود، ذات خداوند است و گفتیم که نقطه آغاز وجود و منشا تمام کمالات در عالم ذات خداوند است اما ذات حق قابل شناخت برای هیچ کس نیست؛ و حق تعالی بندگان خودش را برحذر کرده که بخواهند در ذات خداوند تفکر کنند چون خداوند خالق انسان است . ما بالاترین قدرتی که داریم قدرت

عقلی روحی است؛ و آنچه که داریم مخلوق خداوند است آن معلول نمیتواند علت را بشناسد. ما در وجودمان «عقل و هم و تفکر» داریم اما آلتی که بتوانیم حق را بشناسیم نداریم حتی پیامبران نتوانستند بشناسند و نمی شناسند.

پس ذات حق به گونه ایست که کسی برای شناخت حق راه ندارد حتی انبیاء و اولیاء به معرفت ذات دست رسی ندارند؛ جالب این که وقتی ما می گوئیم خدا را دوست داریم محبت ما و عبادت ما به ذات نیست بلکه به اسماء است. بنابراین اگر بخواهید به ذات فکر کنید غیر سرگردانی و حیرت چیزی دیگر نیست.

خدا را چگونه بشناسیم؟

و چون ما نمیتوانیم به ذات خداوند معرفت پیدا کنیم آنچه که مورد معرفت ماست اسماء و صفات الهی است یعنی بوسیله اسماء میتوانیم خدا را به اندازه سعه وجودی خود بشناسیم. بهر حال اسماء ظهور و تجلی ذات خداوند هستند، و چون تجلی ذات خداوند لامتناهی است، اسماء و صفات نیز نامتناهی هستند چنانچه افعال خداوند نیز لا متناهیند. «بنابراین تجلی و ظهور اسماء و صفات ذات خداوند نامحدود است».

معرفت به اسماء الله از مهمترین و غامض ترین علوم است و درک آن آسان نیست. اما برای شناخت خداوند و معبود حقیقی ضرورت دارد. خداوند اسماء و صفات خود را در قرآن تبیین کرده است تا انسان به کمک عقل خویش او را بشناسد. در قرآن میخوانیم: «لیس کمثله شیء. شوری/۱۱) (ولله المثل الاعلی. نحل/۶۰).

«فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا
يَذَرُوكُمْ فِيهِ

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ». شوری ۱۱

او آفریننده آسمانها و زمین است . او شما را به صورت مرد و زن ، و چهارپایان را به شکل نر و ماده درآورده است و بدین وسیله بر آفرینش شما (انسانها و تولید و تکثیر نسل حیوانها) می افزاید . هیچ چیزی همانند خدا نیست (و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می ماند ، و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می ماند) و او شنوا و بینا است (و پیوسته بر کارگاه جهان نظارت می نماید ، و از جمله زاد و ولد انسانها و حیوانها را می پاید) .

توضیحات : « مِنْ أَنْفُسِكُمْ » : از جنس و نوع خودتان . - « مِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا » : از جنس و نوع چهارپایان ماده هائی را آفریده است . « يَذَرُوكُمْ » : شما را به وفور می آفریند . از ماده (ذَرَّ) به معنی آفریدن و پراکندن در اینجا مراد تولید نسل و تکثیر مثل و تداوم وجود است . ضمیر (کم) خطاب به انسان است و از راه تغلیب شامل چهارپایان هم می باشد .

« لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ » : این قسمت از آیه ، بیانگر این واقعیت است که خدا در ذات و صفات جدای از مخلوقات است . مثلاً او محیط بر هر چیز است (نگا : نساء / ۱۲۶ ، فصلت / ۵۴) و انسانها غیر محیط هستند . مفاهیم آسان و سخت ، دور و نزدیک ، و گذشته و حال و آینده ، اول و آخر ، ظاهر و باطن ، و ... نسبت به خدا معنی ندارد ولی در مورد غیر خدا ثابت است

و در سوره نحل آیه ۶۰ می فرماید:

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝۱۷

کسانی که به آخرت باور ندارند ، دارای صفات دانیه‌اند (که از جمله دوست داشتن پسر و دشمن داشتن دختر و زنده بگور کردن او است) و خدا دارای صفات عالیّه است (که از جمله بی‌نیازی از همه‌کس و همه‌چیز است) و او با عزّت و با حکمت است (و می‌تواند هر کاری را بکند و کارهایش از روی حکمت است) .

توضیحات: « مَثَلٌ » : صفت . حالت . « مَثَلُ السَّوْءِ » : صفات دانیه . « الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ » : صفات عالیّه .

عظمت معرفت الله در قرآن

امام علی(ع) فرمود: اگر بخوایم هفتاد بار شتر در تفسیر سوره فاتحه کتاب می نویسم. مثلا اگر که خداوند میفرماید هو الاول و الاخر توحید است، (و الهکم اله واحد)، و اگر هم راجع به بهار میگوید، و یا راجع به پرنده گان و حشرات و نمل و... میگوید باز هم بیان توحید است ، یک سوره به نام نمل و یک سوره به نام نحل و یک سوره به نام بقره، از همه این مطالب خداوند میخواهد توحید را بیان کند .

خداوند سوره یوسف را (احسن القصص) بیان می دارد، زیرا هدف از قصه های قرآن اینست که مردم در ضمن عبرت و بیداری، به حقیقت توحید، و حقیقت خلقت و حقیقت دنیا برسند. و اینکه بخشی از مطالب قرآن مربوط به موحد است ، موحد یعنی انسانی که به بالاترین درجه توحید و معرفت رسیده باشد یعنی

عبد شده، ما هر روز در نماز میخوانیم : "اشهد ان محمد عبده و رسوله" که او چون عبد بود رسول خدا شد .

هدف قرآن ، پرورش انسان است تا موحد شود و به مقام خلافت الهی برسد، و مظهر صفات جمال و جلال خدا شود. بالاترین مقامی که انسان در دنیا به آن میرسد اینکه مثلاً رئیس مملکتی شود اما خداوند انسان را برای مقام والایی خلق کرد، که با تربیت و پرورشی که قرآن و انبیاء بیان کرده اند، خلیفه الله بشود یعنی مظهر صفات جمال و جلال خداوند گردد. ولی باید این صفات را شناخت که بتوان موفق به تخلق به اَسْمَاءِ الله و مظهر صفات الهی گردید. البته آدمی، می تواند تا حدی صفات خدا را بشناسد .

استدلال بر قدرت خداوند

دلیل آن احکام و اتقان صنع (آفرینش) است. این ویژگی در آفرینش دلیل بر عظمت صانع است. سوره طلاق آیه ۱۲ می فرماید:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ

«لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»

خدا همان است که هفت آسمان را و همانند آن زمین را آفریده است . فرمان (خدا) همواره در میان آنها جاری است (و تدبیر هدایت و رهبری او ، لحظه‌ای از جهان بزرگ هستی برداشته نمی‌شود ، این آفرینش عظیم بدان خاطر است) تا بدانید خداوند بر هر چیزی توانا است، و آگاهی او همه چیز را فرا گرفته است .

توضیحات : « خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ » : هفت آسمان و به

اندازه آن ، زمین را آفریده است . عدد هفت برای کثرت است ، و در این صورت منظور از هفت آسمان و هفت زمین ، تعداد بیشمار و خارج از اندازه کواکب آسمانی و کراتی مشابه زمین است .^{۱۸}

اما اگر عدد هفت برای شماره محدود باشد ، آنچه ما می‌بینیم و دانش بشر به آن احاطه دارد ، همه مربوط به آسمان و زمین اول است ، و ماورای این ثوابت و سیارات ، شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس علم ما بیرون است .^{۱۹} « مَلَأَهُنَّ » : اشاره به زمینهای متعددی است که در عالم هستی وجود دارد .

تا آنجا که بعضی از دانشمندان ستارشناس می‌گویند ، تعداد کراتی که مشابه کره زمین بر گرد خورشیدها در پهنه هستی گردش می‌کنند حداقل سیصد میلیون کُرّه است .

« يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ » : فرمان خدا و قضا و قدر او در میان آنها جاری و حکمفرما است . خدا است که حکم خود را درباره آنها به مرحله اجرا در می‌آورد و کار و بار جهان را می‌گرداند .

حوزه قدرت خدا

فطرت انسانی اقتضا دارد که کمال مطلق که مجذوب اوست قادر مطلق نیز باشد . بنابراین هیچ محدودیتی را نمی‌توان برای قدرت خدا در نظر گرفت . می‌فرماید: (و كان الله على كل شيء قديرا) خداوند بر هر چیزی قادر است . و قدرت محدود همه موجودات ، پرتوی از قدرت مطلق و آن وجود مطلق است .

^{۱۸} (نگاه: بقره / ۲۹ ، اسراء / ۴۴ ، مؤمنون / ۸۶ ، فصلت / ۱۲) .

^{۱۹} نگاه: صافات / ۶ ، فصلت / ۱۲ ، ملک / ۵

فصل سوم

اثبات وجود از نظر قرآن

قرآن بیشتر تأکید بر وحدانیت خداوند دارد و لذا اثبات وجود نیز ثابت می‌شود. و علاوه از "**راه فطرت**"، و "**قانون علیت و از راه عقل**"، و در آیات فراوانی خدا را با اَسْمَاء و صفات معرفی می‌کند.

و ضمن اینکه قرآن بسیار به تعقل و تفکر سفارش می‌کند، ولی بیشتر از طریق فطرت که اقرب الطریق است، و اسهل الطرق که تفکر در آیات الله تأکید دارد.

فطری بودن گرایش به مبدأ

برای اثبات وجود نظام مبدأ آفرینش، براهین متعدد و روشهای گوناگون است که از میان آنها فطری بودن گرایش به مبدأ جهان، از همه عمومی‌تر و دلپذیرتر است. در تبیین فطری بودن و گرایش انسان به نظام امکانی جهان، نظریاتی ارائه شده که بیک مطلب اشاره می‌کنیم

بعضی می‌گویند: پناه بردن و گرایش انسان به هنگام بیچارگی و درماندگی به خدا، حاکی از آن است که ریشه ارتباط با مبدأ آفرینش، در انسان وجود دارد و همین معنای فطری بودن اعتقاد به مبدأ است.

ملا صدرا می‌گوید: وجود واجب متعالی امری فطری است؛ چون در برخورد با حوادث سخت و ترسناک، به حکم فطرت بر خدا توکل می‌کند و خود به خود به آن موجود سبب ساز متوجه می‌شود که مشکلهای او را آسان سازد.

بهمین جهت می بینیم که بیشتر عرفا برای اثبات وجود خدا و کارگردانی او در نظام هستی، "به توجه و تضرعی" استدلال می کنند که انسان در موقع برخورد با حوادث ترسناک از قبیل غرق شدن در آب، یا حریق یا آتش در خود مشاهده می کند.

نظیر این سخن در قرآن آمده است، می فرماید: فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِّ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ^{۲۰} [مشرکان تا در امنیت و آسایشند، بر آیین شرك تعصب دارند،] پس زمانی که در کشتی سوار می شوند، [و در وسط دریا امواج خطرناک آنان را محاصره می کند] خدا را در حالی که ایمان و عبادت را برای او [از هرگونه شرکی] خالص می کنند می خوانند، چون به سوی خشکی نجاتشان می دهیم به ناگاه به آیین شرك روی می آورند.

البته سوار کشتی شدن و در دریا بودن از باب تمثیل است نه تعیین. منظور این است که اگر انسان در موقعیتی قرار گیرد که برای نجات از خطر از وسایل عادی کاری ساخته نباشد، به قدرت نامحدود الهی پناه می برد و ان را می خواند.* و دیگر اینکه: گرایش به کمال مطلق در هر انسانی وجود دارد و این مطلق خواهی انسان را بسوی خدا که کمال مطلق است سوق می دهد. این گرایش دلیل فطری بودن یاد مبداء است^{۲۱}

^{۲۰} سوره عنکبوت آیه ۶۵
^{۲۱} توحید در قرآن ص ۲۳ تا ۳۰

توحید فطری

توحید فطری: فطرت در لغت به معنای سرشت یا طبیعت ، و در اصطلاح به معنای گزینه معنوی هر انسان می باشد ، انسان دارای دو نوع گزینه است:

۱- غرایز مادی که برای تامین احتیاجات مادی در درون انسان نهفته است مانند ابزار تشنگی و گرسنگی ، ترس و امید.

۲- دوم : گزینه معنوی مانند کمال طلبی نوع دوستی ایثار و از خودگذشتگی ، احسان و شفقت، و بالاخره وجدان اخلاقی ، که این غرایز در وجود انسان برای عبور از مرز حیوانیت و رسیدن به کمال واقعی نهاده شده است .

فطرت یا گزینه معنوی

گزینه معنوی یا فطرت ، یعنی آنچه را انسان خود می یابد و نیاز به فراگیری در مورد آن ندارد . فطرت یکی از منابع الهام بخش معرفت و شناخت است ، گاهی از این منبع شناخت به "قلب" نیز تعبیر می شود و با "عقل" که مرکز تفکر و ادراکات نظری است تفاوت روشنی دارد و همه اینها شاخه های یک درخت و ثمره های شجره مبارکه "روح" انسان هستند .

این فطرت معنوی در وجود هر انسانی هست فقط گاهی حجاب های ظلمانی مانع بروز آن می شود و بعثت انبیا و آمدن امامان معصوم ، برای رفع این حجاب ها و رشد این فطرت الهی بوده است و گرنه هر انسانی با فطرت پاک توحیدی به دنیا می آید .

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ
الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^{۲۲}

(روي خود را خالصانه متوجه آئین (حقیقی خدا ، اسلام) کن . این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است . این است دین و آئین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند .

این آیه می گویند: ملتزم و پذیرا باش دین حقی که خداوند آفرینش انسان ها را بر اساس آن قرار داده است که هیچ تبدیل و دگرگونی در آفرینش خداوند نیست این است دین و آئین محکم ولی "اکثر مردم نمی دانند "

فطرت در روایات

در روایتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: "کل مولود یولد علی الفطره." یعنی هر نوزادی بر فطرت (توحید و اسلام) متولد می‌شود و این فطرت همچنان هست تا پدر و مادر او را به آیین یهودیت یا نصرانیت بار آورند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: مقصود از فطرت ، "اسلام" است که وقتی خداوند پیمان توحید و شناسایی خود را از بشریت گرفت نیاز به دین را هم در وجودشان قرار داد.

در نتیجه می بینیم که هر انسانی در وجود خود احساس نیاز به آفریدگار دارد این حالتی است که خداوند در سرشت و فطرت انسان ها قرار داده است ، مسئله

ای که دانشمندان غیر مسلمان هم به آن اعتراف کرده اند. اینک به نمونه‌های از آن اشاره می‌شود.

(پاسکال) می‌گوید: دل دلائلی دارد که عقل را به آن دسترسی نیست^{۲۳}

(ویلیام جیمز) می‌گوید: من به خوبی می‌پذیرم که سر چشمه زندگی مذهبی دل است ...^{۲۴} حقیقتاً چنین به نظر می‌رسد که احساس عرفانی جنبشی است که از اعماق فطرت ما سرچشمه گرفته است و یک غریزه اصلی است. انسان همچنان که به آب و اکسیژن نیازمند است به خدا نیز احتیاج دارد. (الکسیس کارل).^{۲۵}

دیگری بیان می‌دارد: انسان درک می‌کند که احتیاج به آب و غذا دارد، همچنین روح ما درک می‌کند که احتیاج فراوانی به غذای روحی دارد، این احساس عبارت است از دینی که اولین انسان با آن هدایت شد.

و دلیل این مطلب اینکه اگر بچه‌ای را از وحشی‌ترین اقوام دنیا بگیریم و او را آزاد بگذاریم که هر گونه می‌خواهد زندگی کند و هیچ دینی به او تلقین نکنیم وقتی بزرگ شد و کامل گشت مشاهده می‌کنیم که دنبال گمشده‌ای می‌گردد و دائماً روی اصل اندیشه فطرتش به این طرف و به آن طرف می‌زند تا در مغز خود چیزی تصور کند که ما آن را عقیده یا دین می‌نامیم (سقراط حکیم).

^{۲۳} سیر حکمت در اروپا، ص ۱۴

^{۲۴} همان ص ۳۲۱

^{۲۵} نیایش، ص ۲۴ و ۱۶

هر انسان در وقت اضطرار و انقطاع از ما سوي الله به خداوند قادر متعال توجه پیدا می‌کند که فطرتا خود را نیازمند به آن وجود بی نیاز می بیند و اگر در هر زمان این حالت پیدا شود انسان می‌یابد که بین او و معبودش فاصله ای نیست.^{۲۶}

امام علی علیه السلام می فرمایند: خدا کسی است که هر آفریده ای به هنگام نیازها و سختیها (وقتی امیدش از غیر او قطع می شود) به او پناهنده می شود.^{۲۷}

خداوندی که بی قرن و عدیل است

وجود او نه محتاج دلیل است

اگر افتی به دام ابتلائی

به جز او از که می جوئی رهایی

بنابراین فطرت خدانشناسی از سرمایه های اصلی و اساسی وجود انسان است که آینه سان حقیقت را می‌نمایاند. لکن چه بسا وابستگی و محبت زیاد به دنیا، محیط فاسد و در یک کلمه گناه، مانع حق نمائی فطرت می‌گردد. گناه این آینه صافی را زنگاری و غبار آلود می‌کند.

^{۲۶} قرآن کریم به ترتیب آیات ۱۲، ۸، ۶۵، ۳۳، ۳۲ از سوره های یونس، زمر، عنکبوت، روم، لقمان.
^{۲۷} میزان الحکمه

قرآن می فرماید: سرانجام کسانی که بسیار گناه کردند این شد که نشانه های خدا را تکذیب و استهزا و مسخره کردند^{۲۸}

نکاتی از امور فطری

- ۱- فطرت نزد انسانها از لحاظ ضعف و شدت متفاوت است .
- ۲- دیگر اینکه: امور فطری همواره در طول تاریخ ثابت است و چنان نیست که فطرت موجودی در برهه ای از تاریخ اقتضای خاصی داشته باشد و در برهه ای دیگر، اقتضای دیگر.
- ۳- دیگر اینکه : امور فطری از آن حیثیت که فطری و مقتضای آفرینش موجودی است، نیازی به تعلیم و تعلم ندارد هرچند تقویت یا جهت دادن به آنها نیازمند آموزش است .

اقسام فطریات انسان

فطریات انسان را می توان به دو قسمت تقسیم کرد:

الف : شناخت های فکری که هر انسانی بدون نیاز به آموزش، از آنها برخوردار است .

ب : دیگر اینکه میلهها و گرایش های فطری که مقتضای آفرینش هر فردی است . بنابراین، اگر نوعی شناخت خدا برای هر فردی ثابت باشد که نیازی به آموزش

^{۲۸} سوره روم آیه ۱۰ .

و فراگیری نداشته باشد میتوان آنرا "خداشناسی فطری" نامید. و اگر نوعی گرایش به سوی خدا و پرستش او در هر انسانی یافت شود می‌توان آن را "خدا پرستی فطری" نامید.

بسیاری از صاحب نظران گرایش به دین و خدا را از ویژگی‌های روانی انسان دانسته و آن را «حس مذهبی» یا «عاطفه دینی» نامیده‌اند. و شناخت خدا نیز مقتضای فطرت انسان دانسته شده است. اما همچنان که فطرت خداپرستی یک گرایش آگاهانه نیست، فطرت خداشناسی نیز شناخت آگاهانه نمی‌باشد به گونه ای که افراد عادی را از تلاش عقلانی برای شناختن خدای متعال بی‌نیاز کند.

ولی این نکته را نباید فراموش کرد که چون هر فردی دست کم از مرتبه ضعیفی از شناخت حضور فطری برخوردار است، می‌تواند با اندکی تفکر و استدلال وجود خدا را بپذیرد و تدریجاً شناخت شهودی ناآگاهانه خود را تقویت کند و به مراتبی از آگاهی رساند.

حاصل آنکه فطری بودن شناخت خدا به این معنی است که دل انسان، با خدا آشناست و در ژرفای روح وی مایه ای برای شناخت آگاهانه خدا وجود دارد که قابل رشد و شکوفایی است. اما این مایه فکری در افراد عادی به گونه‌ای نیست که ایشان را به کلی بی‌نیاز از اندیشیدن و استدلال عقلی کند.

آگاهی موجودات به مبدأ

اصل آگاهی هر موجودی، از جمله انسان، به مبدأ جهان جای تردید نیست و این آگاهی از مبدأ عالم فطری انسان است، وجود خدا از هر چیزی روشن تر و حضورش برای هر شیئی نسبت به تمام چیزها نزدیک تر است. خفای او از شدت ظهور او و دوری وی از شدت نزدیکی است. از این رو حضور نور آسمانها و زمین را با زدودن غبار گناه و خودبینی می توان با تمام هستی امکانی خویش یافت.

هر موجودی به او آگاه است، گرچه دانش به این معرفت خود را نداشته باشد یا در تطبیق آن خطا کند. خدای سبحان نزد هر جاهلی آشناست، چه رسد به عالم: «معروف عند کل جاهل»^{۲۹}

بنابراین: انسان با همه وجود و استعداد فطری خود معترف به مبدأ هستی بخش است، گرچه گرفتار به جهل علمی یا جهالت عملی باشد. شناخت کامل ذات اقدس الهی نه با علم حصولی و نه با علم شهودی میسر کسی نیست.

اما اینکه با علم حصولی میسر نیست برای آنکه:

الف: حقیقت هستی محض هرگز به ذهن نمی آید؛ زیرا عینی بودن، ذاتی و متن حقیقت اوست و اگر چنین چیزی ذهنی شود، انقلاب ذات (هویت نه ماهیت) لازم می آید و انقلاب ذات، و انقلاب ذات خواه به معنای ماهیت

^{۲۹} کافی ج ۱ ص ۹۱ ح ۲ بنقل از توحید در قرآن ص ۳۳

و خواه بمعنای هویت ، محال است.

ب : مفاهیم ذهنی فقط در حدّ مرآت ذات واجب اند ، نه خود ذات ، زیرا مفهوم همواره کلی است و ذات واجب شخص خارجی است. واجب هرگز به ذهن نخواهد آمد هر چند افراد عادی چاره ای جز شناخت خدا با اندیشه حصولی ندارند.

شناخت کامل خدا با علم شهودی نیز برای احدی میسر نیست ، زیرا خداوند هویت نامتناهی وجودی است و هستی نامحدود هرگز در حیثه شهود موجود محدود واقع نمی شود ، لیکن تأثیر این مطلب در حد تنزیه ذات اقدس است ، نه تعطیل عقل از شناخت .

بلکه همین مطلب در حد خود ، شناخت اجمالی از خدای سبحان است و همان گونه که افراط در شناخت موجب «تشبیه ذات» اوست - در حالی که خدای سبحان «لیس کمثله شیئی»^{۳۰} است - تفریط در معرفت آن حضرت نیز باعث منع خرد و دل از هر گونه بینش و شهود است ، در صورتی که او «نور السموات و الارض»^{۳۱} است و ظهور هر چیزی در پرتو ظهور اوست. این گونه شناخت ، از گزند «تعطیل» و آسیب «تشبیه» مصون است ، بلکه تنزیه او عین تشبیه و تشبیه عین تنزیه است . فهم این معنا از بارزترین مصادیق

^{۳۰} سوره شوری آیه ۱۱

^{۳۱} سوره نور آیه ۳۵.

صراط مستقیم است که تشخیص آن از مو باریک تر و پیمودن آن از شمشیر برنده تیزتر است.

البته معرفت متن ذات خدای سبحان ، نه مقدور است نه متوقع و نه تکلیف و نه ترغیب، بلکه همواره محور تحذیر ، ترهیب و تخویف بوده است. « وَیُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ - وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ^{۳۳} (خداوند انسان ها را از تفکر در ذات باری تعالی بر حذر فرموده و او بر بندگان رؤف و مهربان است) . هرچند اوحدی از سالکان واصل کوی معرفت، از تحیر در آن وادی خبر داده اند.

عجز اکتناه ذات و صفات ذاتی

لازم است عنایت شود که معرفت خدا با اعتراف به عجز و قصور همراه است، زیرا گفته شد احاطه بر موجود غیر محدود، نه میسر موجود محدود است و نه برای او تکلیف. عجز از اکتناه ذات اقدس خدا و صفات ذاتی او ، اعتراف و معرفت جدیدی است که اصل معرفت خدا را تکمیل می کند.

بدیهی است که نه با همتهای فکری اندیشمندان حکمت و کلام که در معرفت حصولی پروازی دارند ، و نه با فطانت عارفانه افرادی که در دریای شناخت شهودی غواصی می کنند ، نمی توان به اوج آسمان یا عمق دریای شناخت ذات

^{۳۳} سوره ال عمران آیات ۲۸ و ۳۰

خدا ره یافت ، و به کنه گوهر او معرفت پیدا کرد، خواه در غوص معرفت ، آیات انفسی را تعمق کنند و به قلعه آن پر کشیده ، و یا آیات آفاقی را بنگرند .

در هر حال چون خدا ذاتی نامحدود دارد و از هر جهت مطلق و نامتناهی است ، از لحاظ جهت و مکان منزّه است ، بلکه خود خالق جهت ، مکان و زمان است و هرگز جهت ، زمان و مکان بر او محیط نیست.

به خیال در ننگد ، تو خیال خود مرنجان

ز جهت بود مبرّا ، مطلب به هیچ سویش

او از ماهیت نیز منزّه است . لذا مفهوم گیری ماهوی از ذات او معنا ندارد با این تحلیل ، بشر اندیشور با چه ابزاری می خواهد آن وجود مقدس را اکتناه کند؟ سخن نهایی آنان که عمری را در این راه صرف کرده اند این است که : «اما الذات فقد حارت الانبياء و الاولياء عليهم اسلام فيها»^{۳۳} انبیا و اولیا در ذات او سرگردان هستند، چه رسد به شاگردان آنان .

وقتی عارف شاهد و واصل کامل که دلمایه آنان شهود و حضور است، توان شناخت ذات خدا را ندارند ، نوبت به طمع خام متفکران و از نپخته اندیشمندان که دستمایه آنان مفاهیم ذهنی است، نخواهند رسید.

^{۳۳} شرح فصوص الحکم ، فیصری ، فص آدمی، ص ۶۹ - ۷۰ بنقل از توحید در قرآن.

حضرت علی (ع) می فرماید: «لا يُدرکه بُعد الهمم و لا یناله غوص الفطن»^{۳۴} افکار بلند ژرف اندیشان کنه ذاتش را ادراک نکنند . و غواصان دریای علوم دستشان از پی بردن به کمال هستی وی کوتاه است، چون برای صفاتش حدی نیست .

بنابراین ، مقام ذات و صفات ذاتی در دسترس نیست . البته مفاهیم حصولی که در براهین معهود فلسفی و کلامی طرح شود ، روزنهء ضعیفی است که خود چون سایه آن آسمانها و زمین ، بیش از شناخت ظلّی پیامدی نخواهد داشت.

پاسخ به چند سؤال

۱- آیا آنان که به مقام فنا نایل می شوند ، به کنه ذات واجب نیز پی می برند ؟
جواب : معنای اینکه کسی به مقام فنا می رسد این نیست که هستی او معدوم می گردد ؛ زیرا عدم محض ، نقص است نه کمال ؛ در حالی که مقام فنا از مراحل نهایی کمال محسوب می شود ، بلکه معنای آن ندیدن خود است . آنان که به این مقام می رسند، ابتدا از دیدن عالم نجات پیدا می کنند ، انگاه از دیدن خود رهایی می یابند ، سپس از توجه به شهود خود رحلت می نمایند.

چنین سالک فانی به مقدار تعین خویش، خدا را مشاهده می کند، نه در خور ذات واجب . پس هرگز چنین نیست که به کنه ذات اقدس اله راه یابد. هر موجود

^{۳۴} نهج البلاغه خطبه ۱ .

مقیدی نسبت به برتر از خود چنین است ، حتی جبرئیل امین (س) نیز که مقام والایی نزد خدای سبحان دارد .

در شب معراج گفت : «لو دنوت انملةً لاحترقت»^{۳۰} (اگر به اندازه سر انگشت نزدیک شوم می سوزم). فاصله وجودی رسول اکرم (ص) از جبرئیل هر چند زیاد است ، ولی محدود است، اما فاصله هستی خدای سبحان از آن حضرت ، هر چند صادر اول است، نامتناهی است .

۲ - آیا انسان کامل ، یعنی رسول اکرم (ص) که به مرتبه «قاب قوسین» ، بلکه نزدیک تر رسید و ذات خدا را اکتناه کرد؟! خیر .

موجودات اَسْمَاءِ خدَا هَسْتَنْد

همه موجودات در عالم مظهر اسماء خداوند هستند و ممکن است بعضی از چیزها مظهر یک یا چند اسم از اسماء الله باشند، اما این انسان است که میتواند مظهر اسم «الله» و تمام اسماء خداوند قرار گیرد. لذا رشد و تکامل انسان همراه با تربیت و تزکیه است به طوری که تعلیم مقدمه تزکیه و تزکیه مقدم بر تعلیم باشد زیرا هدف از خلقت انسان رسیدن به "معرفت الهی" است.

یعنی خداوند را وجود مطلق، کمال مطلق دانستن ، و او را با اسماء حسنی شناختن. یعنی خدا را انطور که در کلام وحی خود را معرفی کرده است ، نه انطور که ما در خیال خود تصور می کنیم . یعنی باید خدا را با قرآن بشناسیم

^{۳۰} بحار ج ۱۸ ص ۳۸۲

، انهم با استفاده از کلام بزرگانی که علم خود را از منابع صحیح ، که در مکتب وحی زانو زده باشند ، و از اهل بیت عصمت فرا گرفته باشند. پس معرفت خداوند با این شناخت ، و نیز معرفت مبدأ و معاد و شناخت اسماء الله و صفات حسنی او لازم است که انسان بتواند متخلق به اخلاق الهی گردد.

حضرت ابراهیم و معرفی خداوند

در سوره (شعرا ۸۰) ذکر حضرت ابراهیم طبق آیه مذکور شافی بوده است . و وقتی با فرعون و فرعونیان و بت پرستان زمان مواجه می شود بیان می دارد: «فَأِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» و بعد رب العالمین را چنین معرفی می کند:

«الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾ وَالَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْجَقْنِي بِالصَّالِحِينَ ۖ»^{۳۶}

در این آیات به چند اسم از اسماء خداوند اشاره شده، « خالق، هادی ، شافی ، رازق ، محیی و غفار، می فرماید : و آن کسی که من را خلق کرد و هدایت هم میدهد مرا طعام می دهد، و سیراب میکند، اگر مریض شوم او شفایم می دهد، همان کسی که مرا می میراند و زنده میکند، او غفار است، لذا با این شناخت

^{۳۶} سوره شعراء آیات ۷۷ تا ۸۳

انسان متوجه می شود که حیات و ممات و رزق و روزی و همه امور دنیا و آخرت او در دست خدای قادر و متعال است و در تمام لحظات احتیاج به خداوند دارد... حضرت ابراهیم پیامبر خدا است ، که اینهمه با بت پرستها مبارزه می کند میگوید: خدایا به من حکمت بده، و من را با صالحین پیوند بده. لذا

«تنها راه هدایت و معرفت و تزکیه و سیر الی الله، کتب آسمانی و قرآن مجید

است،» که هم هادی است و هم شفای ، هم راه را نشان داده هم راهنما را معرفی کرده، هم مبدأ و هم معاد را ، و هیچ یک از کتب آسمانی ، مانند قرآن که آخرین کتاب و جامع ترین کتاب آسمانی

است ، اینگونه خداوند را با اسماء الحسنی معرفی نکرده.

فصل چهارم

قرآن و استدلال بر مبدأ

قبل از بحث توحید استدلالی در قرآن، لازم است نخست به هستی مبدأ آفرینش اشاره شود، زیرا معرفت توحیدی فرع اثبات اصل موجود است.

از آیات متعددی استفاده می شود که اصل وجود آفریدگار - در محیط نزول قرآن ، مورد قبول همگان بوده ، و مردم هیچ گونه انکاری نسبت به اصل وجود خالق و صانع عالم نسبت به رب العالمین که رب الارباب و مدبر کلی و فراگیر باشد نداشته اند ، هر چند در ارباب متفرق و جزئی شرک می ورزیدند. برای نمونه به برخی از آیات اشاره می شود.

در سوره عنكبوت آیه ۶۱ و ۶۳ می فرماید:

وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ۳۷ .

هر گاه از آنان (که کسانی و یا بتهائی را شریک خدا می دانند) بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است ، و خورشید و ماه را (برای منافع شما انسانها روان و) مسخر کرده است ؟ قطعاً خواهند گفت : خدا ! (چرا که می دانند که این معبودهای دروغین همه مخلوقند و توانائی آفرینش کائنات و چرخش کرات را نداشته و ندارند) . پس چگونه (با وجود اعتراف به یگانگی خدا در آفرینش کائنات و تسخیر کرات ، از اقرار به یگانگی خدا در الوهیت و فرمانروائی) منحرف می گردند ؟ !

وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۳۸ .

اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آب بارانده است و زمین را به وسیله آن بعد از مردنش زنده گردانده است ؟ قطعاً خواهند گفت : خدا ! بگو : ستایش خدای را (که حق آن اندازه روشن است که مشرکان نیز بدان اعتراف دارند) . اما بیشتر آنان نمی فهمند و نمی دانند (که به چه تناقض عجیبی گرفتارند . چرا که به خالق رازق واحدی معتقدند و چیزهای دیگری را هم پرستش می کنند) .

توضیحات : « أَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا » : مراد رویاندن گیاهان از خاک خشک به وسیله برف و باران است . « الْحَمْدُ لِلَّهِ » : خدای را سپاس بر ظهور حجت و توفیق راه صواب . و در سوره یونس آیه ۱۸ می فرماید:

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ

۳۷ عنكبوت ۶۱

۳۸ عنكبوت ۶۳

قُلْ أَتُنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ . ٣٩

اینان غیر از خدا ، چیزهایی را می‌پرستند که نه بدیشان زیان می‌رسانند و نه سودی عائدشان می‌سازند ، و می‌گویند: اینها میانجی‌هایی ما در نزد خدایند (و در آخرت رستگاران می‌نمایند!) بگو : آیا خدا را از وجود چیزهایی (به نام بتان و انبازهای یزدان) باخبر می‌سازید که خداوند در آسمانها و زمین سراغی از آنها ندارد ؟

(مگر شما بتها را نماینده خدا نمی‌دانید ؟ آیا ممکن است خدا اگر نماینده‌ای می‌داشت از بودن آن بی‌خبر می‌گشت ، ولی شما باخبر از آن می‌شدید ؟ !) .
خداوند منزّه (از هرگونه انبازی) و فراتر از آن چیزهایی است که مشرکان انبازشان می‌دانند .

توضیحات : « أَتُنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا » : آیا خدا را از وجود بتها و انبازهایی باخبر می‌سازید که خدا از وجود آنها بی‌خبر است ؟ یعنی اگر خدا شریکی می‌داشت قبل از همه خودش از آن خبر می‌داشت .

و در سوره زخرف آیات ۹ و ۱۰ می‌فرماید:

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ٤٠

اگر از مشرکان بپرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است ، قطعاً خواهند گفت : خداوند با عزّت و بس آگاه . (چرا که می‌دانند بت‌هایی ایشان چنین کاری را نکرده‌اند و آنان به معبودان خود حقّ خالقیت نمی‌دهند) .

و در آیه ۱۰ می‌خوانیم : الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا

٣٩ یونس ۱۸

٤٠ زخرف ۹

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ^{۴۱} (کسی که زمین را گاهواره (زندگی و محل آرامش) شما کرده است و در آن راه‌هایی برای شما به وجود آورده است تا این که رهنمود شوید).

توضیحات: « مَهْدًا »: گاهواره. مکان آماده. « جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا »: (نگاه: نحل / ۱۵، طه / ۵۳، انبیاء / ۳۱). « لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ »: تا به مقصدهای خود رهنمود شوید. تا به نشانه‌های قدرت خدا پی ببرید.

اعتقاد مشرکین به وجود خدا

روشن است که اعتقاد مشرکان به اینکه بتها میان آنها و خدا واسطه و شفیع هستند، نشانه اعتقادشان به اصل وجود آفریدگار است و خداوند به همه اشیاء آگاه است، و آنچه را به نام بت می خوانند و از آن به «رب» یاد می کنند اسم بدون مسماست.

در سوره بقره آیه ۲۸۲ می فرماید: ... «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». از خدا پروا کنید و خدا (احکامش را) به شما می آموزد و خدا بر همه چیز داناست.

احتجاج حضرت ابراهیم

در قرآن آیات دیگری وجود دارد که استنباطهای گوناگون در باره آن شده که آیا متضمن اثبات اصل مبدا است یا توحید مبدء را بیان می کند؟

^{۴۱} زخرف ۱۰

مثل آیات احتجاج حضرت ابراهیم (ع) بر مشرکان در سوره انعام آیات ۷۵ تا ۷۹ . در آیه ۷۵ می فرماید:

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ

و همان گونه (که گمراهی قوم ابراهیم را در امر پرستش تنها به او نمودیم ، بارها و بارها نیز) مُلْك عظیم آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم ، تا از زمره باورمندان راستین شود (و بر راستای خدانشناسی رود) .

توضیحات : « نُرِي » : نشان می دهیم . در اینجا به معنی : نشان می دادیم . « مَلَكُوت » : ملك عظیم . وزن (فَعْلُوت) برای مبالغه به کار می رود . « وَلِيَكُونَ » : تا باشد (لِيَكُونَ) را برخی چنین دانسته اند : لَيْسَتَدِلَّ وَ لِيَكُونَ .

انعام آیه ۷۶ : فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُجِبُ الْإِفْلِينَ^{۴۲}

(از جمله) هنگامی که شب او را در برگرفت (و تاریکی شب همه جا را پوشاند) ستاره ای (درخشان به نام مشتري یا زهره) را دید (بر سیل فرض) گفت : این پروردگار من است ! اما هنگامی که غروب کرد (برای ابطال عقیده ستاره پرستان موجود در آن محیط) گفت : من غروب کنندگان را دوست نمی دارم (و به عبادت چیزهای تغییرپذیر و زوال پذیر نمی گرایم) .

توضیحات : « جَنَّ عَلَيْهِ » : او را فرا گرفت . « أَفَلَ » : غروب کرد . « الْإِفْلِينَ » : غروب کنندگان .

و در سوره انعام آیه ۷۷ می فرماید:

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ

^{۴۲} انعام ۷۶

الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (و هنگامی که ماه را در حال طلوع (در کرانه افق) دید (باز هم بر سبیل فرض) گفت: این پروردگار من است! ولی هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره قوم گمراه (و جمعیت سرگشته در وادی کفر و ضلال) خواهم بود). توضیحات: «بَارِعًا»: طلوع‌کنان. حال (قَمَر) است.

أنعام آیه ۷۸:

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَارِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ

و هنگامی که خورشید را در حال طلوع (در کرانه افق) دید (دوباره بر سبیل فرض) گفت: این پروردگار من است (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! بیگمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم).

توضیحات: «هذا»: این. ذکر (هذا) به صورت مذکر بدین سبب است که مُشَارًا إِلَيْهِ (شئیء) یا (طالع) است. یعنی: هذا الشَّيْءُ. هذا الطَّالِعُ. «هذا رَبِّي»: این جمله در هر سه آیه می‌تواند به صورت استفهام انکاری خوانده شود. یعنی: هذا رَبِّي؟! آیا این خدای من است؟! ممکن نیست. و در سوره أنعام آیه ۷۹ می‌فرماید:

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده است و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمره مشرکان نیستم).

توضیحات: «وَجْهِي»: رویم را. مراد از روکردن رو، قصد پرستش و انجام عبادت است. «فَطَرَ»: آفریده است. پدیدار کرده است. «حَنِيفًا»: حَقَّارِی بَرِکَنَارِ از ادیان باطله و عقائد منحرفه.

مراحل سیر حضرت ابراهیم

به نظر علامه طباطبایی ابراهیم در کودکی یک روز فرض کرد جهان رب حقیقی ندارد و اجرام مادی رب هستند، سپس بلافاصله ربوبیت اجرام را ابطال کرد و ربوبیت حق تعالی را اثبات کرد. حضرت ابراهیم سه مرحله را پیمود:

۱- جهان را بدون خدا و خالق فرض کرد.

۲- خالق یگانه برای جهان فرض کرد.

۳- اجرام را شریکان ربوبی آن خالق فرض کرد.

سپس ربوبیت را ملازم محبوبیت و بی محبتی را ملازم بی ربوبیتی دانست. زیرا ارتباط رب با مربوب حقیقتی است که محبت به وجود می آورد.

از کلام ملا صدرا استفاده می شود که احتجاج آن حضرت برای اثبات اصل مبدأ بوده است، لکن ظاهر این احتجاج به صورت مستقیم در زمینه اثبات صانع نیست و بر مسئله توحید در تدبیر و کارگردانی جهان و توحید در عبادت تکیه دارد.

ولی در آن این نکته ارزنده نیز آمده که حضرت ابراهیم (ع) در بررسی پدیده ها و بیان شایستگی یا نا شایستگی آنها برای خدا بودن، بر این مسأله تکیه کرده که موجود ناپایداری که غروب دارد، موجودی نیازمند است و این نیاز نشانه ای است بر وجود مبدأ بی نیاز که آفریننده و گرداننده اوست.

بنابراین، در قرآن کمتر به طور مستقیم به مسئله اثبات صانع پرداخته شده - چون مدار اصلی مباحث قرآن، اسمای حسنا و صفات علیای خدا و بیان این نکته است که عالم در تمامی مدارج و مراتب ملکی و ملکوتی، نشانه پروردگار عالمیان است.

لیکن قرآن در طرح مسائل دیگر، چون شناخت صفات خدا ، روشی انتخاب کرده که در اثبات وجود خدا ، و کسب آگاهی روشن و اطمینان بخشی از اصل هستی او نیز بکار می آید. تکیه گاه اصلی این روش ، توجه به نیاز یکایک پدیده ها به پدید آورنده بی نیاز است که دانایی و توانایی لازم را برای پدید آورنده موجودات بدیع داشته باشد.

فقر و نیاز ذاتی موجودات امکانی، نشانه روشن بر هستی آن موجود بی نیاز است ، و ناپایداری آنها نشانه وجود تکیه گاه «خود پایدار» برای آنهاست . شاید آیات زیر بر این معنا دلالت داشته باشد .

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿١٥﴾ إِنَّ يَشَأُ يُذْهِبْكُمْ
وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٦﴾ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ^{٤٣}

ای مردم ! شما باید نیازمندان به خدا ، ولی فقط خدا بی نیاز و ستوده است . « ۱۵ »
اگر بخواهد شما را از بین می برد و آفریده تازه ای می آورد . « ۱۶ » و این کار بر خدا دشوار نیست . زیرا قدرت وی نا محدود ، و کار او با صرف اراده ، و اشیا در پذیرش فرمان تکوینی آن حضرت تسلیم محض است پس گران بودن و دشواری در چنین شرایطی قابل فرض نیست .

هدف قرآن توحید و موحد است

بنابر آنچه گفته شد، قرآن دو هدف اساسی را تعقیب می کند:

یکی مبدأ نظام امکانی چیست؟ ۲- و دیگری موحد کیست؟ (توحید و موحد).

^{٤٣} فاطر ۱۵ تا ۱۷

در بخش اول مقصود آن است که خالق عالم و آدم، و پروردگار ربط بین این دو کیست؟ (ربط بین انسان و عالم). و پروردگار ما چه صفاتی دارد؟ صفات جمال و جلال او کدام است؟ و مسائل بسیاری دیگر از این قبیل. و این مسئله در درجه ای از اهمیت است که کمتر آیه ای در قرآن یافت می شود که مستقیم و یا غیر مستقیم، به نکته ای در باره شناخت خدای سبحان، و صفات و افعال و آثار او نپرداخته باشد.

قرآن مبدأ و معاد جهان امکان را با دو اسم «**هو الاول و الاخر**»، و ملک و ملکوت، و غیب و شهادت، و هستی را با دو اسم «**و الظاهر و الباطن**» تبیین می کند. در یک کلام روح و معنای این کتاب الهی توحید است و بس.

موحد در قرآن

از نظر قرآن، موحد کسی است که به یگانگی خداوند و تمام مراحل توحید اعتقاد داشته باشد؛ که در شعار کلمة طیبه «**لا اله الا الله**» خلاصه می شود، و این اعتقاد به طور اجمال باید در هر موحدی وجود داشته باشد.

*هیچ معرفتی را یارای نیل به بلندای معارف توحیدی و عرفان صفات و اسماء الهی نیست، از این رو تمام تحریف های فکری و انحراف های عملی، پایه در بی معرفتی نسبت به توحید، و فرورفتگی در وادی سرگردانی شرک داشته و همانطور که تنها توحید سعادت آفرین است، شرک شقاوت زاست و بدبختی به همراه دارد.

همان گونه که اصل وجود یگانه و هستی یکتای الهی ، مایه حیات و عامل قیام جهان و جهانیان است و همه هستی به خدای «حی و قیوم» تکیه و اعتماد دارد؛ تمام اندیشه های اصیل و افکار قویم، مرهون وابستگی و پیوستگی به اندیشه توحیدی است.

خداوند متعال هیچ کلامی را برتر از توحید نیافرید و هیچ سخنی را به عظمت و جلالت «لا اله الا الله» نیاورد ؛ که رسول گرامی اسلام فرمود: «ما قلت و لا قال القائلون قبلی مثل قول «لا اله الا الله»»^{۴۴} این کلام حکایت از کلام بی نظیر توحید دارد ، که انسان با تسلیم قلب و تزکیه و با سلاح علم، انشاء الله سعی کند به معرفت توحید به اندازه سعه وجودی خود نائل شود.^{۴۵}

تأکید قرآن بر وحدانیت

قرآن در بیست و دو موضوع خداوند را با لفظ وحدانیت ذکر کرده است از جمله در سوره بقره خداوند میفرماید (**الها واحدا ونحن له مسلمون**) ، (**و الهکم اله واحد**) بیشترین اشاره قرآن تأکید بر «وحدانیت» خدا دارد ، و اینکه خدا یکی است ؛ زیرا مردم فطرتا به وجود خدا ایمان دارند، البته از لحاظ فلسفی این را ثابت میکنند که خدا هست، و آن خدا قادر و خالق و عالم و... است .

^{۴۴}توحید صدوق ، ص ۱۸ ، باب اول، ج ۱/ بنقل از توحید در قرآن ص ۲۰

^{۴۵} توحید در قرآن ص ۲۰

اما قرآن وقتی میگوید خدا یکی است، یعنی خدا هست و وقتی میگوید خداوند قادر است یعنی خدایی است و هیچ قدرتی جز قدرت خداوند نیست .

بنابراین قرآن بطور عمیق خدا را معرفی میکند منتهی باید "ایمان اولی" (ایمان به خدا و قرآن) داشته باشیم که بتوان از معارف قرآن بهره مند شد و اگر کسی شک و تردید دارد از نور قرآن درست استفاده نمی کند.

مراتب توحید در قرآن

قرآن کریم یگانگی خداوند را به عنوان اساسی ترین اصل معرفی می کند و با بیان « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ »^{۴۶} (بگو: خداوند، یکتا و یگانه است) ؛ توحید بعنوان یک اصل اسلامی یعنی «یگانه دانستن و یکتا شمردن خدا» .

یگانه دانستن یعنی اینکه موجودی جز الله وجودی از خود ندارد. به تعبیر فلسفی: «**توحید در وجوب وجود**» ؛ یعنی تنها الله تبارک او تعالی ست که وجودش ذاتا ضروری است و سایر موجودات وجودشان از اوست . پس مسأله اول: «**توحید در وجوب واجب**» است .

دوم اینکه آفریننده ای جز او نیست که نتیجه طبیعی همان مسأله است، این میشود «**توحید در خالقیت**» . و مسأله سوم «**توحید در تدبیر و ربوبیت تکوینی**» است.

^{۴۶} سوره اخلاص آیه ۱

توحید در تدبیر و ربوبیت تکوینی

یعنی بعد از اینکه پذیرفتیم که آفریننده جهان یکی است ، آیا غیر از خدا کسی دست اندرکار تدبیر جهان هست که بدون اذن و اراده او در تدبیر جهان مؤثر باشد؟ اگر کسی قائل به این باشد که جهان را الله آفریده ولی بعد از آفرینش، اداره جهان بدست دیگرست، یا الله دخالتی در اداره جهان ندارد و یا اگر دارد، شرکایی هم در اداره جهان دارد ، این می شود شرک در ربوبیت یا در تدبیر.

«در این مرحله، موحد کسی است که معتقد باشد که همانگونه که جهان در آفرینش نیازی به غیر الله ندارد، تدبیر و اداره و ربوبیت تکوینی جهان هم منحصر به اوست».

توحید در ربوبیت تشریحی

مسأله ی دیگر توحید در «ربوبیت تشریحی» است . یعنی حالا که آفریننده ما خداست، اختیار وجود ما هم به دست اوست، تدبیر زندگی ما هم استقلا از اوست، معتقد باشیم باینکه جز او کسی حق فرمان دادن و قانون وضع کردن برای ما ندارد.

هر کس دیگری بخواهد به دیگری دستور بدهد، یا امر بکند، باید با اجازه او باشد، هر قانون باید به پشتوانه ی امضای الهی و اجازه الهی رسمیت پیدا کند، جز الله کسی حق قانون وضع کردن برای انسانها را ندارد، همه ی هستی از اوست، چه کسی حق دارد، بدون اذن او، به مخلوقات او، امر و نهی کند، و فرمان بدهد، و برای آنان قانون وضع کند ؟ این همان « توحید در ربوبیت تشریحی» است.

توحید در الوهیت و معبودیت

یکی دیگر از مراتب توحید، «توحید در الوهیت و معبودیت» است، یعنی کسی جز الله سزاوار پرستش نیست، [همان مفهوم که مفاد «لا اله الا الله» است] ،

معبودی جز الله نیست. این هم نتیجه ی طبیعی همان اعتقادات قبلی است.

وقتی هستی ما از الله است، اختیار وجود ما هم بدست اوست؛ تأثیر استقلالی در جهان از اوست، حق فرمان دادن و قانون وضع کردن هم منحصر به اوست، دیگر جای پرستش برای کس دیگری باقی نمی ماند. باید فقط او را پرستید، چون پرستیدن در واقع اظهار بندگی کردن و خود را در اختیار کسی قرار دادن بدون چون و چرا است. و اظهار اینکه من مال تو هستم، یعنی بندگی همین معنا را افاده می کند، چنین امری نسبت به کسی سزاوار است که واقعا مالک باشد.

به عبارت دیگر «الوهیت نتیجه اعتقاد به ربوبیت» است، انسان کسی را پرستش می کند که معتقد باشد آن کس یک نوع آقایی بر او دارد، وقتی ربوبیت تکوینی و تشریحی الله ثابت شد، نتیجه ی طبیعی آن این است که کسی جز او پرستش نشود.

توحید در عبادت

یکی دیگر از مظاهر توحید، اینست که عملا انسان پرستش کسی جز الله نکند، مسأله قبلی اعتقاد به این بود که کسی جز الله سزاوار پرستش نیست، مسأله دوم اینکه انسان عملا جز الله را پرستش نکند، این «توحید در عبادت» است. "یاک نعبد".

توحید در استعانت

یکی دیگر از شؤون توحید، «توحید در استعانت» است، اینکه عملا انسان از کس دیگری جز الله کمک نخواهد وقتی ما مؤثر حقیقی را الله شمردیم، معنایش اینست که جز اراده او سود و زیانی به ما نمی رسد. آن وقت از چه کسی میخواهیم کمک بگیریم؟

از کسی که همه چیزها به دست اوست و یا از گدای دیگری مثل خودمان؟ پس

یکی از مظاهر توحید، «توحید در استعانت» است. «يَاكَ نَعْبُدُ وَيَاكَ نَسْتَعِينُ»^{۴۷}. (تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می خواهیم) این هم یک مرتبه از توحید است. این مطلب اگر کامل بشود، به صورت یک صفت نفسانی در می آید که در اخلاق اسلامی به آن «توکل و اعتماد» به خدا می گویند. بسیاری از آیات را وقتی ملاحظه می فرمایید بعد از امر به پرستش خدا، امر به توکل به خداست. «وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^{۴۸} (اگر ایمان به خدا دارید پس تنها بر او توکل کنید)

نظر برخی از دانشمندان

برخی از اندیشمندان توحید استقلالی را به عنوان یکی از اقسام توحید به صورت جداگانه ذکر کرده اند و آن را چنین معنا نموده اند که: مخلوقات الهی در کارهای خود بی نیاز از خدای متعال نیستند و تاثیرهایی که در یکدیگر دارند به اذن خدا و در سایه نیرویی است که خداوند به آنها عطا فرموده و می فرماید.

در حقیقت تنها کسی که مستقل و بدون احتیاج به دیگری در همه جا و همه چیز تاثیر می بخشد خداست و فاعلیت و تاثیر دیگران در طول فاعلیت و تاثیر او و در پرتو آن می باشد و بر همین اساس است که قرآن کریم آثار فاعل های طبیعی و غیرطبیعی را به خدای متعال نسبت می دهد.

دلیل این قسم از توحید آن است که علل متوسطه چون خود معلول خدای متعال هستند هیچگونه استقلالی ندارند و اساسا افاضه وجود به معنای دقیق کلمه مختص به خدای متعال می باشد و سایر علت ها به منزله مجاری فیض وجود هستند که با اختلاف مراتبی که دارند نقش واسطه ها را بین سرچشمه اصلی وجود و دیگر مخلوقات ایفا می کنند.

^{۴۷} سوره حمد آیه ۵

^{۴۸} سوره مائده آیه ۲۳

توحید در ربوبیت

یعنی آنکه نظام جهان که مخلوق و آفریده خداست تحت تدبیر حکیمانه یک پروردگار اداره می‌گردد.

زیرا اگر یک یا چند آفریدگار دیگر می‌بود ارتباطی میان آفریدگان وجود نمی‌آمد و نظام واحدی بر آن‌ها حکم‌فرما نمی‌شد بلکه هر مخلوقی از طرف آفریدگار خودش به وجود می‌آمد و به کمک دیگر مخلوقات همان آفریدگار پرورش می‌یافت و در نتیجه نظام‌های متعدد و مستقلی بوجود می‌آمد و ارتباط و پیوندی بین آن‌ها برقرار نمی‌شد در صورتی‌که نظام موجود در جهان نظام واحد همبسته‌ای است و پیوند بین پدیده‌های آن مشهود می‌باشد.

همان‌گونه که از محتوای این برهان آشکار است، خالقیت و ربوبیت انکار ناپذیرند و پرورش، تدبیر و اداره امور یک موجود جدای از آفرینش او و آفریدگان مورد نیاز او نیست. مثلاً روزی دادن به انسان چیزی جدای از آفریدن دستگاه گوارش برای او و آفریدن مواد خوراکی در محیط زندگی او نیست بنابراین با اثبات توحید در خالقیت، توحید در تدبیر امور و سایر شئون ربوبیت نیز ثابت می‌گردد.

مظاهر و مصادیق توحید در ربوبیت

الف) توحید در تشریح و قانون‌گذاری: از آن‌جا که قانون‌گذاری و تعیین وظایف افراد نوعی ولایت بر آنان و تصرف در شئون آن‌هاست و از سوی دیگر ولایت و تصرف در امور جهان به حکم توحید در ربوبیت مخصوص خداوند است، کسی جز او حق قانون‌گذاری و تعیین حقوق و تکالیف دیگران را ندارد. چنان‌که فرمود: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»^{۴۹} «حکم تنها از آن خداست فرمان داده که غیر از او را نپرستید!»

^{۴۹} یوسف ۴۰

ب) توحید در حاکمیت: حق حاکمیت اولاً و بالذات به خداوند اختصاص دارد زیرا حاکمیت نوعی از ولایت و تدبیر است که مختص به خداست. از سوی دیگر حکومت یکی از نیازهای اجتماعی بشر است و تحقق آن در گرو حاکمیت و فرمان‌روایی بشری است.

بنا بر این دو اصل تنها کسانی که از سوی خداوند دارای حق حاکمیت باشند می‌توانند با رعایت اصول و ضوابط عقلی و شرعی عهده‌دار رهبری جامعه و اعمال حق حاکمیت گردند.

ج) توحید در اطاعت: حق اطاعت اولاً و بالذات مخصوص خداست زیرا او مالک و خالق جهان است و به همین دلیل اطاعت خداوند همچون عبادت او بر همگان لازم است.

توحید در عبادت بدین معناست که کسی جز الله سزاوار پرستش نیست و معبودی جز او وجود ندارد. این قسم در حقیقت نتیجه طبیعی اقسام قبل است زیرا وقتی هستی ما از الله است، اختیار وجود ما هم به دست اوست، تأثیر استقلالی در جهان از اوست، حق فرمان دادن و قانون وضع کردن منحصر به اوست، دیگر جای پرستش برای کس دیگری باقی نمی‌ماند؛

همچنان‌که قرآن کریم نیز در مسئله توحید در عبادت بر امور زیر تکیه نموده است: «الوهیت، مالکیت، خالقیت و ربوبیت.» یعنی از دیدگاه قرآن تنها آن موجودی شایسته پرستش است که دارای صفات مزبور باشد چنان‌که فرمود:

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»^{۵۰} «این است پروردگار شما! هیچ معبودی جز او نیست آفریدگار همه چیز است او را بپرستید و او نگهبان و مدبّر همه موجودات است.»

^{۵۰} انعام ۱۰۲

مظاهر توحید

و از مظاهر توحید این است که انسان جز از خدا نترسد؛ وقتی مؤثر حقیقی اوست دیگر از کسی نباید ترسید زیرا هر تأثیری اصالتاً از اوست، دیگران ابزار و مجرای کارند. و موحد کامل کسی است که جز از الله نمی ترسد. که در آیات قران به آن اشاره دارد.

« فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ »^{۵۱} (از مردم نترسید، از من بترسید اگر مؤمن هستید). و از مظاهر توحید این است که امیدی جز الله نداشته باشیم ، و این نتیجه ی طبیعی اعتقاد به "ربوبیت تکوینی" است، اگر واقعا معتقدیم که مؤثر حقیقی در جهان خداست، پس امیدها هم باید منحصرأ به او باشد.

توحید در محبت

و سرانجام از مظاهر توحید ، توحید در «محبت» است . کسی که معتقد باشد همه ی کمالها و جمالها اصالتاً از خداست، محبت او هم اصالتاً به خدا تعلق میگیرد. چون محبت ما به هرکس و یا هر چیزی به خاطر کمالی و جمالی است که در اوست، و وقتی دانستیم که این کمال و جمالها عاریه ایست و آن کسی که کمال ذاتی دارد و جمال ذاتی دارد فقط الله است ، پس موحد حقیقی کسی است که تنها دل در گرو محبت خدا دارد.

و اگر کسی دیگری را دوست بدارد ، در شعاع محبت خدا و به خاطر خدا باشد، چون این طبیعی است که وقتی انسان کسی را دوست دارد، این علاقه به متعلقاتش هم سرایت می کند؛ و لازمه ی محبت به الله این است که آنچه انتساب به خدا دارد از جهتی که منتسب به اوست مورد علاقه قرار گیرد.

^{۵۱} سوره آل عمران آیه ۱۷۵.

نیاز هستی به الله

و بالاخره توحید می رسد به جایی که انسان عیناً مشاهده می کند که کل هستی و تمام شئون هستی نیازمند به الله است ، بلکه جز نیاز چیزی نیست و این همان مطلبی است که در لسان فلسفه گفته می شود «عالم هستی عین ربط است» عین تعلق است نه چیزی که دارای ربط و تعلق است . این مطلب یک وقت به صورت اعتقاد در انسان ظاهر می شود بر اثر برهان؛ و گاهی اگر معرفت انسان و ایمانش کاملتر بشود، بحدی می رسد که این حقیقت را «شهود» می کند و می یابد؛ این مراتب توحید است.^{۵۲}

توحید ذاتی - صفاتی - افعالی

توحید ذاتی ، توحید صفاتی و توحید افعالی ، این سه اصطلاح در بین دو طایفه با معانی خاصی بکار می رود ، يك اصطلاح از فلاسفه و متکلمان ، و دیگر اصطلاح ویژه عرفاست ، در اصطلاح فلاسفه و متکلمان ؛

توحید ذاتی یعنی اعتقاد به اینکه ذات خداوند متعال ، یکتاست و شریکی در ذات برای او نیست . نه ترکیبی در درون ذاتش وجود دارد و نه خدای دیگری خارج از ذاتش می باشد؛ یک ذات بسیج و بدون ترکیب از اجزاء و اعضاء و همچنین یگانه و بی شریک است .

توحید صفاتی : منظور از توحید صفاتی در اصطلاح فلاسفه و متکلمان آن است که ما صفاتی را که به خداوند متعال نسبت می دهیم چیزی غیر از ذات خدا نیست ، نه این که موجودات غیر از ذات باشند که به ذات ملحق می شوند و می چسبند ، و ذات به آنها اتصاف پیدا می کند آنچنان که در صفات ما مخلوقات چنین است . برای اینکه جسم سیاه متصف به سفیدی بشود باید رنگی به آن اضافه شود تا سفید گردد؛

^{۵۲} معارف قرآن استاد مصباح یزدی ص ۴۸ تا ۵۱ .

در صفات نفسانی هم همینطور است .

آدمی که غمگین است یک حالت شادی باید به او اضافه شود تا شاد گردد ، آدمی که اراده کاری را ندارد باید اراده به دانش اضافه شود تا مرید گردد. پس ذاتی است که فاقد اراده می باشد، بعد اراده به ان ضمیمه می شود. انضمامی که متناسب با نفس و امور مجرد است . بعد واجد چیزی می شود که قبلا نداشته است .

پس خود نفس چیزی و اراده چیز دیگری است، نفس انسان بود و اراده نبود. پس نفس با اراده شد. پس انسان بود و اراده نبود. بعد اراده تحقق یافت و نفس با اراده شد پس صفت مرید هنگامی به نفس نسبت داده شد که چیزی غیر از نفس به ان ، اضافه می شود .

در صفاتی که ما در اجسام و غیر اجسام مثل (صفات روانی) سراغ داریم همه اینگونه است که صفت غیر از ذات است . آیا در ذات خدای متعال هم چنین است که ذات خدا یک چیز و علم مثلا چیز دیگریست ؟ که صرف نظر از علم ، خدا ذات فاقد علم است ؟

آیا قدرت خدا چیزی غیر از ذات؟ آیا ذات در مقام خودش صرفنظر از قدرت، فاقد قدرت است؟ آیا قدرت چیزیست که به ذات اضافه می شود ، آنگاه می گوئیم خدا قادر است ؟ هرگز چنین نیست .

باید اعتقاد داشت که صفات خدا چیزی جز ذات خدا نیست ، يك ذات بسیط براي خدا است که عقل ما از این ذات ، مفاهیم مختلفی را انتزاع می کند. و این اعتقاد در عقیده اهل نظر از مسلمانان چه فلاسفه و چه متکلمان قرار دارد (جز بعضی از فرق اهل تسنن مثل اشاعره) .

این معنا را که صفات الهی چیزی غیر از خود ذات نیست ، در اصطلاح فلاسفه و متکلمین "توحید صفاتی" گویند.

و شاید آنچه در خطبه نهج البلاغه آمده است اشاره به همین مطلب باشد: "کمال توحید نفی الصفات عنه" توحید هنگامی کامل می‌شود که ما صفاتی که غیر از خود ذات باشد از خدا نفی کنیم. علم خارج از ذات و علم مغایر با ذات، به خداوند نسبت ندهیم و الا توحید، ناقص است زیرا به نحوی تعداد قائل می‌شویم.

یعنی یکی خداست و یکی هم علم او، یکی قدرت او، و یکی حیات او و غیره. پس معنای توحید صفاتی در اصطلاح فلاسفه و متکلمین آن است که خدای متعال صفاتی زاید بر ذات خود ندارد.

اما "توحید افعالی": در اصطلاح فلاسفه و متکلمین منظور از توحید افعالی این است که در کارهایی که انجام می‌دهد نیازی به کمک و یار و یاور ندارد، در انجام دادن هر کار، مستقل و یگانه است. در مقابل، برخی از مشرکین و منحرفان قائل بودند که تا چیزها یا کسان دیگری نباشند خدا نمی‌تواند کاری انجام دهد و حتما کارهایی که می‌خواهد انجام دهد باید به کمک دیگران انجام دهد.

البته اینجا یک نکته دیگر هم هست که اشاره می‌شود، و آن اینکه فرق است که بگوییم خدا کاری را با اسبابی انجام می‌دهد اما با اسبابی که خودش آفریده، یا بگوییم خدا بدون اسباب نمی‌تواند کاری انجام دهد این دو مسئله با هم فرق میکنند.

پس منظور از توحید افعالی در اصطلاح معقول و اهل قلم آن است که انجام کارهای الهی نیاز به یاری و کمک خارج از ذات ندارد، اگر کاری به وسیله اسباب انجام می‌گیرد آن اسباب را هم خود او می‌آفریند و آن را سبب قرار می‌دهد، نه اینکه خدا نیازی داشته باشد به اسبابی که خارج از ذات اوست و ربطی به او ندارد، و باید آن اسباب از جای دیگر فراهم شود تا او بتواند کار را انجام دهد، چنین چیزی نیست، کارهای خدا نیازی به غیر ندارد.

اگر کار به گونه ایست که باید از راه سببی انجام بگیرد آن سبب را هم خود او

می آفریند و سبب قرار می دهد.^{۵۳}

فصل پنجم

تطبیق آیات کتاب دین و زندگی با اقسام توحید و شرک

بیان شد که توحید مراتب و اقسام دارد ، حال به تطبیق آیات کتاب دین و زندگی با اقسام توحید و شرک اشاره می شود. مراتب توحید : توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی، توحید در عبادت. و...

۱- توحید ذاتی

یعنی اینکه ذات پروردگار یگانه است، مثل و مانند ندارد، ماسوا همه مخلوق اوست و دون درجه و مرتبه او در کمال، بلکه قابل نسبت به او نیست. آیه کریمه: **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ** (۱) و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا كَلِمَاتٍ فَتُعَدِّلُوا** (۲) مبین توحید ذاتی است.

توحید ذات : در قرآن سوره ای نازل شده بعنوان سوره توحید ، و ما هر روز در نماز می خوانیم ، که در حقیقت مانند شناسنامه و معرفی خداوند متعال و خالق هستی بخش است. در سوره إخلاص می فرماید: **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** (بگو : خدا ، یگانه یکتا است).

توضیحات : « **اللَّهُ** » : اسم خاصّ آفریدگار هستی است . « **أَحَدٌ** » : یکتا . یگانه . **اللَّهُ الصَّمَدُ** (خدا ، سرور والای برآورنده امیدها و برطرف کننده نیازمندیها است).

« **الصَّمَدُ** » : سرور والایی که برای رفع حوائج و دفع مصائب ، تنها بدو رو

^{۵۳} معارف قرآن / ص ۷۸ تا ۸۱ بطور خلاصه / استاد مصباح یزدی

کنند.

می‌توان واژه‌های رائج در زبان فارسی همچون « حضرت والا ، قبله عالم ، کعبه آمال » را مفاهیمی از واژه « صمد » دانست . **لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ** (نزاده است و زاده نشده است) .

توضیحات : « **لَمْ يَلِدْ** » : فرزندی نزاده است . یعنی نه کسی فرزند او است ، و نه او پدر کسی است . « **لَمْ يُولَدْ** » : زاده نشده است . به دنیا آورده نشده است . یعنی نه فرزند کسی است ، و نه کسی پدر او است . **وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ** (و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد) . « **كُفُوًا** » : همتا . همگون . یعنی خداگونه‌ای وجود ندارد ، و کسی شبیه و همسنگ و همبر او نیست .

۲- توحید صفاتی

توحید صفاتی یعنی صفات خداوند از قبیل علم، قدرت، حیات، اراده، ادراک، سمیعیّت، بصیریت، حقایقی غیر از ذات پروردگار نیستند، عین ذات پروردگارند، به این معنی که ذات

پروردگار به نحوی است که همه این صفات بر او صدق می‌کند و یا (به قولی) به نحوی است که آثار این صفات بر او مترتب است.

آیه شریفه « **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** » دلالت بر توحید ذاتی دارد.

۲) در آیه شریفه « **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** » هر دو قسمت آیه دلالت بر توحید عملی (عبادی) دارد .

۳) آیه شریفه « **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** » دلالت بر توحید عبادی دارد. زیرا در این آیه، حمد را که از مصداق های عبادت است ، منحصر برای خداوند قرار

داده است. عبارت « **رب العالمین** » توضیح و توصیف الله است و یکی از صفات ثبوتیه خداوند می باشد. لذا نیازی نیست به توحید افعالی اشاره شود.

۴) آیه شریفه « **ما لهم من دونه من ولی** » بر توحید در ولایت که از اقسام توحید افعالی است اشاره دارد .

۵) آیه شریفه « **لا یشرك فی حكمه احداً** » بر توحید در ولایت که از اقسام توحید افعالی است اشاره دارد .

۶) توحید ذاتی و افعالی و صفاتی از اقسام توحید نظری است .

۷) کلمه « **یگانگی و یکتایی** » به معنی توحید است. بنابراین، این دو کلمه به تنهایی هیچ یک از اقسام توحید را نمی رسانند. اما اگر بگوییم « **یگانه در ذات است** » می شود توحید ذاتی. اما اگر بگوییم « **یگانه در صفات است** » می شود توحید صفاتی . اما اگر بگوییم « **یگانه در افعال است** » می شود توحید افعالی . پس اگر سؤالی طرح شود به این صورت که « **عبارت خداوند یکتاست، بر کدام یک از اقسام توحید دلالت دارد؟** » غلط است. زیرا مربوط به همه اقسام توحید است.

۸) آیه شریفه « **و لم یکن له کفواً احد** » دلالت بر توحید ذاتی دارد .

۹) آیه شریفه « **لیس کمثله شیء** » دلالت بر توحید ذاتی دارد.

۱۰) ثانی داشتن ، بیانگر شرک ذاتی است .

۱۱) اعتقاد به تثلیث ، دلالت بر شرک ذاتی است.

۱۲) اعتقاد به این که جهان دارای یک اصل یا مبدأ است دلالت بر توحید ذاتی دارد .

۱۳) اعتقاد به چند مبدأ و خدا که خودشان مخلوق نیستند، مانند اعتقاد به ثنویت و تثلیث، دلالت بر شرک ذاتی دارد.

۱۴) نسبت دادن کارها و افعال مخلوقات به خداوند و عدم استقلال مخلوقات در کارهای خود، بر توحید افعالی اشاره دارد.

۱۵) عبارت « لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم » بر توحید افعالی اشاره دارد .

۱۶) عبارت « بحول الله و قوته اقوّم و اقعّد » بر توحید افعالی اشاره دارد .

۱۷) توحید در مالکیت و توحید در ولایت و توحید در ربوبیت از توحید افعالی است .

۱۸) اعتقاد به این که تدبیر و پرورش مخلوقات فقط به دست خداست، بیانگر توحید در ربوبیت است .

۱۹) آیه شریفه «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرَثُونَ. أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» دلالت بر توحید ربوبیت دارد که از اقسام توحید افعالی است. بنابراین، می توان گفت این آیه هم دلالت بر توحید ربوبیت دارد و هم دلالت بر توحید افعالی.

۲۰) آیه شریفه « أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ . اَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا... » دلالت بر توحید ربوبیت دارد که از اقسام توحید افعالی است.

۲۱) کسانی که معتقدند مخلوقات جهان در آثار و افعال خود مستقل از خدا هستند، گرفتار شرک افعالی شده اند.

۲۲) اگر شفابخشی رسول خدا (ص) و اولیای دین را مستقل از خدا تلقی کنیم ، اشاره به شرک افعالی دارد.

۲۳) این که عسل شفابخش است منافات با توحید افعالی ندارد.

۲۴) آیه شریفه « نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ »^۴ (ما آن را وسیله تذکر و مایه استفاده برای صحرانشینان و بیابانگردان قرار داده ایم). دلالت بر توحید ربوبیت دارد که از اقسام توحید افعالی است.

۲۵) آیه شریفه « و اعلموا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ » - و بدانید که خداوند بی نیاز و حمید است - و می دانیم که بی نیاز یکی است و آن فقط خداست. بنابراین، دلالت بر توحید ذاتی دارد.

۲۶) آیه شریفه « و لله ما فی السماوات و الارض و الی الله ترجع الامور » دلالت بر توحید مالکیت دارد و این موضوع از کلمه « لِلَّهِ » به دست می آید که به معنای « برای خدا - مال خدا » است. و قسمت آخر آیه (الی الله ترجع

^۴ واقعه ۷۳

الامور) فقط به خاطر کامل شدن آیه آمده است و مربوط به بازگشت امور به خدا است.

۲۷) آیه شریفه « و لم یکن له شریکٌ فی الملک » دلالت بر توحید در پادشاهی (ملك مطلق اوست) دارد که شاخه ای از "توحید در ولایت" است.

۲۸) عبارت « تنها وجود مستقل و به خود متکی خداست » دلالت بر توحید ذاتی دارد.

۲۹) سوره حمد اشاره به مراحل توحید دارد .

۳۰) آیه شریفه « فاعبدوه هذا صراطٌ مستقیمٌ » دلالت بر توحید عبادی دارد.

۳۱) آیه شریفه « اِتَّخَذُوا اَحْبَارَهُمْ وَ رُهَبَانَهُمْ اَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ » از دیدگاه

کسانی حکایت می کند که انسان ها را به جای خدا سرپرست و حاکم خود گرفته بودند و از آنها اطاعت می کردند و در نتیجه ، گرفتار شرک در عبادت شده بودند. و این شرک، هم شامل شرک خفی و هم شامل شرک جلی می شود و هم به شرک فردی و هم به شرک اجتماعی مربوط است. پس کافی است که بگوییم اشاره به شرک در عبادت دارد.

۳۲) آیه شریفه « اِنَّ اللّٰهَ رَبِّیْ وَ رَبُّكُمْ » بر "توحید در ربوبیت" از شاخه های

توحید افعالی، اشاره دارد. و عبارت « فاعبدوه هذا صراطٌ مستقیمٌ » دلالت بر توحید عبادی (عملی) دارد.

۳۳) آیه شریفه ۳۱ توبه « و ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا » دلالت بر توحید عبادی دارد.

۳۴) عبارت « لا اله الا الله » و « لا اله الا هو » هر چند که ناظر بر یکی از اقسام توحید ذاتی و عبادی است، اما برای این که متعلمین دچار خطا نشوند باید بگوییم: « این کلمه گرچه بر همه ابعاد توحید دلالت دارد اما بیش از هر چیز ناظر بر توحید عملی و دعوت کننده به آن است. »

۳۵) عبارت « ... أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ... » دلالت بر توحید عبادی (عملی) دارد. و نفی کننده شرک در دو بُعد فردی و اجتماعی است.

۳۶) عبارت « وَ مَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ ... » دلالت بر توحید عبادی (عملی) دارد.

۳۷) در عبارت « خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدْهُ » قسمت اول دلالت بر توحید ذاتی دارد و قسمت دوم دلالت بر توحید عبادی. لازم به تذکر است که اعتقاد به این که جهان دارای یک اصل ، یک مبدأ ، یک علت یا یک خالق است، به معنای آن است که یک ذات آفریننده جهان است و دلالت بر توحید ذاتی دارد. اما ثنویون و اهل تثلیث که معتقدند دو یا سه ذات قدیم آفریننده موجودات جهان هستند، گرفتار شرک ذاتی می باشند.

۳۸) عبارت « إِنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِيَارِكُمْ أُصَافُوا لَكُمْ ذُرِّيَّةَ اللَّهِ حُبَّ اللَّهِ كِبَىٰ أَعْيُنًا وَمَنْ يُحِبَّ اللَّهَ يُضِدِّ اللَّهُ وَجْهَهُ لَهُ يُؤخِّرْ لَهُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَكِيمٌ » دلالت بر توحید عملی (عبادی) دارد.

۳۹) عبارت « فاعبد الله » دلالت بر توحید عبادی (عملی) دارد.

۴۰) عبارت « لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ » مردم را از شرک در عبادت نهی می کند.

۴۱) آیه شریفه « وَ أَنْ اعْبُدُونِي » مردم را دعوت به توحید عبادی (عملی) می کند.

۴۲) آیه شریفه « لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدْهُ » به سه عبارت: « لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ - فَاعْبُدْهُ » تجزیه می شود. که در بندهای قبل دلالت آن ها بر هر کدام از اقسام توحید مشخص شده است.

۴۳) مفهوم و محتوای کتاب درسی (برای کسب معارف و تصحیح عقیده خیلی مهم است. °°

پروردگارا...! تو همانی که در درون تاریکم نوری روشن کردی که با آن ببینم... تو همانی که در درونم قلبم را قوت بخشیدی... تو همانی که در درونم طنین صدایی انداختی که با آن از تو بخواهم. هر ذره ای که از گلویم پایین می رود را... هر نفسی که فرو می برم را... نیاز به شکر تو می دانم .

الهی...!!!! هر لحظه ای که چشم آسوده برهم میگذارم را... هر آنی که با یاد توام را... از لطف تو می دانم . محبوبم!!! تو بهتر از هر کس مرا میشناسی و به نامهربانی ام و جفاکاری ام آگاهی. این بار از تو میخواهم یادت را در قلبم

پیوسته کنی آنچنان که با یاد تو برخیزم... بنشینم، نگاه کنم، چشم بر هم بگذارم
"خواندم تو را تا اجابت کنی مرا...."

نصاب توحید در اسلام

معنای توحید : توحید به معنای یگانگی و یکتایی خداوند می باشد . که به توحید ذاتی ، توحید صفاتی ، توحید در خالقیت ، توحید استقلالی ، توحید در ربوبیت ، توحید در عبادت تقسیم می شود.

توحید ذاتی : توحید ذاتی یعنی اینکه ذات خداوند یکتاست و یکتایی ذات دو معنا دارد.

۱- ذات بدون علت:

ذاتی که در هستی خود واجب‌الوجود و بی‌نیاز از علت است فقط خداوند است. بنابراین همه ذوات و موجودات نیازمند و معلول‌اند؛ پس ذات خداوند در بی‌نیازی از علت بی‌همتا و بی‌شریک است.

برهان صدیقین

این قسم از توحید با استفاده از برهان صدیقین چنین اثبات می‌شود که: وجود دارای مرتبه‌ای است که کامل‌تر از آن امکان ندارد یعنی دارای کمال بی‌نهایت است و چنین موجودی قابل تعدد نیست. نتیجه آنکه خدای متعال قابل تعدد نیست.

۱- مقدمه اول این برهان در واقع همان نتیجه برهان صدیقین است چرا که از برهان مزبور این نتیجه بدست می‌آید که سلسله مراتب وجود باید منتهی به مرتبه‌ای شود که عالی‌ترین و کامل‌ترین است؛ و هیچ ضعف و نقصی در آن راه ندارد یعنی دارای کمال نامتناهی است.

حال اگر فرض شود چنین موجودی تعدد داشته باشد لازم می‌آید که هر کدام از آنها فاقد کمالات واقعی دیگری باشد یعنی کمالات هر یک محدود و متناهی باشد در صورتی که بنا بر مقدمه اول کمالات واجب‌الوجود نامتناهی است.^{۵۶}

۲- عدم کثرت در ذات :

ذات خداوند مرکب از اجزاء نیست و هیچگونه کثرت و تعدد در درون ذات الهی راه ندارد که این معنا از توحید ذاتی در کتب متکلمین به عنوان بساطت ذاتی الهی و نفی ترکیب آمده است.

دلیل بساطت و نفی ترکیب ذات خداوند آن است که اگر خداوند مرکب باشد بنا بر اصل کلی نیاز هر موجود مرکبی به اجزاء خود ، خداوند نیز به اجزاء خود نیازمند خواهد بود و این نیاز و افتقار با وجوب وجود او سازگار نیست.^{۵۷}

توحید در صفات

توحید صفاتی نیز دارای دو معناست:

۱- خداوند در صفات خود بی‌همتاست به دلیل اینکه اولاً صفات خدا از خود اوست و کسی آنها را به او نداده است ؛ و ثانیاً صفات کمال او غیرمتناهی و نامحدود است و این هر دو مقتضای واجب‌الوجود بالذات بودن خدا و غنا و بی‌نیازی مطلق اوست.

^{۵۶} آموزش فلسفه ج ۲ ص ۳۷۸ - کشف المراد ص ۲۹۱ .

^{۵۷} کشف المراد ص ۶۱

۲. - صفات کمالی و ذاتی خداوند عین ذات اویند؛ یعنی گرچه از نظر مفهوم مختلفند ولی از نظر مصداق متحدند به عبارت دیگر چنین نیست که ذات خداوند از یک جهت عالم باشد و از جهت دیگر قادر بلکه علم و قدرت عین حقیقت او می‌باشند.^{۵۸}

توحید در خالقیت

نظام این جهان که شامل مجموعه پدیده‌های بی‌شمار گذشته، حال و آینده است مخلوق یک آفریدگار است و به طور کلی خالق و آفریننده بالذات و مستقل کسی جز خداوند نیست.^{۵۹}

البته درباره این قسم از توحید نظرات مختلفی وجود دارد. متکلمان امامیه و حکمای اسلامی با پذیرش اصل انحصار خالقیت در ذات الهی، نقش اسباب و علل طبیعی و غیرطبیعی را نیز انکار نمی‌کنند. از نظر آنان فرشتگان افعال ویژه‌ای انجام می‌دهند چنانکه انسان فاعل کارهای خویش است و همچنین اسباب طبیعی مانند آتش و آب آثار ویژه‌ای دارند ولی هیچیک فاعل و سبب مستقل و بالذات نیستند.^{۶۰}

درباره افعال انسان به سه نکته باید توجه داشت:^{۶۱}

۱. - افعال انسان از این جهت که از حوادث و رخدادهای جهان طبیعت می‌باشند منتسب به

خداوند بوده و هیچ‌گونه قبح و زشتی در آن‌ها راه ندارد زیرا واقعیت و هستی در مقابل عدم و نیستی از صفت حسن و زیبایی تکوینی برخوردار است.

^{۵۸} کشف المراد ص ۲۹۱ و ۶۱ / نصیر الدین طوسی قواعد العقائد ص ۶۳

^{۵۹} اندیشه اسلامی ۱ - ص ۱۴۵

^{۶۰} معارف ص ۱۴۴ -

^{۶۱} ربانی گلپایگانی، علی، عقاید استدلالی، قم، نصاب، ج ۱ ص ۱۰۷

۲- کارهای انسان از آن جهت که ناشی از اراده و اختیار خود او می‌باشند و متناسب به او هستند متصف به حسن یا قبح اخلاقی می‌باشند.

۳- گرچه خداوند قدرت و اختیار انجام کار خوب و بد را به انسان عطا کرده است ولی از طرف دیگر با اوامر و نواهی انسان را به سوی خوبی‌ها برانگیخته و از بدی‌ها بر حذر داشته است. از این روی سزاوارتر این است که کارهای خوب انسان به خدا و کارهای بد او به خود وی نسبت داده شود چنان‌که قرآن فرمود: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ».

توحید استقلالی

برخی از اندیشمندان توحید استقلالی را به عنوان یکی از اقسام توحید به صورت جداگانه ذکر کرده‌اند و آن را چنین معنا نموده‌اند که: مخلوقات الهی در کارهای خود بی‌نیاز از خدای متعال نیستند و تاثیرهایی که در یکدیگر دارند به اذن خدا و در سایه نیرویی است که خداوند به آنها عطا فرموده است.

و می‌فرماید: در حقیقت تنها کسی که مستقل و بدون احتیاج به دیگری در همه جا و همه چیز تاثیر می‌بخشد خداست و فاعلیت و تاثیر دیگران در طول فاعلیت و تاثیر او و در پرتو آن می‌باشد و بر همین اساس است که قرآن کریم آثار فاعل‌های طبیعی و غیرطبیعی را به خدای متعال نسبت می‌دهد^{۶۲}

دلیل این قسم از توحید آن است که علل متوسطه چون خود معلول خدای متعال هستند هیچگونه استقلالی ندارند و اساساً افاضه وجود به معنای دقیق کلمه مختص به خدای متعال می‌باشد و سایر علت‌ها به منزله مجاری فیض وجود هستند که با اختلاف مراتبی که دارند نقش واسطه‌ها را بین سرچشمه اصلی وجود و دیگر مخلوقات ایفا می‌کنند^{۶۳}.

^{۶۲} قواعد العقائد ص ۶۵

^{۶۳} کشف المراد ص ۲۹۶

توحید در ربوبیت و تدبیر عالم

یعنی آنکه نظام جهان که مخلوق و آفریده خداست، تحت تدبیر حکیمانه یک پروردگار اداره می‌گردد؛ زیرا اگر یک یا چند آفریدگار دیگر می‌بود ارتباطی میان آفریدگان بوجود نمی‌آمد و نظام واحدی بر آنها حکمفرما نمی‌شد بلکه هر مخلوقی از طرف آفریدگار خودش بوجود می‌آمد و به کمک دیگر مخلوقات همان آفریدگار پرورش می‌یافت و در نتیجه نظام‌های متعدد و مستقلی بوجود می‌آمد و ارتباط و پیوندی بین آنها برقرار نمی‌شد. در صورتیکه نظام موجود در جهان نظام واحد همبسته‌ای است و پیوند بین پدیده‌های آن مشهود می‌باشد^{۶۴}

خالقیت و ربوبیت انکار ناپذیرند

همانگونه که از محتوای این برهان آشکار است، خالقیت و ربوبیت انکار ناپذیرند و پرورش، تدبیر و اداره امور یک موجود جدای از آفرینش او و آفریدگان مورد نیاز او نیست. مثلاً روزی دادن به انسان چیزی جدای از آفریدن دستگاه گوارش برای او و آفریدن مواد خوراکی در محیط زندگی او نیست. بنابراین با اثبات توحید در خالقیت، توحید در تدبیر امور و سایر شئون ربوبیت نیز ثابت می‌گردد^{۶۵}.

مظاهر و مصادیق توحید در ربوبیت

(الف) توحید در تشریع و قانونگذاری:

از آنجا که قانونگذاری و تعیین وظایف افراد نوعی ولایت بر آنان و تصرف در شئون آنهاست و از سوی دیگر ولایت و تصرف در امور جهان به حکم

^{۶۴} اصول فلسفه و روش رئالیسم ج ۵ ص ۱۱۰

^{۶۵} آموزش فلسفه ج ۲ ص ۳۸۸ و ۳۸۹

توحید در ربوبیت مخصوص خداوند است، کسی جز او حق قانونگذاری و تعیین حقوق و تکالیف دیگران را ندارد^{۶۶}

چنانکه فرمود: «إِنَّ الْخُكْمَ لِلَّهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»^{۶۷} «حکم تنها از آن خداست فرمان داده که غیر از او را نپرستید!»

(ب) توحید در حاکمیت:

حق حاکمیت اولاً و بالذات به خداوند اختصاص دارد زیرا حاکمیت نوعی از ولایت و تدبیر است که مختص به خداست. از سوی دیگر حکومت یکی از نیازهای اجتماعی بشر است و تحقق آن در گرو حاکمیت و فرمانروایی بشری است. بنابر این دو اصل، تنها کسانی که از سوی خداوند دارای حق حاکمیت باشند می‌توانند با رعایت اصول و ضوابط عقلی و شرعی عهده‌دار رهبری جامعه و اعمال حق حاکمیت گردند^{۶۸}.

(ج) توحید در اطاعت:

حق اطاعت اولاً و بالذات مخصوص خداست زیرا او مالک و خالق جهان است و به همین دلیل اطاعت خداوند همچون عبادت او بر همگان لازم است.

توحید در عبادت

توحید در عبادت بدین معناست که کسی جز الله سزاوار پرستش نیست و معبودی جز او وجود ندارد. این قسم در حقیقت نتیجه طبیعی اقسام قبل است، زیرا وقتی هستی ما از الله است، اختیار وجود ما هم به دست اوست، و تاثیر استقلال در

^{۶۶} خدا شناسی در قرآن ص ۶۴

^{۶۷} یوسف ۴۰

^{۶۸} خدا شناسی در قرآن ص ۶۴

جهان از اوست، حق فرمان دادن و قانون وضع کردن منحصر به اوست، دیگر جای پرستش برای کس دیگری باقی نمی‌ماند^{۶۹}

همچنانکه قرآن کریم نیز در مسئله توحید در عبادت بر امور زیر تکیه نموده است: «الوهیت، مالکیت، خالقیت و ربوبیت». یعنی از دیدگاه قرآن تنها آن موجودی شایسته پرستش است که دارای صفات مزبور باشد.

چنانکه فرمود: «ذَلِكُمْ اللهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»^{۷۰} «این است پروردگار شما! هیچ معبودی جز او نیست آفریدگار همه چیز است او را بپرستید و او نگهبان و مدبر همه موجودات است.»

و همچنین فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^{۷۱} «ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است؛ (خداوندی که) بخشنده و بخشایشگر است (و رحمت عام و خاصش همگان را فرا گرفته)؛ (خداوندی که) مالک روز جزاست.»

همچنانکه درباره ارتباط الوهیت و عبادت فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُون»^{۷۲} «ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که: «معبودی جز من نیست پس تنها مرا پرستش کنید.»

با دقت و بررسی در آیات قرآن به دست می‌آید که از نظر قرآن کسی موحد است که هم واجب الوجود را منحصر به الله بداند و هم خالق را، هم رب تکوینی

^{۶۹} خدا شناسی در قرآن ص ۶۴-۶۵

^{۷۰} انعام ۱۰۲

^{۷۱} سوره حمد ۲ تا ۶ .

^{۷۲} انبیاء ۲۵

را و هم رب تشریحی را و هم اله و معبود را ، و چون اعتقاد به الوهیت ، و وحدت در الوهیت در مرتبه اخیر واقع شده است (توحید در الوهیت).

لذا قرآن: « لا اله الا الله»^{۷۳} را شعار قرار داد که بر طبق مفاد آن توحید در مراتب قبل اگر چه لازم است اما کافی نیست بلکه باید شخص به این اعتقاد برسد که معبودی هم جز الله نیست و پرستش منحصر به اوست؛ این جا حد نصاب توحید است. بر این اساس نصاب توحید از نظر اسلام توحید در الوهیت است که قبل از آن مراتب دیگری از توحید وجود دارد. ولی تا بدین حد نرسد، توحید به نصاب خود نرسیده است.^{۷۵}

بنابراین اقسام شرک خفی مانند هوا پرستی، جاه پرستی و ریا موجب خروج شخص از جرگه مسلمانان نمی شود. چنان که در حدیث آمده است: «کسی که نماز و روزه یا آزاد ساختن بردگان و حج و از این گونه اعمال را به نیت ستایش مردم انجام دهد در حقیقت در عمل خویش دیگری را با خدا شریک نموده است ولی این نوع شرک قابل گذشت است.»

فصل ششم

نگاهی به آیات توحیدی

توحید در افعال: از مراتب توحید در افعال ، توحید در خالقیت و آفرینش است

۱- توحید خالقیت در قرآن:

در سوره رعد آیه ۱۶ می فرماید:

^{۷۳} محمد ۱۹ .

^{۷۴} صافات ۳۵ .

^{۷۵} مصباح یزدی، خداشناسی در قرآن، قم، موسسه آموزش و پژوهشی .

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ
 لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ
 وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَفُوا كَخَلْفِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ
 شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ».

(ای محمد! به مشرکان) بگو: چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است؟ و
 آنها را می‌گرداند و می‌پاید؟ جواب درست را برای آنان بیان کن و) بگو: الله
 . بگو: آیا جز خدا اولیاء (و معبودهائی) برای خود برگزیده‌اید (و بدانها
 تمسک جسته‌اید) که برای خودشان (چه رسد به شما) سودی و زیانی ندارند؟

بگو: آیا کور (که شما نیستید) و بینا (که مؤمنانند) برابرند؟ یا این که تاریکیها
 (که پرستشهای کورکورانه شما است) و نور (که هدایت خدا و ارمغان مؤمنان
 است) یکسان است؟

یا این که (شدت گمراهی آنان را بدانجا کشانده است که) برای خدا انباز هائی
 قائل می‌شوند که (به گمان ایشان) آنها همچون خدا دست به آفرینش یازیده‌اند
 (و آفریده‌هائی همچون آفریده‌های خدا دارند) و این است که کار آفرینش (و
 تشخیص آفریده‌های ایشان از آفریده‌های خدا) بر آنان مشتبه و مختلط گشته
 است؟ (که چنین نیست). بگو: خدا آفریننده همه چیز است و او یکتا و توانا
 بر انجام آفرینش و چرخش هستی است

توضیحات: «أَوْلِيَاءَ»: جمع وَلِيٍّ، سرپرستان. مراد معبودهای دروغین
 است. «أَمْ»: بلکه آیا؟ استفهام انکاری است. «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَفُوا
 كَخَلْفِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ»: این عبارت می‌تواند جنبه تهکم و ریشخند را داشته
 باشد. یعنی: بلکه آنان برای خدا انباز هائی قرار داده‌اند که چه بسا همچون خدا
 دست به آفرینش زده‌اند و این است که جدائی آنها از خدا برایشان دشوار شده
 است؟!!

یا این که استفهام انکاری باشد که ترجمه آن در معنی آیه مذکور است. «خَلَفُوا

كَخَلْفِهِ « : آیا همچون خدا دست به کار آفرینش زده‌اند و مخلوقات را آفریده‌اند ؟ آیا مخلوقاتی همچون مخلوقات خدا را پدیدار کرده‌اند ؟ « فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ » : به سبب آن ، آفریده‌ها برای آنان یکسان و مشتبه گشته است . لذا آفرینش خدا و آفرینش چنین معبودهائی ، ایشان را دچار مشکل و اشتباه ساخته است . « الْقَهَّارُ » : بسیار چیره و توانا . بسیار غالب و قاهر .

در آیه دیگر میفرماید:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ» فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ^{٧٦}

خدای شما کسی است که زمین را برایتان بگسترده (و آن را در خور اقامت و سکونت کرد) و آسمان را (با تمام اجرام و ستارگان ، بسان) کاخی بیافرید و از آسمان آب فرو فرستاد و با آن ، انواع (گیاهان و درختان و) ثمرات را به وجود آورد تا روزی شما گردند . پس شرکاء و همانندهائی برای خدا به وجود نیاورید ، در حالی که شما (از روی فطرت) می‌دانید (که چنین کاری درست نیست) .

و در آیه دیگر می فرماید:

" اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُنْفِثُ سَحَابًا " فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَنَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خَلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَنْبِثُونَ^{٧٧}

خدا کسی است که بادهای را وزان می‌سازد و بادهای ابرها را برمی‌انگیزد . سپس خدا آن گونه که بخواهد ابرها را در (پهنه) آسمان می‌گستراند و آنها را به صورت توده‌هائی بالای یکدیگر انباشته و متراکم می‌دارد . و (پس از تلقیح ،

^{٧٦} بقرة آیه ٢٢ .

^{٧٧} روم/٤٨

اي انسان (تو مي بيني كه از لابلای آنها بارانها فرو مي بارد ، و هنگامي كه آن (باران حياتبخش) را بر كساني از بندگانش مي باراند ، آنان خوشحال و مسرور مي گردند . و در سوره انفال آيه ۱۷ می فرماید:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» وَلِيُبْلِيَ
الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا «إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^{۷۸}

(اي مؤمنان !) شما كافران را (با قوت و قدرت خود در نبرد بدر) نكشتيد ، بلكه خدا (با پيروز نمودنتان بر آنان و افگندن هراس به دلهايشان) ايشان را كشت .

و (اي پيغمبر ! بدان گاه كه مشتي خاك به طرف آنان پرتاب كردي و خاك به چشمان ايشان فرو رفت ، در اصل) اين تو نبودي كه (خاك را به سوي آنان) پرتاب كردي (چرا كه مشتي خاك از حيث كميت و كيفيت آن توانائي را ندارد) بلكه خداوند (آن خاك را تكثير و به سوي ايشان) پرتاب كرد (و به چشمان آنان رساند) تا بدین وسيله مؤمنان را خوب بيازمايد (و با اعطاء خوبها آزمائشان نمايد) .

بيگمان خداوند شنوای (دعا و استغاثه مؤمنان بوده و از صدق و اخلاص ايشان) آگاه است .

توضیحات : «لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا» : خداوند چنین کاری را کرد تا مؤمنان را با نعمت نصرت و پیروزی بيازمايد و در صورت شکر نعمت ، بر مقدار آن بیفزاید و توفیق بیشترشان عطاء نماید . بَلَاءً در اینجا محمول بر احسان و نعمت است و مراد امتحان مؤمنان با حسنات است .

۲- توحید در ربوبیت و تدبیر عالم

قرآن توحید در ربوبیت را در کلام حضرت ابراهیم (ع) در سوره شعراء

اینچنین بیان می کند: آیه ۷۷ حضرت ابراهیم میفرماید: آنهایی را که شما معبود خود میدانید ،

«فَأِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» . همه آنها دشمن من هستند (آنهایی که شما معبود خود می دانید) بجز پروردگار جهانیان . و ربوبیت خدای خود را اینگونه معرفی می کند .

۱. هدایت کردن (الذی خلقنی فهو یهدین) .
- ۲) اطعام کردن و سیراب کردن (والذی یطعمنی و یسقین) .
۳. شفا دادن (و اذا مرضت فهو یشفین) .
۴. میراندن و زنده کردن (و الذی یمیتنی ثم یحیین) .
۵. بخشش و غفران روز قیامت (والذی اطعم ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین) .
۶. حکمت و نبوت (رب هب لی حکما) .
۷. صالح گردانیدن (و الحقنی بالصالحین) .

متن آیات و توضیح

۱- توحید در هدایت

۱- الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِين .

(پروردگار جهانیانی) که مرا آفریده است ، و هم او مرا (به سوی سعادت دنیا و آخرت) راهنمایی می سازد (و در سراسر زندگی من حضور دارد و لحظه ای از من غافل نیست) توضیحات : « يَهْدِين » : مرا راهنمایی می کند و دستگیرم او است .

آیه ۷۹ : «وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ» (آن کسی است که او مرا میخورداند و می‌نوشاند). «يُطْعِمُنِي . . .» : مراد این است که روزی رسانم او است و من همه جا بر سر خوان نعمت او نشسته‌ام .

آیه : ۸ «وَإِذَا مَرَضْتُ فَبُهِتَ الَّذِينَ يَشْفُونَ» (و هنگامی که بیمار شوم او است که مرا شفا می‌دهد). توضیحات : «يَشْفُونَ» : مراد این است که شافی تنها خدا است و دکتر و دوا وسیله است . انسان مؤمن به پزشک مراجعه می‌کند و دارو می‌خورد ، ولی هیچ کدام را شفا دهنده نمی‌داند و بلکه معتقد است که اگر خدا خواست دوا و درمان مؤثر واقع می‌شوند . نان و آب وسیله سیر کردند ، ولی سیرکننده خدا است .

آیه ۸۱ - «وَالَّذِي يُمَيِّنُ ثَمَّ يُحِينُ» و آن کسی است که (چون اجلم فرا رسید) او مرا می‌میراند و سپس (در رستاخیز برای حساب و کتاب و جزا و سزا) مرا زنده می‌گرداند .

توضیحات : «يُحِينُ» : مرا زنده می‌کند . اشاره به این است که حیات‌بخش و میراننده و دوباره زنده کننده خدا است .

۲- وحید در غفران و مغفرت

آیه ۸۲ - «وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» (و آن کسی است که امیدوارم در روز جزا و سزا (که قیامت برپا است) گناهم را ببامزد . توضیحات : «أَطْمَعُ» : چشم طمع می‌دوزم . امیدوارم . «خَطِيئَتِي» : گناهم . لغزشم . «يَوْمَ الدِّينِ» : روز حساب و کتاب و جزا و سزا .

آیه ۸۳ - «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (ابراهیم دست دعا به درگاه خدا برداشت و گفت :) پروردگارا ! به من کمال و معرفت مرحمت فرما (تا در پرتو آن ، حق را حق و باطل را باطل ببینم ، و قدرت بر داوری صحیح در میان بندگان داشته باشم) ، و مرا (در دنیا و آخرت) از زمره شایستگان و

بایستگان گردان .

توضیحات : « حُكْمًا » : کمال و معرفت . شناخت عمیق همراه با قدرت داور
کمال علم و عمل .

۳- توحید در حاکمیت

حاکم عبارت است از کسی که بر نفوس و اموال مردم تسلط دارد و چون مالکیت
حقیقی از خداوند است و او تنها مدبر و مدیر عالم است بنابراین تنها حاکم اوست
و حق ولایت منحصرًا برای اوست.

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ»^{۷۹} (فرمان و حکم فقط به
دست خداست، همواره حق را بیان می کند و او بهترین داوران و جداکنندگان
[حق از باطل] است).

متن آیه : قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ «إِنَّ
الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» بگو : من بر شریعت واضحه
هستم که از سوي پروردگارم نازل شده است و شما قرآن را تکذیب می کنید (که
در برگزیده شریعت غرّا و آشکارا است . بدانید عذاب و کیفری) که در (نزول
و وقوع) آن شتاب می ورزید در قدرت من نیست . فرمان جز در دست خدا
نیست .

خدا به دنبال حق می رود (و کارهایش برابر حکمت انجام می شود . لذا اگر
خواست عذاب واقع می گردد و اگر نخواست عذاب واقع نمی شود) و او بهترین
(قاضی میان من و شما و) جدا کننده (حق از باطل) است .

توضیحات : « بَيِّنَةٌ » : دلیل . شریعت . مراد قرآن است . « كَذَّبْتُمْ بِهِ » : آن
را تکذیب می کنید ضمیر (ه) به (بیّنه) برمی گردد و مذکر آوردن آن به خاطر

^{۷۹} انعام ۵۷

معنی مراد است که قرآن است « یَفْصُ الْحَقُّ » : حق را می‌گوید . حق را از باطل جدا می‌سازد . از حق پیروی می‌کند . « الْفَاصِلِينَ » : جداسازندگان . داور ی‌کنندگان . روشن‌گران .

۴- توحید در اطاعت

وقتی که حاکم بالذات فقط خداوند است بنابراین تنها باید از او اطاعت شود. می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً^{۸۰}.

و هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود (پس اطاعت از او ، اطاعت از خدا ، و سرکشی از دستور او ، سرکشی از دستور خدا بوده است) .

و اگر آنان هنگام که (با نفاق و دروغگویی و زیر پا گذاشتن فرمان خدا) به خود ستم می‌کردند ، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند و پیغمبر هم برای آنان درخواست بخشش می‌کرد ، بیگمان خدا را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند .

۵- توحید در تشریح

از آنجا که تدبیر و حکومت منحصر در خداوند است لذا «قانونگذاری» نیز در او منحصر می‌شود.

۶- توحید در عبادت

با توجه به آیات قرآن حقیقت عبادت، عبارت است از خضوع و تذلل لفظی و

^{۸۰} نساء/ ۶۴

یا عملی همراه با اعتقاد به اولو‌هیت و خدا بودن موجود مورد نظر ، قرآن از زبان پیامبر خود می‌فرماید: (یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره... اعراف/۵۹)

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» إِنْ يَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ^{۸۱}

(پیوسته مشرکان ، دشمنان حق بوده‌اند ، و کافران با پیغمبران جنگیده‌اند . از جمله) ما نوح را به سوی قوم خود (که در میانشان برانگیخته شده بود) فرستادیم . او بدیشان گفت : ای قوم من ! برای شما جز خدا معبودی نیست . پس تنها خدا را بپرستید . من می‌ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید (و به دوزخ روید) . توضیحات : « یَوْمٍ عَظِيمٍ » : روز بزرگ که قیامت است .

حد نصاب در اعتقاد به توحید چیست؟

(در چه صورت فرد از اسلام خارج می‌گردد؟ آیا عدم اعتقاد به توحید صفاتی و ذاتی به معنای دقیق آن باعث خروج از اسلام می‌شود؟)

جواب: در حکم به اسلام اقرار به کلمه توحید معتبر است یعنی بدون آن اگر شخص سابقه کفر داشته باشد – هر چند قلباً معتقد به مضمون این کلمه طیبه باشد – حکم به اسلام او نمی‌شود. با این اقرار که مقرون به فهم اجمالی و عرفی معنای آن است و توحید ذاتی در همان مفهوم اجمالی آن درج است، شخص موحد شمرده می‌شود.

این اقرار، با اقرار به صفات معروفه مثل حیات و قدرت و علم و غیرها نیز برابر و مساوق است هر چند شخص التفات به آنها نداشته باشد. مسلم است که

^{۸۱} اعراف ۵۹

اقرار به خدای فاقد حیات و تحقق و علم و قدرت از کسی معقول و منطقی نیست وقتی گفتند: «لا اله الا الله» بالاجمال به همه صفات کمالیه اقرار می کنند.

اما مطلب توحید صفاتی به معنای این که خدا در صفات کمالیه خود منفرد و یکتا است و شبیه و نظیر یا شریک ندارد نیز، فی الجمله در همان اقرار به کلمه توحید مندرج است. اگرچه موقع تلفظ و اقرار به آن مغفول عنه باشد ولی با توجه به تفصیل این معنی مورد قبول است. بنابراین اقرار به وحدانیت خدا اقرار به وحدانیت او از جهت ذات و صفت می باشد. یعنی خدا ذاتاً و صفتاً واحد است و مثل و نظیر ندارد.

اما این مطلب که صفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر ذات است، این مستقیماً به معنای بی ضد و ندی او در ذات و صفت مربوط نمی شود و در نزد اهل نظر و تأمل که این سؤال برایشان مطرح می شود قول به زیادتی صفات بر ذات، مستلزم مفاسد کثیره می شود که اگر چه به ظاهر حکم به کفر قائل آن نشود توحید او را مخدوش می سازد.

حد تحقیق تا کجاست؟

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر برای شخص سؤال از اینکه صفات زاید بر ذات یا عین ذات است. و به عبارت دیگر چگونگی اتصاف حق به صفات کمالیه ای که در کتاب و سنت ثابت است جلو آمد، آیا واجب است در آن تحقیق کند و از کتاب و سنت، حق را به دست بیاورد؟ ظاهراً می توان گفت که این تحقیق بعد از اعتقاد اجمالی وجوب ندارد.^{۸۲}

^{۸۲} مجله ی نورالصادق، شماره ی ۱۱

معنای دیگری هم توصیه شده است و آن این است که انسان در عمل، یگانه و یک جهت و در جهت ذات یگانه، شود. به عبارت دیگر، جنبش در جهت رسیدن به کمال و رفتن به سوی خدای یگانه است.^{۸۳}

یگانه پرستی و یگانه شدن در پرستش حق باشیم، یعنی فقط خدا را تقدیس و تنزیه کنیم و او را جهت حرکت، ایده‌آل و قبله روحی و معنوی خود قرار دهیم.^{۸۴} یعنی انسان بر اساس اعتقاد به توحید خداوند همه اوصاف نفسانی، افعال و حرکات انسان خود را تنظیم و استوار سازد؛ زیرا افعال و حرکات انسان بر پایه اوصاف ملکات نفسانی شخص است، و اوصاف نفسانی خود را عقاید او تنظیم و هدایت و رهبری می‌کند.^{۸۵}

این دید و معرفت توحیدی باعث می‌شود که انسان خود را در تمام حالات در حضور «الله» بداند^{۸۶} و از غیر خدا توجه‌اش را بازگرداند و فقط به خدا متوسل و وابسته شود. و اگر به غیر خدا تکیه کند آن را به عنوان وسیله بداند و یا اگر از غیر خدا چیزی طلبید آن را به عنوان مجرای فیض خدا بداند از او می‌خواهد نه به عنوان ریشه اصلی و استقلال، چون هیچ موجودی در آسمان و زمین یافت نمی‌شود، مگر این که از جهت ذات، صفت و فعل نیازمند به خداست. در حقیقت هستی او، عبودیت و فقر ذاتی است.^{۸۷}

نصاب توحید در اسلام

مراد از نصاب توحید در اسلام، یعنی اولین مرتبه‌ای که یک انسان از دیدگاه اسلامی موحد شناخته می‌شود؟ و اینکه انسان به کدام مرتبه از مراتب توحید

^{۸۳} مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۳۴، و جهان بینی توحیدی، ص ۵۵.

^{۸۴} مطهری، مرتضی، جهان بینی توحیدی، ص ۵۷؛ جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۸، ص ۲۹۹.

^{۸۵} جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۸، ص ۱۲۴.

^{۸۶} جوادی آملی، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، ص ۱۰۱.

^{۸۷} جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن، ج ۸، ص ۹۴.

اعتقاد پیدا کند شخص موحد می‌شود؟ و در آخرت هم وارد خانه بهشت و سعادت می‌گردد؟ آیا اگر انسان ذات خداوند را به یگانگی شناخت، و او را بی‌نیاز و غنی دانست کافی است که او موحد باشد؟

بزرگان اهل معرفت در جواب می‌گویند: نه، این اعتقاد لازم هست اما کافی نیست. لازم است که انسان بداند که خدا تعدد پذیر نیست، مثل و مانند ندارد، و در مرتبه وجود او هیچ موجودی نیست. جهان از نظر اصل، مبدأ و منشأ و مرجع یکی است، متعدد نیست و در آخرت به همان اصل و حقیقت باز می‌گردد؛ اما این عقیده کافی نیست، چون مشرکین هم اعتقاد به خالقیت خداوند دارند.

پس مرتبه دیگر از توحید هم لازم است. یعنی این که انسان اعتقاد داشته باشد که صفات خداوند تبارک و تعالی با یکدیگر و با ذات او یگانگی عینی دارد. از او هر گونه کثرت و ترکیب از ذات و صفات را نفی کند.

در مرحله بعد تمام نظام‌ها و سنتها و علتها و معلولهای جهان را فعل خدا و کار او و ناشی از اراده او بداند. همه را در ذات و صفات و فعل وابسته بداند، هیچ موجودی را در قبال خداوند مستقل نبیند.^{۸۸} کسی که این بینش را پیدا کرده است، به حد نصاب توحید یعنی به سعادت نزدیک شده اما نایل نشده است، وقتی داخل وادی رحمت می‌شود و بر مسند سعادت تکیه می‌زند که خدای یگانه را بپرستد.

پیامبران علیهم السّلام - آمده‌اند که همه انسانها خدای یگانه را بپرستند و از پرستش موجودات دیگر بپرهیزند. یکتاپرستی با شکستن زنجیرهای دوگانه پرستی همراه است؛ و توحید در سرلوحه برنامه‌ها و درسهای پیامبران الهی قرار دارد^{۸۹}

^{۸۸} مطهری، مرتضی، جهان بینی توحیدی، ص ۴۸ - ۵۹؛ مصباح یزدی، محمد تقی، معارف قرآن،

ج ۱.

^{۸۹} سبحانی، جعفر، منشور جاوید، ج ۲، ص ۳۸۱؛ جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۶، ص

۳۹۹ و ۱۱۵.

بنابراین مراد از توحید، یگانه دانستن خداوند تبارک و تعالی و یگانه شمردن او است، یعنی یگانه شمردن در وجود، خالقیت، ربوبیت، و کارگردانی جهان، و قانون‌گذاری، و امر و نهی و واجب‌الاطاعه بودن بی‌چون و چرا، و سزاواری و اهلیت عبودیت و الوهیت.^{۹۰}

پس حد نصاب توحید در اسلام این است که علاوه بر اعتقاد به یگانگی خالق، رب‌تکوینی و معبود، اعتقاد به وحدت ربّ تشریعی نیز داشته باشد. این چهار امر ارکان توحید اسلام است که اگر هر یک از آنها خدشه دار شود توحید واقعی تحقق نخواهد یافت.^{۹۱}

فصل هفتم

توحید اساس و ریشه دین است

علت آن که توحید ریشه و اساس دین قرار گرفته است به این دلیل است که شناخت خدا همان توحید و یگانه دانستن اوست. «و معرفته توحیده و توحیده تمییزه من خلقه و حکم التمییز بینونه صفة لا بینونه عزله»^{۹۲}؛ توحید واقعی، جدا دانستن او از مخلوقات است به این معنا که صفاتش را مغایر ما سوی بدانیم نه این که خدا را از مخلوقاتش متمایز و جدا بدانیم.^{۹۳}

این معنی در خطبه نخستین نهج البلاغه از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - توضیح داده شده است. امام - علیه السلام - می‌فرماید: «پایه و اساس دین، معرفت پروردگار است، کمال آن را تصدیق و ایمان به ذات پروردگار قرار داد، و بعد از آن کمال ایمان را در توحید و یگانه دانستن او دانست، یعنی اثبات

^{۹۰} مصباح یزدی/ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۶۱، ۵۵، ۵۴؛ سبحانی، جعفر، منشور جاوید، ص ۳۸۲؛ جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۶، ص ۵۸.

^{۹۱} مصباح یزدی، محمد تقی، نظریه سیاسی اسلام، ص ۲۳۵.

^{۹۲} طبرسی، احتجاج، به نقل از علل و فلسفه الهی، چاپ مرتضوی، ص ۴۴؛ احتجاج طبرسی، دارالانعمان، ج ۱، ص ۲۹۹.

^{۹۳} طباطبایی، سید محمد حسین، علی و فلسفه الهی، ص ۴۵.

این که خدا یگانه است و شریکی ندارد، باعث تکامل اذعان و ایمان نسبت به وجود خدا می‌شود^{۹۴}

چون انسان وقتی به هستی واقعی او پی می‌برد که بفهمد او یکتا است. یعنی وجودی است که هیچ گونه قید و شرطی ندارد، در این فرض که او هیچ گونه قید و شرط ندارد، از ذات او هر نوع محدودیت حتی فرض و یا خیالی را نفی کرده‌ایم. و وقتی که هرگونه محدودیت و حد را از او نفی نمودیم، به معنای واقعی کلمه هم به یگانگی او و هم به هستی او آگاه شده‌ایم.

لذا به این جهت که توحید در شناسایی صحیح خداوند دخالت دارد، اصل و پایه قرار گرفته است که مانند ریشه یک درخت، شاخه‌ها و برگها و میوه‌ها به وجود می‌آورد، و درسهای عملی و تربیتی و فکری دین را بر آن بنا و پایه‌ریزی می‌کنیم.

دلیل دیگر: این که توحید اساس دین قرار گرفته این است که، اثبات اصل هستی و وجود خدا مستلزم اثبات توحید و یگانگی اوست، زیرا دلیلی که ما راجع به اثبات خالق مطرح می‌کنیم، برای خدا وجود بی‌نهایت و هستی مطلق ثابت می‌کند و او را از هر حد و فصل منطقی و داشتن ماهیت تنزیه می‌نماید.^{۹۵} پس وجود حق تعالی عین هستی و محض ثبوت و تحقق است که همراه آن هیچ قید و حد عقلی و وهمی یا خارجی وجود ندارد و این همان توحید واقعی به معنای واقعی کلمه است.^{۹۶}

دلیل سوم، تلازم هستی صرف خدا و یگانگی او است، وجود خدا با چیزی مرکب و آمیخته نیست. او به همراه هر پدیده‌ای موجود است، یعنی اگر خدا را تنها فرض کنیم و همه پدیده‌ها را در مرحله وجود او نادیده بگیریم، او تحقق

^{۹۴} همان

^{۹۵} طباطبایی، سید محمد حسین، علی و فلسفه الهی، ص ۴۶ - ۴۷.

^{۹۶} همان، ص ۳۸؛ جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن، انتشارات مرکز فرهنگی رجا، ج ۴، ص ۱۳۸.

دارد؛ و نیز اگر هستی او را همراه وجود پدیده‌ها تصور نمائیم، باز وجود حق تعالی ثابت و متحقق است.

پس نتیجه این که وجود خدا به هر تقدیر و بر هر فرض، ثابت و برقرار است.^{۹۷} شناسایی چنین وجودی صرف، فرع شناخت وحدت و یگانگی خاص خداوند است.

دلیل چهارم، که چرا توحید اساس و پایه قرار گرفته است، از منظر جهان بینی می‌باشد. از دیدگاه جهان بینی، عالم بر اساس اسباب و مسببات آفریده، و اداره می‌شود. و این اسباب و مسببات دست به دست هم داده‌اند و انسان را به وجود آوردند و او را به سوی هدفش - که برایش در نظر گرفته است - هدایت می‌کند.

در نتیجه انسان چاره‌ای ندارد که اگر بخواهد به هدف و کمال مقصود و سعادت دست یابد، اساس زندگی و هدف تلاش و انتخاب خود را مطابق واقع بینی، موافق اسباب پایهریزی کند، و در هر عمل و تلاش که می‌کند موافقت اسباب مزبور را در نظر بگیرد.

ما فوق این اسباب و مسببات، پدید آورنده انسان و این اسباب و مسببات است، پس بنابراین لازم است که همه در برابر آن مسبب الاسباب خاضع و تسلیم باشند.

خضوع و تسلیم در برابر خدا به این معنا که در تمام حرکات و افعال خودمان خدا را ملاحظه کنیم و این که توحید در تمام شئون (رفتار، گفتار، کردار) ما مؤثر باشد. انگیزه ما خدا باشد و زندگی‌مان بر مدار یکتاپرستی بچرخد،^{۹۸}

^{۹۷} همان، ص ۳۹.

^{۹۸} طباطبایی، المیزان، ترجمه موسوی همدانی، ج ۴، ص ۱۸۱ و ۱۸۲ و ج ۱، ص ۱۱۶ و ج ۹، ص ۲۵۶ و ج ۷، ص ۳۹۱؛ جعفری، فلسفه و هدف زندگی؛ ص ۱۴؛ و ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۱، ص ۱۴۳ و ۱۴۵ و ج ۲۷، ص ۵۰؛ مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، ج ۶، ص ۱۱۳ و ۱۲۴ و حکمت‌ها و اندرزها، ص ۱۳ و ۱۵ و

آگاهی و اشتیاق او (خدا) محرک انسان در تمام حرکات، لذتها و نفرتها باشد. و قدرت مطلقه او نگهبان شئون حیات انسانی باشد.

وحید در عبادت چرا؟

وحید در عبادت، بر امور زیر تکیه نموده است: «الوهِیة، مالکیت، خالقیت و ربوبیت». یعنی از دیدگاه قرآن تنها آن موجودی شایسته پرستش است که دارای صفات مزبور باشد چنانکه فرمود: «ذَلِكُمْ اللهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»^{۹۹} «این است پروردگار شما! هیچ معبودی جز او نیست آفریدگار همه چیز است او را بپرستید و او نگهبان و مدبر همه موجودات است.»

و همچنین فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^{۱۰۰} «ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است؛ (خداوندی که) بخشنده و بخشایشگر است (و رحمت عام و خاصش همگان را فرا گرفته)؛ (خداوندی که) مالک روز جزاست.»

همچنانکه درباره ارتباط الوهیت و عبادت فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»^{۱۰۱} «ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که: «معبودی جز من نیست پس تنها مرا پرستش کنید.»

خلاصه حد نصاب توحید

با دقت و بررسی در آیات قرآن به دست می‌آید که از نظر قرآن کسی موحد است که هم واجب الوجود را منحصر به الله بداند و هم خالق را، هم رب تکوینی

^{۹۹} انعام آیه ۱۰۲

^{۱۰۰} حمد

^{۱۰۱} انبیاء آیه ۲۵

را و هم رب تشریحی را و هم اله و معبود را و چون اعتقاد به الوهیت و وحدت در الوهیت در مرتبه اخیر واقع شده است (توحید در الوهیت) .

لذا قرآن: « لا اله الا الله»^{۱۰۲} را شعار قرار داد که بر طبق مفاد آن توحید در مراتب قبل اگر چه لازم است اما کافی نیست بلکه باید شخص به این اعتقاد برسد که معبودی هم جز الله نیست و پرستش منحصر به اوست؛ این جا حد نصاب توحید است.

بر این اساس نصاب توحید از نظر اسلام توحید در الوهیت است؛ که قبل از آن مراتب دیگری از توحید وجود دارد. ولی تا بدین حد نرسد، توحید به نصاب خود نرسیده است.^{۱۰۳} بنابراین اقسام شرک خفی مانند هوا پرستی، جاه پرستی و ریا موجب خروج شخص از جرگه مسلمانان نمی‌شود.^{۱۰۴}

چنان‌که در حدیث آمده است: «کسی که نماز و روزه یا آزاد ساختن بردگان و حج و از این گونه اعمال را به نیت ستایش مردم انجام دهد، در حقیقت در عمل خویش دیگری را با خدا شریک نموده است . ولی این نوع شرک قابل گذشت است.»^{۱۰۵}

در نصاب توحید اسلام

نصاب توحید در اسلام علاوه بر توحید در «وجوب وجود» و در «خالقیت» ، توحید در «ربوبیت تکوینی و تشریحی» و در «الوهیت» هم هست. از نظر قرآن موحد کسی است که این توحیدهای پنجگانه را داشته باشد که همه در شعار کلمه طیبه (لا اله الا الله) خلاصه می‌شود، این اعتقاد بطور اجمال باید در هر موحد وجود داشته باشد.

^{۱۰۲} محمد ایه ۱۹ و صافات ایه ۳۵

^{۱۰۳} خدا شناسی در قرآن ص ۷۶

^{۱۰۴} آموزش کلام اسلامی ج ۱ ص ۱۶۲ و ۱۶۳ .

^{۱۰۵} مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۰۴

توحید در ربوبیت (و تدبیر عالم)

منظور این است که اداره امور عالم از جمله انسان، تماما به دست خداوند است ، و اینکه مسیر و گرایش انسان به سوی اوست . و اگر غیر از خداوند اسباب و مدیرانی بودند موجودات عالم به سوی او گرایش می داشتند.

دلایل توحید در ربوبیت

۱. تدبیر و اداره عالم از خلقت و آفریدن آن جدا نیست.

۲. انسجام و ارتباط کامل بین اجزای عالم (لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا)^{۱۰۶}

و آنچه را به نام بت می خوانند و از آن به «رب» یاد می کنند اسم بدون مسماست. در قرآن آیات دیگری وجود دارد که استنباطهای گوناگون در باره آن شده که آیا متضمن اثبات اصل مبدا است یا توحید مبدء را بیان می کند؟

مثل آیات احتجاج حضرت ابراهیم (ع) بر مشرکان در سوره انعام آیات ۷۵ تا ۷۹ . از کلام ملا صدرا استفاده می شود که احتجاج آن حضرت برای اثبات اصل مبدأ بوده است ، لکن ظاهر این احتجاج به صورت مستقیم در زمینه اثبات صانع نیست و بر مسئله توحید در تدبیر و کارگردانی جهان و توحید در عبادت تکیه دارد.

ولی در آن این نکته ارزنده نیز آمده که حضرت ابراهیم (ع) در بررسی پدیده ها و بیان شایستگی یا نا شایستگی آنها برای خدا بودن ، براین مسأله تکیه کرده

^{۱۰۶} انبیاء ۲۲

که موجود نا پایداری که غروب دارد ، موجودی نیازمند است و این نیاز نشانه ای است بر وجود مبدأ بی نیاز که آفریننده و گرداننده اوست .

بنابراین ، در قرآن کمتر به طور مستقیم به مسئله اثبات صانع پرداخته شده - چون مدار اصلی مباحث قرآن ، اسمای حسنا و صفات علیای خدا و بیان این نکته است که عالم در تمامی مدارج و مراتب ملکی و ملکوتی ، نشانه پروردگار عالمیان است .

لیکن قرآن در طرح مسائل دیگر، چون شناخت صفات خدا ، روشی انتخاب کرده که در اثبات وجود خدا و کسب آگاهی روشن و اطمینان بخشی از اصل هستی او نیز بکار می آید.

تکیه گاه اصلی این روش ، توجه به نیاز یکایک پدیده ها به پدید آورنده بی نیاز است، که دانایی و توانایی لازم را برای پدید آوردن موجودات بدیع داشته باشد . فقر و نیاز ذاتی موجودات امکانی، نشانه روشنی بر هستی آن موجود بی نیاز است ، و ناپایداری آنها نشانه وجود تکیه گاه «خود پایدار» برای آنهاست . شاید آیات زیر بر این معنا دلالت داشته باشد .

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ * إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ * وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ١٠٧

١٠٧ سوره فاطر آیات ١٥ تا ١٧

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا، ولی فقط خدا بی‌نیاز و ستوده است.* اگر بخواهد شما را از بین می‌برد و آفریده تازه‌ای می‌آورد.* و این کار بر خدا دشوار نیست. زیرا قدرت وی نامحدود، و کار او با صرف اراده، و اشیا در پذیرش فرمان تکوینی آن حضرت تسلیم محض است، پس گران بودن و دشواری در چنین شرایطی قابل فرض نیست.

خط سرخ بر همه رب النوعها

مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب نشان می‌دهد که منحرفان از خط توحید راستین، همواره برای جهان «رب النوع هایی» قائل بودند، سرچشمه این تفکر غلط این بوده که گمان می‌کردند هر یک از انواع موجودات نیاز به رب النوع مستقلی دارد که آن نوع را تربیت و رهبری کند، گویا خدا را کافی برای تربیت این انواع نمی‌دانستند!

از جمله یونانیان دوازده خدای بزرگ (رب النوع) را پرستش می‌کردند. در کلدان پایتخت کشور آشور، رب النوع آب، خورشید، ماه، و... و یک رب النوع هم ما فوق اینها می‌شمردند. در بعضی جاها این خدایان فوق العاده زیاد بود؛ تا جایی که در خانه دارای خدای مخصوص بودند.

به گفته یکی از مورخان جای تعجب نیست که رومیها «۳۰ هزار» خدا داشته باشند، آنچنان که یکی از بزرگان آنها به شوخی گفته بود تعداد خدایان ما به حدی است که در معابر و محافل فراوانتر از افراد ملت می‌باشند. حتی خدای رب النوع میوه‌ها، جنگل و... کوتاه سخن اینکه: بشر در گذشته با انواع خرافات دست به گریبان بوده است همانطور که الان هم خرافات بسیاری از آن عصر به جا مانده.

فرق رب و الله

کلمه «رب» در اصل بمعنی مالک و صاحب چیزی است که به تربیت و اصلاح آن می پردازد (کلمه ربیبه که دختر همسر انسان است از همین جا گرفته شده. این کلمه بطور مطلق تنها به خدا گفته می شود و اگر برای غیر خدا بکار رود باید با اضافه باشد مثل: رب الدار، رب السفینه ...

خلاصه اینکه لفظ «خدا» در فارسی ممکن است معادل کلمه «رب» باشد ولی «الله» جامع تمام اسماء خداوند است بنابراین قرآن میخواهد مبدأ و توحید و نیز عبد و معبود، یعنی توحید و موحد را معرفی کند و موحد آن انسانی است که عبد حقیقی باشد.

رب در آیات قرآن

خداوند پروردگار و «رب» همه آفریده هاست . قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ^{۱۰۸} (بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم در حالی که او پروردگار هر چیزی است؟!) . و آنچه در آسمانها و زمین و میان آنهاست، پروردگارشان اوست.

و وقتی فرعون از حضرت ابراهیم (ع) از رب العالمین می پرسد: حضرت می فرماید: او رب آسمانها و زمین و هر آنچه بین آنهاست، یعنی رب همه عالم هستی؛

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۳﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا^{۱۰۹}

^{۱۰۸} انعام آیه ۱۶۴

^{۱۰۹} شعراء آیات ۲۳ و ۲۴

و در حدیثی امام علی(ع) می فرماید: او پروردگار جاندار و بی جان است. «له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین» هم آفرینش از اوست و هم اداره آن ، و او پرورش دهنده ی همه است. از آیات قرآن فهمیده می شود که تمام هستی یک «رب» و يك پروردگار دارد که اوست. و آنچه در جاهلیت و در میان بعضی از ملت ها اعتقاد داشتند که برای هر نوع از پدیده ها خدایی است و آن را مدبر و رب النوع می پنداشتند، باطل است.

در عصر نزول قرآن نیز بنهای متعدد مورد پرستش و ستایش قرار داشته ، که شاید همه یا قسمتی از آنها جانشین رب النوعهای پیشین بوده . از همه گذشته گاهی «بشر» را نیز عملا رب خود قرار می دادند، چنانکه قرآن می فرماید:

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا ۗ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۚ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۱۱۰

آنان دانشمندان و راهبانشان و مسیح پسر مریم را به جای خدا به خدایی گرفتند ؛ در حالی که مأمور نبودند مگر اینکه معبود یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست پرستند ؛ منزّه و پاك است از آنچه شريك او قرار می دهند .

پیامبران الهی به مبارزه شدید با آن برخاستند، تا آنجا که می بینیم بعد از «بسم الله» نخستین آیه ای که در قرآن نازل شده ، در همین رابطه است «الحمد لله رب العالمین » همه ستایش ها مخصوص خداوندی است که رب جهانیان است

به این ترتیب قرآن خط سرخی بر تمام رب النوعها می کشد، و گلهای توحید و یگانگی و همبستگی و اتحاد را جای آن می نشاند. و مسلمانان موظفند در نمازها شبانه روز حداقل ده بار این جمله را بخوانند ، و به سایه خداوند یگانه ای که

مالک و رب و سرپرست و پرورش دهنده همه موجودات است پناه ببرند، تا هرگز توحید را فراموش نکنند و در بیراهه های شرک سرگردان نشوند. توحید در ربوبیت که ما هر روز در نماز به آن اقرار می کنیم : الحمد لله رب العالمین: آنچه سبب می شود که ما در جمله «رب العالمین» روی مفهوم وسیع "العالمین" تکیه کنیم آن است که بعد از جمله الحمد لله آمده ، در این جمله «همه حمد و ستایش را مخصوص خدا می شمیریم، سپس «رب العالمین» را به منزله دلیلی بر آن ذکر می کنیم .

می گوئیم : همه ستایشها مخصوص او است ، چرا که «هر کمالی و هر نعمتی و هر موهبتی که در جهان وجود دارد مالک و صاحب و پروردگارش او می باشد».

همه نعمتها از «رب» هستند

حضرت آدم و ربش

توجه به مکالمه حضرت آدم (ع) با "رب" خود، و بخدا عرض می کند:

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ^{۱۱۱}

گفتند : ای پروردگار ما ! ما بر خود ستم ورزیدیم ، و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود . و بعد از اینکه فرمان هبوط بانها داده می شود:

وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ^{۱۱۲}

^{۱۱۱} اعراف ۲۳

^{۱۱۲} بقره ۳۶

خدا فرمود: از این جایگاه و مقام فرود آید، در حالی که دشمن یکدیگرید، و برای شما در زمین تا مدتی قرارگاه و مایه بر خورداری است.

پروردگار فرمود: در آن زندگی می‌کنید، و در آن می‌میرید، و از آن بیرون می‌آید. پس از خدا «رب» طلب توبه می‌کند.

فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ۗ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۙ ۱۱۳

پس آدم کلماتی را [مانند کلمه استغفار و توسل به اهل بیت علیهم‌السلام که مایه توبه و بازگشت بود] از سوی پروردگارش دریافت کرد و [پروردگار] توبه‌اش را پذیرفت؛ زیرا او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

باید دانست که: عالم جسمانیت لحظه لحظه نیاز به او دارد؛ بلکه هر ضربان قلب تو، هر نفسی که می‌کشی، با قدرت ربّ توسل، و جانت از او نور کسب می‌کند، تو جز رب چه داری.

ارتباط انبیاء با اسم "رب"

در قرآن می‌خوانیم که انبیاء چگونه با «اسم رب» از خداوند حاجت‌های خود را درخواست می‌گردند.

حضرت نوح (ع)

حضرت نوح با این نام «رب» پروردگار خود را خواند و از قوم خود نالید و به آنها نفرین می‌کند:

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلْبُثُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿٢٧﴾

نوح گفت: ای پروردگار من هیچ يك از کافران را بر روی زمین باقی نگذار «۲۶» که اگر آنان را باقی گذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز

نسلی بدکار و ناسپاس زاد و ولد نمی‌کنند. و با نفرین او موج طوفان جملگی را در ربود. و نیز حضرت نوح بوسیله این نام دعا می‌کند:

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ
الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا^{۱۱۴}
ای پروردگار من مرا و پدر و مادرم را و هر کس که با ایمان به خانه‌ام درآید
و همه مردان و زنان با ایمان را بیمارز ، و ستمکاران را جز هلاکت میفزای

حضرت لوط (ع)

و نیز حضرت لوط با رنجی که از قومش دید با اسم "رب" بر این درگاه ناله می‌کند:

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ^{۱۱۵} گفت : ای پروردگار من مرا بر این
مردم بدکار و نافرمان یاری ده .

مکالمه حضرت زکریا با رب خود

حضرت زکریا او را به نام "رب" این چنین خواند، توجه به این مناجات با رب خود:

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ^{۱۱۶} قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً^{۱۱۷} إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ
{۳۸} در آنجا بود که زکریا [با دیدن کرامت و عظمت مریم] پروردگار خود را
خوانده ، گفت : ای پروردگار من ! مرا از سوی خود فرزندی نیکو عطا کن ،
یقیناً تو شنوای دعایی .

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ
مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ {۳۹}

^{۱۱۴} نوح ۲۸

^{۱۱۵} عنکبوت ۳۰

پس فرشتگان ، او را در حالی که در محراب عبادت به نماز ایستاده بود ، ندا دادند که خدا تو را به یحیی بشارت می‌دهد که تصدیق کننده کلمه‌ای از سوی خدا [یعنی مسیح] است و سرور و پیشوا ، و [بر اساس زهد و حیا] نگاهدار خود از مُشتهیات نفسانی ، و پیامبری از شایستگان است .
 قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ ۗ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿٤٠﴾

گفت : پروردگار من ! چگونه برایم پسری خواهد بود ، در حالی که پیری به من رسیده و همسرم نازاست ؟ خدا فرمود : چنین است [که می‌گویی ، ولی کار خدا مُقَدَّر به علل و اسباب نیست] خدا هر چه را خواهد [با مشیت مطلقه خود] انجام می‌دهد .

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً ۗ أَيُّهَا پروردگار من بر من نشانه‌ای [جهت الهی بودن این بشارت] قرار ده . قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا ۗ وَادْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ۗ ۱۱۶ گفت: نشانه تو این است که سه روز نتوانی با مردم جز با رمز و اشاره سخن گویی، و پروردگارت را بسیار یاد کن و [او را] شام گاه و بامداد تسبیح گوی .

«و دیری نپائید که چشمش به دیدار «یحیی» روشن شد» .

در خواست حضرت موسی از رب خود

و نیز حضرت موسی (ع) در آن دم که یکه و تنها در مدین غریب مانده بود، خسته و گرسنه رب خویش را ندا کرد که قرآن می فرماید:

۱۱۶ ال عمران ۳۸ تا ۴۱

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ۗ ۱۱۷ هنگامی که به سوی مدین روی آورد ، گفت : امید است پروردگارم مرا به راه راست [که انسان را به نتیجه مطلوب می‌رساند] راهنمایی کند .

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْفُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ ۗ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا ۗ قَالَتَا لَا نَسْقِي إِلَّا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصَدِرَ الرِّعَاءَ ۗ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ۗ ۱۱۸

چون به آب مدین رسید ، گروهی از مردم را بر آن یافت که دام‌هایشان را آب می‌دادند ، و غیر آنان دو زن را دید که [دام‌هایشان را از رفتن به سوی آب] باز می‌دارند ؛ گفت : چه چیزی شما را بر بازداشتن [گوسفندان] وادار می‌کند ؟

گفتند : ما [این دام‌هایمان را] آب نمی‌دهیم تا [این] شبانان [دام‌هایشان را] برگردانند و پدر ما پیری کهنسال است [به این علت از انجام این کار معذور است .]

فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ۗ ۱۱۹

پس [موسی] دام‌هایشان را [به جهت کمک کردن به آن دو] آب داد ، سپس به سوی سایه برگشت و گفت : ای پروردگار من به آنچه از خیر بر من نازل می‌کنی نیازمندم .

الطاف رب به موسی ع

پس یکی از آن دو [زن] در حالی که با حالت حیا گام برمی‌داشت ، نزد او آمد [و] گفت : پدرم تو را می‌طلبد تا پاداش اینکه [دام‌های] ما را آب دادی به تو بدهد .

۱۱۷ قصص ۲۲ تا ۲۶

۱۱۸ قصص ۲۳

۱۱۹ قصص ۲۴

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ
لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ١٢٠

چون نزد او آمد و داستانش را بیان کرد ، گفت : دیگر نترس که از آن گروه
ستمکار نجات یافتی . یکی از آن دو زن گفت : ای پدر ! او را استخدام کن ؛
زیرا بهترین کسی است...

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبْتَ اسْتَأْجِرْهُ ۖ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ١٢١

حضرت موسی هیچ ندارد و به همه چیز نیاز دارد، و خداوند مهمترین چیزها
را به او عنایت کرد . خدایش هم روزی و هم مربی ، «خانه ، ازدواج ، کار ،
و مربی حضرت شعیب » . خاندان شعیب او را به خانه خواند و سکن و مأوا
، و زن داد و با معرفت حق آشنایش نمود تا آنجا که در آشیان پیامبری رسانیدش.

درخواست حضرت سلیمان از رب خود

حضرت سلیمان نیز خدایش را با کلمه "رب" این چنین در دعا خواند :

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ۖ إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
﴿٣٥﴾ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ... ١٢٢

گفت : ای پروردگار من مرا پیامرز و حکومتی به من ببخش که بعد از من
سزاوار هیچ کس نباشد ؛ یقیناً تو بسیار بخشنده‌ای .

١٢٠ قصص ٢٥

١٢١ قصص ٢٦

١٢٢ ص ٣٥ و ٣٦

با اجابت دعای او، باد را برای او مسخّر کردیم که به فرمان او هر جا که می‌خواست آرام روان می‌شد. جالب آنکه خداوندش داد به او، آن پادشاهی که بر جن و انس و طیور فرمان روا بود و کسی دیگر چنین ملکی نیافت.

ربوبیت همه عالم را گرفته

و اما حضرت ابراهیم: قرآن می‌فرماید: سلام بر ابراهیم(ع) باد که خواست از «رب خویش» آنچه واقعا خواستنی بود. وقتی به امر خداوند مامور شد که همسر و فرزند دلبندش را در ان بیابان بی آب و علف رها کند و برگردد، در دعا از «رب» خود در خواست می‌کند:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ ۱۲۳

و [یاد کنید] آن گاه که ابراهیم گفت: ای پروردگار من این [مکان] را شهری امن قرار ده و اهلش را آنان که به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند از هر نوع میوه و محصول روزی بخش.

خدا فرمود: [دعایت را درباره مؤمنان اجابت کردم، ولی] هر که کفر ورزد بهره اندکی به او خواهم داد، سپس او را به عذاب آتش می‌کشانم و آتش عاقبت بدی است.

و زمانی که حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل کعبه را بنا کردند با «اسم رب» چنین خواسته‌های خود را بیان و دعا می‌کنند: توجه به این آیات:

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٢٤﴾ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٨﴾ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾ وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٣٠﴾ اذْ قَالُ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ قَالَ أَسْلَمْتَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣٥﴾

و [یاد کنید] زمانی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند و به پیشگاه حق می‌گفتند: [ای پروردگار ما! [این عمل را] از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی، «۱۲۷»

ای پروردگار ما! ما را [با همه وجود] تسلیم خود قرار ده، و نیز از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آور، و راه و رسم عبادت‌مان را به ما نشان ده، و توبه ما را بپذیر، که تو بسیار توبه‌پذیر و مهربانی، «۱۲۸»

ای پروردگار ما! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز، که آیات تو را بر آنان بخواند، و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد، و [از آلودگی‌های ظاهری و باطنی] پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکست‌ناپذیر و حکیمی.

خلاصه در دعا حضرت میفرماید: «پروردگار ما برانگیز در ایشان (فرزندانم) رسولی تا بخواند برایشان آیات تو را، و بیاموزد ایشان را کتاب و حکمت به راستی که تویی غالب درستکار».

می بینی که آنچه در دعا خواست بعد از چندین هزار سال از ذریه او، «ربش» برانگیخت آنچه او در این آیه از خدا خواسته بود. آنجا که می فرماید:

۱۲۴ بقره ۱۲۷

۱۲۵ بقره ۱۲۷ تا ۱۳۱

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۱۲۶ وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ ۗ
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۱۲۷

اوست که در میان مردم بی‌سواد ، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را
بر آنان بخواند و آنان را [از آلودگی‌های فکری و روحی] پاکشان کند و به آنان
کتاب و حکمت بیاموزد ، آنان قطعاً پیش از این در گمراهی آشکاری بودند .

و [نیز پیامبر را] بر مردمی دیگر [از عرب و غیر عرب] که هنوز به آنان
نیپوسته‌اند [برانگیخت] . و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است . «۳» این
[برانگیختن به پیامبری و مسؤولیت عظیم تعلیم و تربیت ،] فضل خداست که آن
را به هر کس بخواند عطا می‌کند ، و خدا صاحب فضل بزرگ است .

آری می بینی شجره دعایی بعد از هزاران سال شکوفه می آورد و ثمر می دهد؛
اینها نمونه بود . و قرآن را که ورق بزنی میبینی، پیامبران هر چه خواسته اند
«از این اسم رب» خواسته اند. و این را بدانی که این «رب ، رب غنی کریم
» است . لذا زبانه‌های ارباب معرفت و اولیاء الله اینست که :

دل در غم عشق مبتلا خواهم کرد

جان را سپر تیر بلا خواهم کرد

عمری که نه در غم تو بگذاشته ام

امروز به خون دل قضا خواهم کرد

شیطان و توسل به اسم رب

همانا ربوبیت آن چنان گسترده است که بر سراسر هستی سایه آن را می بینی. آنقدر گسترده است که شیطان هم به آن توسل می کند و می گوید: "قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ" گفت: ای پروردگار من مرا تا روزی که مردم برانگیخته می شوند، مهلت ده. جالب این است که او هم از این در محروم نمی ماند.

و جواب می شنود: قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٨٠﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ [خدا گفت: تو از مهلت یافتگانی، تا زمانی معین و معلوم. و وقتی خواسته او برآورده، گفت: به عزتت سوگند همه آنان را گمراه می کنم، مگر بندگان خالص شده ات را. قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۱۲۸

فصل اول

اعتقاد تحقیقی به توحید

تمام تحریف های فکری و انحراف های عملی، پایه در بی معرفتی نسبت به توحید، و فرورفتگی در وادی تیه شرک داشته و همانطور که تنها توحید سعادت آفرین است، تنها شرک شقاوت زاست و بدبختی به همراه دارد. همان گونه که اصل وجود یگانه و هستی یکتای الهی مایه حیات و عامل قیام جهان و جهانیان است و همه هستی به حی و قیوم تکیه و اعتماد دارد، تمام اندیشه های اصیل و افکار قویم، مرهون وابستگی و پیوستگی به اندیشه توحیدی است.

ضرورت معرفت توحید

خداوند بی عدلی که اقرار به ناتوانی در شناخت او وسیله قرب و عامل نجات است، هیچ کلامی را برتر از توحید نیافرید و هیچ سخنی را به عظمت و جلالت «لا اله الا الله» نیاورد، که به رسول گرامی اسلام فرمود: «ما قلت و لا قال القائلون قبلی مثل قول لا اله الا الله»^{۱۲۹} این کلام حکایت از کلام بی نظیر توحید دارد.

نخبگان و موحدان، توحید را که معارج بلند و مدارج والائی است از منظرهای مختلف مورد تأمل قرار داده و راهروان طریقت توحید، از راه های گوناگونی

^{۱۲۹} توحید صدوق، ص ۱۸، باب اول، ج ۱/ بنقل از توحید در قرآن ص ۲۰

به آن نزدیک شده اند، عده ای با تسلیم قلب و عده ای با سلاح علم، هر یک از این دریای عمیق و بی کرانه بهره ها برده اند، لیکن هرگز ظرفیت فوق العاده وحی، خصوصاً وحی قرآنی را موازنه ای با ابزارهای طبیعی و ورای طبیعی نیست.

یکی از مهمترین، بلکه برترین و ضروری ترین معرفت، ((اهم و اوجب المعرفة) هو توحید قرآنی است. که هم ساحت الهی و جناب توحیدی را به درستی تبیین می کند، و هم راه قرب و طریق نزدیکی به این جایگاه خطیر و عظیم را به خوبی هدایت می کند.

و نیز براهین توحیدی قرآن، مراتب توحید، توحید در ذات، توحید در اَسْمَاء و صفات، توحید افعالی، توحید عملی، موحدان در قرآن، نفی شرک و انواع شرک و...^{۱۳۰} بیان میدارد.

نشانه های توحید در آفاق و انفس

سیر آفاقی بر اساس تعلیم و تعلم و علم حصولی بوده و آسان و همگانی است مانند پی بردن به دریا از طریق چمن و باغ. لذا با تدبیر در عالم هستی نشانه های توحید برای همه انسانهای بی غرض قابل مشاهده است. و نمونه هایی برای آن در قرآن آمده است که با دلیل عقل، بشر را متوجه توحید و ربوبیت ذات مطلق هستی آفرین میکند، و انسان را به تعقل و تفکر وامی دارد. به چند مورد اشاره می شود.

۱- برهان تمانع

این برهان مأخوذ از این آیه است: "لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا"^{۱۳۱} این

^{۱۳۰} مقدمه ناشر کتاب توحید در قرآن استاد جوادی آملی ص ۱۹ و ۲۰

^{۱۳۱} الانبیاء آیه ۲۲

برهان عهده دار اثبات توحید ربوبی خدا و یگانه بودن مدبر عالم می شود نه اثبات اصل و یکتایی و یگانگی ذات یا توحید خالقیت.

فساد در قرآن به دو معنا آمده است:

۱- نا بسامان شدن نظام اجتماعی، اقتصادی ... جامعه بشری. این به حکمت عملی بر می گردد و ممتنع نیست بلکه حرام و قبیح است و محل بحث نیست مانند :

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ¹³² (در خشکی و دریا به سبب اعمال زشتی که مردم به دست خود مرتکب شدند ، فساد و تباهی نمودار شده است).

و یا «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا»¹³³ (گفت : همانا پادشاهان هنگامی که [با ابزار ، ادوات جنگی و سپاهی رزمی] وارد شهری می شوند ، آن را تباه می کنند).

۲ - درهم ریختن اصل سازمان عالم هستی، و فرو پاشی کل نظام افرینش. این به حکمت نظری بر می گردد و ممتنع است و محل بحث است مانند :

"وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ"^{۱۳۴} (و اگر حق از هواهای نفس آنان پیروی می کرد ، بی تردید آسمان ها و زمین و هر که در آنهاست از هم می پاشید [و تباه می شد ; چنین نیست که حق از هواهای نفس آنان پیروی کند]).

^{۱۳۲} روم ۴۱

^{۱۳۳} نمل ۳۴

^{۱۳۴} مؤمنون ۷۱

و یا «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»
(اگر در آسمان و زمین معبودانی جز خدا بود بی تردید آن دو تباه می شد ;
پس منزّه است خدای صاحب عرش از آنچه [او را به ناحق به آن] وصف
می کنند ۱۳۰

تبیین برهان

"لو كان فيهما الهة الا الله" اگر غیر خدا در عالم، یعنی مدبران دیگری بوده و
باشند. تالی: لفسدتا حتما عالم تباه خواهد شد. باید رابطه مقدم و تالی ضروری
و تلازم منطقی داشته باشد یعنی مقدم (تعدد آلهه) علت برای تالی (فساد عالم)
باشد. با نفی و ابطال تالی (معلول)، انتفاء و ابطال مقدم نتیجه گیری می شود.

و در سوره الملك می فرماید:

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُوتٍ فَارْجِعِ
الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ»¹³⁶

(آنکه هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید . در آفرینش [خدای] رحمان
، خلل و نابسامانی و ناهمگونی نمی بینی ، پس بار دیگر بنگر آیا هیچ
خلل و نابسامانی و ناهمگونی می بینی ؟ انتفای معلول ثابت شده است). از
انضمام دو آیه مذکور در سوره انبیاء و ملک (تفسیر قران به قران)
مطلوب که ابطال تعدد پروردگار است، به دست می آید.

۱۳۰ انبیاء ۲۲

۱۳۶ ملک ۳

سیر آفاقی حضرت ابراهیم

برهان محبت

این برهان مأخوذ از این آیه است: انعام ۷۶

"فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ،" ۱۳۷

(از جمله) هنگامی که شب او را در برگرفت (و تاریکی شب همه جا را پوشاند) ستاره‌ای (درخشان به نام مشتری یا زهره) را دید (بر سیل فرض) گفت: این پروردگار من است! اما هنگامی که غروب کرد (برای ابطال عقیده ستاره پرستان موجود در آن محیط) گفت: من غروب‌کنندگان را دوست نمی‌دارم (و به عبادت چیزهای تغییرپذیر و زوال‌پذیر نمی‌گیریم).

علامه طباطبایی نام آن را از فراز لا احب الافلین اقتباس نموده است. حضرت ابراهیم (ع) از این برهان برای دیگران استفاده کرده است زیرا پیامبران به عقیده شیعه پیش از نبوت نیز موحدند.

اعتقاد بت پرستان به توحید

برهان محبت توحید پروردگار را بر عهده دارد زیرا بت پرستان عصر حضرت ابراهیم (ع) همچون عصر پیامبر (ص) مراحل پنجگانه توحید را پذیرفته اند به دلیل اینکه در آیات بسیاری این مطلب تکرار شده است مانند: اگر از آنها سوال کنی؟

" وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ " ۱۳۸

اگر از آنان بپرسی : چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید ؟ بی تردید می گویند : خدا . بگو : پس مرا درباره معبودانی که به جای خدا می پرستید خبر دهید ، که اگر خدا آسیبی را برای من بخواهد ، آیا آنها می توانند آسیب او را از من برطرف کنند ؟ یا اگر رحمتی را برای من بخواهد ، آیا می توانند رحمتش را باز دارند ؟ بگو : خدا مرا کافی است . توکل کنندگان فقط بر او توکل می کنند .

و یا در آیه دیگر می فرماید:

" وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ " ۱۳۹
(و اگر از آنان بپرسی آسمان ها و زمین را چه کسی آفریده است ؟ قطعاً خواهند گفت : آنها را همان توانای شکست ناپذیر و دانا آفرید) .

مشکل مشرکین نفی توحید ربوبی بود

مشکل مشرکان نفی توحید ربوبی است زیرا در قرآن می فرماید: "و جعلوا لله شركاء الجن" ۱۴۰ به همین خاطر حضرت ابراهیم (ع) ستاره، ماه و خورشید را که مشرکان زمانش شریک در ربوبیت می دانستند مورد خطاب قرار داد و نقش ربوبی آنها را ابطال کرد.

۱۳۸ زمر ۳۸

۱۳۹ زخرف ۹

۱۴۰ انعام ۱۰۰

مراحل معرفت توحید

۱- اثبات خدا ، ۲- توحید خدا، ۳- اثبات خالق، ۴- توحید خالق، ۵- اثبات پروردگار، ۶- توحید پروردگار.

آنان پنج مرحله توحید را قبول داشتند ولی مشکل و شرک آنان در ربوبیت بود . و شریکان ربوبی خدا (از نظر مشرکین) عبارت بودند از: فرشتگان، اجرام آسمانی، جن، بتان (اصنام و اوثنان).

حد وسط برهان محبت

حد وسط برهان محبت:

۱. **برهان حرکت:** فخر رازی می گوید: اجرام متحرکند هر متحرکی محرک غیر متحرک می خواهد و آن خداست و گر نه دور یا تسلسل پیش می آید که هر دو باطلند.^{۱۴۱}

۲. **برهان حدوث:** طبرسی می گوید: اجرام حادثند هر حادثی محدث غیر حادث می خواهد و آن خداست و گر نه دور یا تسلسل پیش می آید.^{۱۴۲}

۳. **برهان امکان:** اجرام ممکن هستند هر ممکنی واجب الوجود می خواهد و آن خداست.

^{۱۴۱} تفسیر کبیر ج ۱۳ ص ۵۷

^{۱۴۲} مجمع البیان ج ۳ و ۴ ص ۵۰۲

۴. **برهان محبت:** علامه طباطبایی می فرماید: اجرام آفلند و آفل محبوب نیست و خدا کسی است که محبوب باشد چون رب بر طرف کننده مشکلات و تامین کننده نیازهاست.^{۱۴۳}

تبیین برهان: این برهان از نوع قیاس اقتزانی است که متشکل از دو قیاس حملیه به صورت شکل اول و شکل دوم است. قیاس اول: ستاره و ماه و خورشید آفلند، هیچ آفلی محبوب نیست پس هیچ یک از ستاره و ماه و خورشید محبوب نیستند. نتیجه این قیاس را صغرای قیاس بعدی قرار می دهیم. قیاس دوم: ستاره و ماه و خورشید محبوب نیستند، خدا کسی است که محبوب باشد پس ستاره و ماه و خورشید خدا نیستند.

نتیجه برهان محبت

در نتیجه مطالب زیر استفاده می شود:

۱. اجرام آفلند. این امری محسوس و مقبول همگان است.

۲. آفل محبوب نیست. به دلیل اینکه از ایصال خیر و دفع شر و ضرر عاجز است.

۳. اجرام محبوب نیستند. چون آفلند.

۴. نتیجه یقینی قیاس اول یعنی اجرام محبوب نیستند،

۵. خدا کسی است که محبوب باشد. زیرا قرب به او موجب ورود به بهشت و لقاء و دیدار می گردد و هرگز ارتباطش با انسان قطع نمی شود.

ویژگیهای برهان محبت

۱- خالی از پیچیدگی فنی و اصطلاحی مانند استفاده از دور و تسلسل و ابطال آندو می باشد.

۲- حاوی برهان شهودی و عقلی است زیرا ابراهیم (ع) مشاهده کرد و برای دیگران استدلال کرد.

۳- مفید یقین منطقی است. زیرا خدا در آیه قبل، ابراهیم (ع) را از اهل یقین شمرده به همین دلیل که توانست مشاهده خود را با برهان عقلی برای مشرکان تبیین کند و آنان را انذار نماید.

" وَكَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيْمَ مَلَكُوْتِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُوقِنِيْنَ " ۱۴۴.

(و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمان ها و زمین به ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود). این یقین منطقی و شهودی است زیرا نه تنها ابراهیم (ع) بلکه همگان آفل را دوست ندارند.

۴- برهان محبت از جامعیت برخوردار است زیرا شامل همه موحدان خاص و متوسط و عام می شود. خدا محبوب موحد خاص است. موحد متوسط خدا را برای رسیدن به کمالات و لذایذ معنوی دوست می دارد. و موحد عام نیز خدا را برای رفع مشکلات و جلب منافع دوست دارد.

پس هر سه خدا را دوست دارند و برهان محبت دلیل آنان است.

۵- این برهان معرفت را با محبت در آمیخته است. یعنی تعلیم و گزارش علمی را با پرورش و گرایش عملی در آمیخته است. و در استدلال خدا را تنها از

جهت واجب الوجود بودن ملاحظه نکرده بلکه او را مدبر و محبوبی می داند که دلها به او کشش دارد.

توهم اشکال برهان محبت

مشرکان معتقدند خدایان ما در خلقت به خدای حقیقی نیاز دارند ولی خدا تدبیر و اداره عالم را به آنها واگذار کرده است یعنی مربی و رب عالم خدایانند نه خدا، پس اجرام نزد بت پرستان عصر ابراهیم (ع) مدیر و مدبر عالم هستند. حال اگر این مدیران و مدبران ابطال شوند مربی واحد اثبات می شود. مثلا زیبایی را به خدایانی (اله زیبایی)، عدالت را به خدایانی دیگر (اله عدالت)، ارزانی و گرانی را به خدایان سومی تفویض می کردند. ابراهیم (ع) در صدد اثبات وجود خدا نبوده است. زیرا با فرض ربوبیت اجرام و اعراض از آن و ابطال آن، بی شریکی و توحید ربوبی حق اثبات می شود. وی ابتداء گفت هذا ربی اجرام را رب خود فرض کرد پس از اعراض و ابطال آنها اثبات می شود که یک رب حقیقی وجود دارد. به نظر علامه طباطبایی ابراهیم در کودکی یک روز فرض کرد جهان رب حقیقی ندارد و اجرام مادی رب هستند. سپس بلافاصله ربوبیت اجرام را ابطال کرد و ربوبیت حق تعالی را اثبات کرد.

سیر ابراهیمی در آفاق

ابراهیم سه مرحله را پیمود:

- ۱- جهان را بدون خدا و خالق فرض کرد.
 - ۲- خالق یگانه برای جهان فرض کرد.
 - ۳- اجرام را شریکان ربوبی آن خالق فرض کرد.
- سپس ربوبیت را ملازم محبوبیت و بی محبتی را ملازم بی ربوبیتی دانست. زیرا ارتباط رب با مربوب حقیقی است که محبت به وجود می آورد.

حرکت انواعی دارد

۱- سیر طبیعی پدیده های آسمانی مانند ستارگان، ابر، باران.

۲- سیر طبیعی پدیده های زمینی مانند گیاهان.

۳- سیر طبیعی انسان در افرینش از نطفه تا انسان کامل شدن.

محرک: در قران از حرکت و نیاز متحرک به محرک سخن به میان نیامده است. در عوض از سیر و مشتقات آن سخن رفته است مانند "هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ..."^{۱۴۵}

تبیین برهان حرکت

این برهان از ملاحظه چند دسته آیات سیر فوق تشکیل می شود.

۱- حرکت تکاملی انسان از نطفه تا انسان کامل شدن یکی از شگفتی های مادی است مانند:

"وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، (ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریده‌ایم. « مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ » : اشاره به یکی از اطوار خلقت نسل انسان است. سپس او را به صورت نطفه‌ای درآورده و در قرارگاه استوار (رحم مادر) جای می‌دهیم.) مراد موقعیت خاص و محل اطمینان رحم مادر است . می فرماید:

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ"^{۱۴۶}

^{۱۴۵} یونس ۲۲

^{۱۴۶} مؤمنون ۱۲ تا ۱۴

(سپس نطفه را به صورت لخته خونی، و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده‌ای، و این تکه گوشت جویده را بسان استخوانهای ضعیفی درمی‌آوریم، و بعد بر استخوانها گوشت می‌پوشانیم، و از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) پدیده دیگری خواهیم کرد. والا مقام و مبارک یزدان است که بهترین اندازه‌گیرندگان و سازندگان است.)

۲- سیر حساب شده اجرام سپهری مانند: "والشمس و القمر حسبانا" ۱۴۷

۳- گردش منظم شب و روز مانند: "یقلب الله الليل و النهار" ۱۴۸.

۴- جریان باد و لقاح مانند: "و ارسلنا الرياح لواقح" ۱۴۹

۵- سوق باد به سر زمین مرده مانند: "سقناه لبلد میت فانزلنا به الماء" ۱۵۰

۶- نزول باران و ایجاد مخازن زیر زمینی مانند: "انزل من السماء ماء فسلكه ينابيع فی الارض" ۱۵۱

۷- شکافتن دانه مانند: "ان الله فالق الحب و النوى" ۱۵۲

توجه به این حرکت‌ها با اهداف و غایت خاص موجب یقین به توحید ربوبی می‌شود.

فرق برهان حرکت در فلسفه و قرآن

برهان حرکت در کلام و فلسفه، موجود مجرد و منزله از حرکت را ثابت می‌کند، نه واجب را فلذا در اثبات واجب به مکمل یعنی امکان ماهوی یا امکان

۱۴۷ انعام ۹۶

۱۴۸ نور ۴۴

۱۴۹ حجر ۲۲

۱۵۰ اعراف ۵۷

۱۵۱ زمر ۲۳

۱۵۲ انعام ۹۵

فقری نیاز دارد. پس حرکت در فلسفه حد وسط اثبات موجود مجرد تام است .
در حالیکه در قران و تفسیر، حد وسط اثبات «توحید ربوبی» است .
زیرا کیفیت افاضه الهی به صورت تدبیرهای تحریکی و حرکتی بیان شده است.
قران تاکید می کند : حرکت های یاد شده پدیده های متحرکند که خود به خود
فاقد حرکتند و مبدء فیاضی، این حرکت کمالی را به آنها افاضه می کند و ان
مبدء خدای دانا و تواناست. «ذالک تقدیر العزیز العظیم». هم حرکت و هم هدف
را خدا اعطاء می کند یعنی «توحید ربوبی».

جایگاه برهان محبت

برهان محبت با این عنوان در کتب فلسفی و کلامی نیامده؛ ولی از براهین
برگرفته از قرآن کریم در داستان حضرت ابراهیم است. آن حضرت در برابر
مشرکان قوم خود به محاجّه برخاست و از طریق این برهان به نفی ربوبیت
غیر خدا و اثبات توحید ربوبی پرداخت:

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُجِبُ الْإِفْلِينَ».

برهان مذکور از آیات ۷۵ - ۷۹ انعام،¹⁵³ استفاده می شود؛ ولی بیش تر بر آیه
۷۶ انطباق دارد.

تقریر برهان محبت

حضرت ابراهیم (علیه السلام) با حد وسط قرار دادن محبت در قیاسی منطقی
در قالب شکل دوم فرمود: ربّ باید محبوب باشد و غروب کننده محبوب
نیست، پس ربّ غروب کننده نیست.

مقدمات برهان

ملازم بودن ربوبیت با محبوبیت، زیرا ربوبیت پیوندی حقیقی میان ربّ و مربوب است که کشش تکوینی مربوب به سوی رب و در نتیجه دلدادگی مربوب به رب را در پی دارد.

افول کننده نمی‌تواند محبوب باشد، زیرا افول آفل مستلزم آن است که انسان پس از دستیابی، آن را از دست خواهد داد و انسان هرگز نمی‌تواند در حد پرستش، دل داده چیزی شود که از دست رفتنی است،¹⁵⁴ بلکه شخص خردورز بهره‌مند از فطرت سلیم به چیزی که از او پنهان می‌شود حتی محبت عادی نمی‌یابد، چه رسد به محبت در حد عبادت که فقط شایسته ربّی است¹⁵⁵ که همواره حاضر باشد.

معرفت به محبوب

مقدمات یاد شده نیازمند توضیح بیشتری است؛ انسان ذات خویش را دوست دارد، از این رو آنچه را که در بقای ذات او و کمالش مؤثر است دوست می‌دارد، پس اگر انسان دریافت که موجودی ورای خودش وجود دارد که ممدّ حیات اوست، بلکه حیانتش وابسته به حیات آن موجود برتر است و هر چیزی که به او می‌رسد از ناحیه اوست فطرتاً و طبیعتاً به سوی او می‌گراید، و طالب او می‌شود و هرچه معرفتش به او بیش‌تر شود محبتش نیز به او افزون‌تر خواهد شد.

بنابراین، ممکن نیست انسان چیزی را، ربّ و مدبر خود بداند؛ ولی محبوب وی نباشد و نیز ممکن نیست چیزی را که انسان در حد پرستش و به صورت مستقل دوست ندارد ربّ خود بداند.

۱۵۴ المیزان، ج ۷، ص ۱۹۱ - ۱۹۳ .

۱۵۵ تفسیر المنار، ج ۷، ص ۵۵۸-۵۶۰.

در نتیجه، اجرام آسمانی بر اثر این‌که همواره در دسترس انسان نیستند و از حال پرستنده خود بی‌خبر می‌مانند نمی‌توانند به این اندازه محبوب وی باشند، پس اجرام مزبور نمی‌توانند ربّ انسان باشند.

بطلان ربوبیت غیر خدا

این برهان نه تنها ربوبیت اجرام آسمانی را باطل می‌کند، بلکه برهانی برای ابطال هر نوع شرک و بت‌پرستی است، زیرا معیار ارائه شده در این برهان یعنی «تعلق نگرفتن محبت به آفل» در همه جسمانیات جاری است، بلکه ربوبیت ارباب انواع و موجودات نوریّه‌ای که برخی بت پرستان آنان را از ماده، طبیعت، جسمانیت و حرکت برتر و منزّه می‌دانند، نیز با این برهان باطل می‌شود.

زیرا آنان تصریح می‌کنند که این انواع با همه شرافت وجود و صفا و نورانیت، مقهور خدا بوده، در برابر نور او مستهلک‌اند، به همین سبب اگر در برابر آنان¹⁵⁶ حبی ابراز شود، این حب متعلق به مدبّر آنهاست؛ نه خود آنها.

قرار داشتن آیه «وَكَذَلِكَ نُرى اِبْرَاهِيْمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ...»¹⁵⁷ در بین آیات متضمن حجت، خود دلیل روشنی است، بر این‌که حجت مزبور از مشهودات ملکوتی ابراهیم، که ملاک یقین¹⁵⁸ به خدا و آیات اوست گرفته شده است.

محبوب نبودن حادث

اما آنچه از امام رضا (علیه‌السلام) در تفسیر جمله «لَا اِحْبُ الْاَفْلِيْنَ» وارد شده که ابراهیم (علیه‌السلام) گفت: آفل را دوست ندارم، زیرا اقول از صفات حادث

¹⁵⁶ المیزان، ج ۷، ص ۱۹۱ .

¹⁵⁷ انعام

¹⁵⁸ المیزان، ج ۷، ص ۱۹۳ .

است، نه از صفات قدیم^{۱۵۹} بدین معنا نیست که پایه استدلال افول حادث است، بلکه پایه استدلال همان عدم حب است، و در بیان معیار عدم حب فرموده: افول از صفات حادث است و حادث سزاوار آن نیست که متعلق حب انسان قرار گیرد.^{۱۶۰}

برخی پایه استدلال را افول حادث دانسته و وجه دلالت آن بر نفی ربوبیت اجرام آسمانی را دلالت افول بر حدوث و امکان، و در نتیجه نیاز آفل به محدث و واجب الوجود بالذات دانسته‌اند،^{۱۶۱} زیرا افول حرکت است و حرکت متوقف بر متحرک و هر متحرک حادث است و هر حادث به قدیم نیاز دارد^{۱۶۲}.

یا در بیان وجه دلالت افول بر نفی ربوبیت اجرام گفته‌اند: افول حرکت است و هر حرکتی محرکی دارد و سلسله محرکها به ناچار باید به یک محرک غیر متحرک پایان یابد و آن ذات باری تعالی است^{۱۶۳}.

محبت از نگاه تفکر فلسفی

به اعتقاد برخی محبت در طرز تفکر فلسفی و عقلی محض هرگز حد وسط قرار نمی‌گیرد، زیرا اولاً محبت از شئون عقل عملی است و در اسلوب منطقی که از شئون عقل نظری است نمی‌گنجد.

^{۱۵۹} عبون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۴۰۰ - بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۷۹

^{۱۶۰} المیزان، ج ۷، ص ۱۹۶ .

^{۱۶۱} کشف‌الاسرار، ج ۳، ص ۴۰۹

مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۵۰۰

تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۱۸

التفسیر الکبیر، ج ۱۳، ص ۵۲

^{۱۶۲} التفسیر الکبیر، ج ۱۳، ص ۵۲ .

^{۱۶۳} المیزان، ج ۷، ص ۱۸۶

ثانیاً استعانت به محبت قابل عرضه به خصم نیست، زیرا ممکن است آنچه را مستدل دوست دارد، محبوب خصم نباشد و او در برابر مستدل بگوید: من آفل را دوست دارم¹⁶⁴.

بنابراین شاید بتوان گفت حد وسط در برهان مزبور افول است؛ نه محبت، زیرا در آیات روی افول تکیه شده و به واسطه آن ربوبیت از اجرام آسمانی نفی شده است. دلیل رب نبودن آفل، غایب شدن آن از مربوب است، در حالی که رب باید حاضر باشد.

البته در بیان نتیجه از زبان دل کمک گرفته شده و گفته شده است: من آفلان را دوست ندارم، بر این اساس با توجه به چگونگی بیان نتیجه، می‌توان برهان مورد نظر را برهان محبت نامید.

برهان محبت و برهان فطرت

به گفته‌ای دیگر برهان محبت یکی از دو گونه تقریر برهان فطرت است. برهان فطرت آن بخش از واقعیت انسان را که حقیقتی ذات اضافه و دارای دو طرف است، مورد استفاده قرار می‌دهد و با توجه به تضاییفی که بین دو طرف حقایق اضافی برقرار است، از تحقق یکی از دو طرف بر تحقق طرف دیگر استدلال می‌کند. محبت نیز حقیقتی اضافی و طرف مقابل آن محبوب بودن است.

اوصاف و حالاتی که در برهان فطرت حد وسط قرار می‌گیرد، اوصاف اضافی است؛ مانند امید و محبت، بنابراین حد وسط برهان فطرت، وصف محبت نیز می‌تواند باشد، زیرا محبت وصفی وجودی است و بدون محبوب نمی‌تواند موجود باشد.

قوام برهان فطرت در هنگام استفاده از محبت به این است که محبوب حقیقی انسان هیچ‌یک از کمالهای دنیوی، بلکه هیچ‌یک از امور محدود و مقید جهان

¹⁶⁴ تبیین براهین اثبات خدا، ص ۲۸۶

نیست، بلکه انسان دوستدار حقیقت مطلق و نامحدود بوده و اگر در پی کمالهای محدود می‌رود به سبب نشانه‌ای است که این امور به راست یا دروغ از حقیقت نامحدود دارند¹⁶⁵.

بنابر این خداوندی که در این برهان ثابت می‌شود همان حقیقتی است که محبوب و دلپذیر است. این دیدگاه مؤید به روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) است که فرمود: «هل الدين إلا الحب» مگر دین جز دوستی و محبت چیز دیگری است».

حضرت ابراهیم در این برهان از محبوب نبودن هر چیز غیر ازلی و محدود و افول‌پذیر، بر نفی الوهیت ماه و ستارگان و از طرف دیگر از محبت و عشقی که دارد، بر وجود خداوندی

که زنده و بی زوال بوده، آفریننده آسمانها و زمین است استدلال کرده است¹⁶⁶. در نتیجه انبیا، خداوند را به عنوان یک فرضیه یا بحث نظری خشک ثابت نمی‌کنند، بلکه آنان توحید را با تربیت در کنار هم برای مردم مطرح، و ربّ را به عنوان محبوب به مردم معرفی می‌کنند¹⁶⁷.

ابطال خالقیت غیر خدا

در پایان بحث پاسخ به این پرسش نیز لازم است که آیا موضوع احتجاج و برهان حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) ابطال «خالقیت» اجرام آسمانی و اثبات آن برای خداوند است یا ابطال «تدبیر و کارگردانی» اجرام آسمانی؟ از برخی نظریات چنین برمی‌آید که گزینه نخست مورد نظر است؛ یعنی قوم ابراهیم چنین می‌پنداشتند که این اجرام آسمانی همان واجب‌الوجود و آفریدگارانند،¹⁶⁸

¹⁶⁵ تبیین براهین اثبات خدا، ص ۲۸۶

¹⁶⁶ تبیین براهین اثبات خدا، ص ۲۹۴

¹⁶⁷ تفسیر موضوعی، ج ۱، ص ۳۲۷

¹⁶⁸ التفسیر الکبیر، ج ۱۴، ص ۴۹

در حالی که شیوه برهان حضرت ابراهیم برخلاف آن است، زیرا آن حضرت بر عنوان «ربّ» تکیه کرده است¹⁶⁹ و مقصود از ربّ در جمله «هَذَا رَبِّي» خالق هستی نیست، بلکه زامدار امر، تدبیر موجودات به شمار می‌رود. 170 171

جامعیت برهان محبت

عالی ترین درجه توحید، محبت به ذات حق و دوست داشتن جمال و کمال مطلق است که فقط انسان های کامل از آن برخوردارند. انسان کامل به چیزی جز شهود محبوب و فنای در کمال مطلق نمی اندیشد و توجه به غیر او را گناهی نابخشودنی می داند؛ «وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ»

در جهان امکان، حقیقتی زیباتر از رسالت و ولایت نیست، ولی همین امور برای انسان های کامل حجاب است. مثلاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که شیفته خداست، شیدای خدایی است که مرسل است نه شیفته رسالت و نه شیدای رسول؛ زیرا اگر به رسالت خود علاقه‌مند باشد، موحد محض نخواهد بود.

از این درجه عالی توحید که بگذریم، درجات متوسط و نازل آن متعدد است؛ یکی از درجات متوسط آن، توحید کسانی است که خدا را برای رسیدن به کمالات علمی و فضایل اخلاقی دوست دارند. نازل‌تر از آن توحید توده مردم است که برای رسیدن به خواسته های خود و رفع نیاز و دفع ضرر، به خدا محبت و گرایش دارند.

¹⁶⁹ منشور جاوید، ج ۱، ص ۱۷۶ .

¹⁷⁰ المیزان، ج ۷، ص ۱۸۱

¹⁷¹ حارانوار؛ تبیین براهین اثبات خدا؛ التفسیر الکبیر؛ تفسیر المنار؛ تفسیر موضوعی قرآن کریم؛ الجامع لاحکام القرآن، قرطبی؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)؛ کشف الاسرار و عدة الابرار؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ منشور جاوید (تفسیر موضوعی)؛ المیزان فی تفسیر القرآن... منبع : دائرة المعارف قرآن کریم جلد پنجم، برگرفته از مقاله «برهان محبت» شماره ۵.

از امتیازات برهان محبت این است که تنها برای کسانی که درجه خاصی از محبت را دارند مفید نیست، بلکه برای همگان مفید است و به همه می گوید، «آفل» شایسته محبت نیست؛ هم به موحدان ناب که به مقام بلند ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾¹⁷² رسیده‌اند، و هم به موحدان متوسط که برای دست یابی به کمالات و لذاذیذ معنوی خدا را دوست دارند.

با این منطق است که ابراهیم و همه انبیاء(علیهم‌السلام) به توده های مردم که از نعمتهای ظاهری و باطنی برخوردارند؛ ﴿وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً﴾¹⁷³ می گویند تنها کسی که تأمین کننده نیازها و برطرف کننده مشکلات شماسست خداست؛ و باید به او محبت ورزید، که تنها او شایسته خطاب «یا دائم الفضل علی البریة، یا باسط الیدین بالعطیة» است¹⁷⁴، نه به اجرام سماوی آفل یا اصنام زمینی هالک.

فخر رازی درباره جامعیت برهان محبت، بیان دیگری دارد و می گوید: در برهان حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) هم سهمی برای خواص است و هم سهمی برای افراد متوسط و هم برای عوام و توده مردم.

خواص از «افول» امکان می‌فهمند و افراد متوسط، مطلق حرکت را، و عوام از آن غروب می‌فهمند که هر ستاره‌ای به افول نزدیک می‌شود نور آن زایل می‌گردد پس نمی‌تواند خدا باشد. بنابر این، جمله کوتاه ﴿لَا أَحَبَّ الْإِفْلَاقِ﴾ مشتمل بر سهم مقربان، اصحاب یمن و اصحاب شمال است لذا کامل‌ترین دلیل و برترین برهان است.¹⁷⁵

مکتب اهل بیت

اما در مورد محور اصلی برهان حضرت ابراهیم، همان‌طوری که نظر مرحوم علامه طباطبایی گذشت، حد وسط در برهان حضرت

¹⁷² نجم ۸- ۹

¹⁷³ لقمان ۲۰ .

¹⁷⁴ - مصباح کفعمی، ص ۶۴۷

¹⁷⁵ - تفسیر کبیر، ج ۱۳، ص ۵۵ با تلخیص

ابراهیم(علیه السلام) محبت است؛ نه حدوث یا حرکت یا امکان. پس وجهی برای اختصاص سهم «امکان» به مقربان و بهره «حرکت» به اصحاب یمن و نصیب «حدوث» به اصحاب شمال نیست.

گویا کسانی که از مکتب غنی اهل بیت(علیهم السلام) فاصله دارند، همیشه سفرشان «من الخلق إلى الحق» است. وقتی صاحب تفسیر کبیر که از متکلمان بارز اسلامی است، راه معرفت خدا را منحصر در سیر آفاقی بداند، از دیگران انتظار نیست که سفرشان «من الحق إلى الحق» باشد؛

چقدر فاصله است بین مکتب و طرز فکری که راه شناخت خدا را منحصر به سیر آفاقی می داند، و مکتب اهل بیت(علیهم السلام) که می گوید مخلوق از خود هیچ ظهوری ندارد که با آن ما را با خالق آشنا کند، بلکه هر چه دارد از خدایی است که «هو الظاهر» است؛ «أیكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك»¹⁷⁶ نفی ربوبیت غیر خدا و اثبات ربوبیت خدا از راه محبت را "برهان محبت" گویند.

فصل دوم

اعتقاد عالمانه به توحید^{۱۷۷}

*قرآن کریم به سه مسئله ریشه ای و اعتقادی، بیشتر از سایر مسائل می پردازد و چنین بیان می دارد که نظام هستی را مبدئی است که جهان از آنجا شروع شده، و معادی است که سرانجام حرکت جهان به آن سمت منتهی می شود، و مسیری است، یعنی رسالت که راه واصل، بین آغاز و انجام است. و تمامی

دعای عرفه

^{۱۷۷}ص ۲۳ تا ۲۵ تفسیر موضوعی قرآن کریم (توحید در قرآن) آیه الله جوادی آملی
۱۵۷

معارف دین بدون واسطه به همین سه بخش بر می گردد، آغار، توحید است و انجام معاد و مسیر رسالت.

به حضرت علی(ع) منسوب است که در سخنی کوتاه، اهمیت این سه مسئله را چنین بیان می دارد: «رَحِمَ اللهُ امرءَ عرف من أين، و فی أين، و الی این»، از رحمت الهی کسی بر خوردار است که بداند از کجا آمده، در کجا است و به کجا خواهد رفت.

مبدأ جهان یعنی خدا را بشناسید و منتهای آن، یعنی به معاد علم پیدا کند و راه و خطی را که از مبدأ حرکت می کند و به معاد می رسد بفهمد؛ چون هر علمی انسان را به سعادت ابدی نمی رساند و علم نافع خصیصه ای دارد که در علوم دیگر، یافت نمی شود.

کسی که در این سه مسئله فراگیر بیندیشد و آنها را باور کند، از رحمت خاص خداوند بر خوردار است. در بین این سه مسئله ریشه ای، بهترین و جامع ترین موضوعی که قرآن در باره آن بحثهایی گسترده دارد، اعتقاد تحقیقی به توحید است؛ یعنی اعتقادی که بر محور علم، آگاهی و معرفت باشد، نه اعتقاد تقلیدی؛ زیرا خداوند اعتقاد تقلیدی را علم نمی نامد.

خدای سبحان به پیامبر(ص) فرمود: به توحید علم پیدا کن؛ «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ^{۱۷۸}» و چون آن حضرت در سیرت علمی و سنت عملی اسوه همه سالکان کوی تحقیق است، دیگران نیز در پژوهش محققانه توحیدی باید به آن حضرت تأسی کنند؛ چنان که در باره افزون طلبی علم نیز آن حضرت قده است؛ «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا^{۱۷۹}».

بنابراین، امت استوار آن حضرت نیز در دو اصل توحید پژوهی و افزون طلبی چنین علم نافی، مأمور به اقتدای به آن حضرت بوده، و با امتثال چنین

^{۱۷۸}سوره محمد آیه ۱۹

^{۱۷۹}سوره طه آیه ۱۱۴

مأموریتی مأجور خواهد بود. و گرنه چنانچه معذور نباشد، قطعاً وزر آن را به دوش خواهد کشید. بنابراین آنچه گفته شد:

قرآن دو هدف اساسی را تعقیب می کند

۱- یکی مبدأ نظام امکانی چیست؟. ۲- و دیگری موحد کیست ؟

در بخش اول مقصود آن است که خالق عالم و آدم، و پروردگار ربط بین این دو کیست ؟ (ربط بین انسان و عالم). و اینکه پروردگار ما چه صفاتی دارد؟ صفات جمال و جلال او کدام است؟ و مسائل بسیاری دیگر از این قبیل، و این مسئله در درجه ای از اهمیت است که کمتر آیه ای در قرآن یافت می شود که مستقیم و یا غیر مستقیم، به نکته ای در باره شناخت خدای سبحان، صفات و افعال و آثار او نپرداخته باشد.

قرآن مبدأ و معاد جهان امکان را با « هو الاول و الاخر » ، و مُلک و ملکوت، و غیب و شهادت هستی را با « الظاهر و الباطن » تبیین می کند. در یک کلام روح و معنای این کتاب الهی توحید است و بس.*

آگاهی موجودات به مبدأ

*اصل آگاهی هر موجودی، از جمله انسان ، به مبدأ جهان جای تردید نیست و این آگاهی از مبدأ عالم ، فطری انسان است. وجود خدا از هر چیزی روشن تر و حضورش برای هر شیئی نسبت به تمام چیزها نزدیک تر است . خفای او از شدت ظهور او و دوری وی از شدت نزدیکی است.

از این رو حضور نور آسمانها و زمین را با زدودن غبار گناه و خودبینی می توان با تمام هستی امکانی خویش یافت. هر موجودی به او آگاه است ، گرچه دانش به این معرفت خود را نداشته باشد یا در تطبیق آن خطا کند ، خدای سبحان

نزد هر جاهلی آشناست ، چه رسد به عالم «معروف عند کل جاهل»^{۱۸۰} بنابراین: انسان با همه وجود و استعداد فطری خود معترف به مبدأ هستی بخش است .

عجز اکتناه به ذات و صفات ذاتی

اما شناخت کامل ذات اقدس الهی نه با علم حصولی و نه با علم شهودی میسر کسی نیست . اما اینکه با علم حصولی میسر نیست برای آنکه :

الف : حقیقت هستی محض هرگز به ذهن نمی آید ؛ زیرا عینی بودن ، ذاتی و متن حقیقت اوست و اگر چنین چیزی ذهنی شود ، انقلاب ذات (هویت نه ماهیت) لازم می آید انقلاب ذات، و انقلاب ذات خواه به معنای ماهیت و خواه بمعنای هویت ، محال است.

ب : مفاهیم ذهنی فقط در حدّ مرآت ذات واجب اند ، نه خود ذات ، زیرا مفهوم همواره کلی است و ذات واجب شخص خارجی است.

ج : مفهوم جزو موالید و منشآت نفس است و به آن قیام صدوری دارد و واجب ، منزله از میلاد است.

د : مفهوم گاهی غروب و افول دارد و واجب ، میرای از افول است .

ذ : مفهوم غایب است و واجب ، مصون از غیبت است.

بنابراین ، طبق چند برهان پیش گفته، که بر اثر تعدّد حد و سطرها از یکدیگر ممتاز و متمایزند، واجب هرگز به ذهن نخواهد آمد هر چند افراد عادی چاره ای جز شناخت خدا با اندیشه حصولی ندارند.

^{۱۸۰}کافی ج ۱ ص ۹۱ ح ۲ بنقل از توحید در قرآن ص ۳۳
۱۶۰

شناخت کامل خدا با علم شهودی نیز برای احدی میسر نیست ، زیرا خداوند هویت نامتناهی وجودی است . و هستی نامحدود هرگز در حیطه شهود موجود محدود واقع نمی شود ، لیکن تأثیر این مطلب در حد تنزیه ذات اقدس است ، نه تعطیل عقل از شناخت ، بلکه همین مطلب در حد خود ، شناخت اجمالی از خدای سبحان است و همان گونه که افراط در شناخت موجب «تشبیه ذات» اوست - در حالی که خدای سبحان «لیس کمثله شیئ»^{۱۸۱} است - تفریط در معرفت آن حضرت نیز باعث منع خرد ، و دل از هر گونه بینش و شهود است .

در صورتی که او «نور السموات و الارض»^{۱۸۲} است و ظهور هر چیزی در پرتو ظهور اوست . این گونه شناخت ، از گزند «تعطیل» و آسیب «تشبیه» مصون است ، بلکه تنزیه او عین تشبیه و تشبیه عین تنزیه است . فهم این معنا از بارزترین مصادیق صراط مستقیم است که تشخیص آن از موباریک تر و پیمودن آن از شمشیر برنده تیزتر است .

البته معرفت متن ذات خدای سبحان ، نه مقدور است نه متوقع و نه تکلیف و نه ترغیب ، بلکه همواره محور تحذیر ، ترهیب و تخویف بوده است . «وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ^{۱۸۳} وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»^{۱۸۳} هر چند اوحدی از سالکان و اصل کوی معرفت ، از تحیر در آن وادی خبر داده اند .

لازم است عنایت شود که معرفت خدا با اعتراف به عجز و قصور همراه است ، زیرا گفته شد احاطه بر موجود غیر محدود ، نه میسر موجود محدود است و نه برای او تکلیف . عجز از اکتناه ذات اقدس خدا و صفات ذاتی او ، اعتراف و معرفت جدیدی است که اصل معرفت خدا را تکمیل می کند .

بدیهی است که نه با همتهای فکری اندیشمندان حکمت و کلام که در سپهر معرفت حصولی پروازی دارند ، و نه با فطانت عارفانه افرادی که در دریای

^{۱۸۱}سوره شوری آیه ۱۱

^{۱۸۲}سوره نور آیه ۳۵

^{۱۸۳}سوره ال عمران آیات ۲۸ و ۳۰

شناخت شهودی غواصی می کنند ، نمی توان به اوج آسمان یا عمق دریای شناخت ذات خدا ره یافت، و به کنه گوهر او معرفت پیدا کرد، خواه در غوص معرفت ، آیات انفسی را تعمق کنند یا به قلعه آن پر کشیده و آیات آفاقی را بنگرند .

در هر حال : چون خدا ذاتی نامحدود دارد و از هر جهت مطلق و نامتناهی است ، از لحاظ جهت و مکان منزّه است ، بلکه خود خالق جهت ، مکان و زمان است و هرگز جهت ، زمان و مکان بر او محیط نیست :

به خیال در ننگند ، تو خیال خود مرنجان

ز جهت بود مبرّا ، مطلب به هیچ سویی

او از ماهیت نیز منزّه است . لذا مفهوم گیری ماهوی از ذات او معنا ندارد . با این تحلیل ، بشر اندیشور با چه ابزاری می خواهد آن وجود مقدس را اکتناه کند؟ سخن نهایی آنان که عمری را در این راه صرف کرده اند این است که : «اما الذات فقد حارت الانبياء و الاولياء عليهم اسلام فيها»^{۱۸۴} انبیا و اولیا در ذات او سرگردان هستند، چه رسد به شاگردان آنان .

وقتی عارف شاهد و واصل کامل که دلمایه آنان شهود و حضور است، توان شناخت ذات خدا را ندارند ، نوبت به طمع خام متفکران و آز نیخته اندیشمندان که دستمایه آنان مفاهیم ذهنی است، نخواهند رسید.

حضرت علی (ع) می فرماید: «لا يُدرکه بُعد الهمم و لا یناله غوص الفطن»^{۱۸۵} افکار بلند ژرف اندیشان کنه ذاتش را ادراک نکنند و غواصان دریای علوم دستشان از پی بردن به کمال هستی وی کوتاه است، چون برای صفاتش حدی نیست .

^{۱۸۴}ص ۳۵ شرح فصوص الحکم ، قیصری ، فص آدمی، ص ۶۹ - ۷۰ بنقل از توحید در قرآن.

^{۱۸۵}نهج البلاغه خطبه ۱ .

بنابراین ، مقام ذات و صفات ذاتی در دسترس نیست . البته مفاهیم حصولی که در براهین معهود فلسفی و کلامی طرح شود ، روزنهء ضعیفی است که خود چون سایه آن آسمانها و زمین ، بیش از شناخت ظلّی پیامدی نخواهد داشت .

پاسخ به چند سؤال

۱- آیا آنان که به مقام فنا نایل می شوند ، به کنه ذات واجب نیز پی می برند ؟
جواب : معنای اینکه کسی به مقام فنا می رسد این نیست که هستی او معدوم می گردد ؛ زیرا عدم محض ، نقص است نه کمال ؛ در حالی که مقام فنا از مراحل نهایی کمال محسوب می شود ، بلکه معنای آن ندیدن خود است .
آنان که به این مقام می رسند، ابتدا از دیدن عالم نجات پیدا می کنند ، انگاه از دیدن خود رهایی می یابند ، سپس از توجه به شهود خود رحلت می نمایند .
چنین سالک فانی به مقدار تعین خویش، خدا را مشاهده می کند، نه در خور ذات واجب . پس هرگز چنین نیست که به کنه ذات اقدس اله راه یابد .

هر موجود مقیدی نسبت به برتر از خود چنین است . حتی جبرئیل امین (س) نیز که مقام والایی نزد خدای سبحان دارد . در شب معراج گفت : «لو دنوت انملةً لاحترقت»^{۱۸۶} اگر به اندازه سر انگشت نزدیک شوم می سوزم . فاصله وجودی رسول اکرم (ص) از جبرئیل هر چند زیاد است ، ولی محدود است ،

^{۱۸۶}بحار ج ۱۸ ص ۳۸۲

اما فاصله هستی خدای سبحان از آن حضرت ، هر چند صادر اول است، نا
متناهی است .

۲ - آیا انسان کامل ، یعنی رسول اکرم (ص) که به مرتبه «قاب قوسین» ، بلکه
نزدیک تر رسید ذات خدا را اکتناه کرد؟.

جواب : این سؤال نیز از جواب قبلی معلوم می شود ، چون وجود مقدس رسول
اکرم(ص) نیز سرانجام به جایی می رسد که جبرائیل می گوید: «لو دنوت أنملة
لاحترقت» ؛ اما برای انسان کامل نیز شناخت کنه ذات خدا ممکن نیست و کسی
چنین ادعایی نکرده و از آن حضرت نیز نقل نشده است ؛

زیرا فاصله بین جبرائیل امین و انسان کامل از جهت محدود بودن ، مانند خود
آن دو بزرگوار متناهی است ، ولی فاصله انسان کامل و خداوند هستی نامحدود
است ، چون خدای سبحان نامتناهی است، لذا فاصله وجودی بین انسان محدود
و خدای نامتناهی نامحدود است.

۳- آیا با برهان صدیقین که گفته میشود با تأمل در حقیقت هستی، ذات حق اثبات
می گردد ، می توان به کنه ذات رسید؟

جواب : برهان صدیقین گر چه متقن ترین و رساترین دلیل وجود خداست، لیکن
این برهان و امثال آن برای نزدیک شدن به شعاع است ، نه ذات نیر ؛ و هرگز
با این گونه براهین حصولی، بلکه با راههای رساتر دیگر چون شناخت شهودی،
نمی توان به ذات مقدس خدا نایل شد .

راز اصلی امتناع معرفت ذات خدا، در نامتناهی بودن و بسیط بودن او نهفته است که هرگز تبعیض، تجزیه و تحییّت - حیث و حیث پذیر نیست .

۴ - آیا خدا برای موسی در کوه تجلی نمود ؟

جواب : در آیه سخن از تجلی رب است نه تجلی ذات ، تا استفاده شود که قرآن کریم تجلی ذات خدا را امضاء کرده است . ضمناً هشدارى به موسی (ع) نیز هست که برای تو مقام مشخصی است ؛ بیش از آن توان نداری ، به همین مقدار اکتفا کن و از شاکران باش ؛ زیرا مقام منیع «ما کنت أعبد رباً لم أره» بهره هر انسان کاملی نیست .

امر به شکر نیز برای آن است که «تجلی وجه الله و اوصاف جلال و جمال ، نعمت بزرگی است که همگان از او نصیب ندارند . غوص در این محدوده ممکن ، برای اهلش لذتی دارد که ما فوق آن تصور نمی شود و همیشه نگرانند که مبادا چنین التذادی از آنان سلب شود .

اولیای الهی در مناجاتهای خویش به دیگران نیز کیفیت التذاد از یاد و لقای او، و لطف و انس به خدا - نه شهود ذات و اکتناه آن - را می آموزند. البته در خواست آنان در حدّ چشاندن شیرینی محبت و ذکر و ... است.

آنجا که می فرمایند : «اذقنی حلاوة محبتک» ، «و اذقنی...حلاوة ذکرک» ، نه نوشیدن و سیراب شدن. غرض آنکه عنصر محوری نجوای اولیای الهی در خواست محبت و ذکر خداست ، نه ذات او ؛ آن هم در حد چشیدن نه نوشیدن؛

اهل معرفت از آیاتی نظیر «و یحذركم الله نفسه» افزون بر معانی معمول ،
مطلب عمیق تری را برداشت می کنند و آن اینکه خدا می فرماید: خودتان را
به زحمت میندازید ، از ورود به معرفت ذات خدا خودداری کنید ؛ زیرا کسی
توان شناخت ذات خدا را ندارد. پس باید از ذات خدا حذر کرد .

لذا راه معرفت ذات و اکتناه آن برای همگان مسدود است و اگر برای کسی باز
بود انبیا در پیمودن آن بر دیگران سبقت می گرفتند ، ولی هیچ کس از انبیا و
اولیا ادعا نکرده که به مقام ذات خدا راه یافته باشد ؛ و نیل به آن ممکن نیست.

و اما اینکه در دعاها می خوانیم مثلاً «بک عرفتك و انت دللتنی علیک» (تو
را به تو شناختم و خودت دلیلی برای من شدی تا تو را بشناسم) و ... در اینجا
سخن از «افاضه هدایت» است که به صفات فعلی خدای سبحان بر می گردد،
نه از ذات خدا و صفات ذاتی او ، تا نقضی باشد بر آنچه گذشت در باره عدم
امکان شناخت کنه ذات خدا که امتناع آن امری عقلی است.

و نیز در جمله ای که در دعای شریف عرفه نقل شد ، سخن از اظهار و ظهور
خداست که تعینات الهی است . و اگر کسی خدای سبحان را به عنوان
«هوالمُظاهر» بشناسد با وصف خدا او را شناخته و اگر به عنوان «هوالمُظهر»
بشناسد، با وصف و فعل ، او را شناخته است لذا متن این ادعیه شاهد خوبی
است که مقصود انشاکننده آنها معرفت و شناخت در محور اسماء و صفات
فعلی ذات اقدس اوست.

۵ - ظاهر تعبیر «لقاءالله» که در قرآن و سنت معصومین(ع) هم مطرح شده چیست ، آیا لقاء ذات است ؟

جواب : انسان کامل که پس از سیر معنوی به لقاءالله نایل می شود، به لقای اسمای الهی موفق شده است ؛ گرچه انسان کاملی چون پیمبر اکرم(ص) به لقای اسم اعظم خداوند نایل می شود و دیگران به تناسب مقام خویش به لقای سایر اسمای حسنا نایل می گردند.

بنابراین: هر نوع شناخت و شهودی که نسبت به خدای سبحان وجود دارد ، در خارج از ذات و صفات ذات اوست و اکتناه ذات و صفات ذاتی خدا میسور احدی نیست ؛ گرچه شناخت صفات فعلی برای همگان میسر است .

دیدگاه ها در شناخت خدا

روشن شد که شناخت ذات الهی میسور نیست ، بلکه خدا را می توان از راه اسماء و صفات فعلیه او شناخت ، فرق نگذاشتن بین این دو راه و روش ، سبب شده که بعضی به جهت قابل شناخت بودن اسما و صفات ، قائل به شناخت ذات و صفت ذات شوند و به تشبیه بگردند؛ و برخی به موجب میسور نبودن شناخت ذات و صفات ذاتی ، به تعطیل شناخت روی آوردند.

جمع بین تشبیه و تنزیه

معتقدان به معرفت تشبیهی (مشبه) خدای سبحان را بدون لحاظ تنزیه در حد ممکنات تنزل داده ، می گویند : نه تنها ذات و صفات ذاتی خدا قابل شناخت

حصولی و حضوری است بلکه می توان خدا را در قیامت با همین چشم ظاهری رؤیت کرد! یهود و نصارا از سردمداران چنین اعتقادی هستند و در تورات و انجیل تحریف شده نیز شواهدی برای آن دیده می شود. قول به ثنویت و تثلیث نیز ریشه در همین پندار باطل دارد.^{۱۸۷}

در اسلام نیز گروهی با تمسک به آیات متشابه قرآن به این دام گرفتار آمدند ، تا جایی که برای خدای سبحان اعضا و جوارح مادی معتقد شدند . حد وسط این دو ، یعنی جمع بین تشبیه و تنزیه ، مذهب امامیه است * .^{۱۸۸}

لزوم راهنما

بشر بدون راهنمای الهی بطریق هدایت رهسپار نخواهد شد.

* با توجه به اینکه انسان در محل خطاء و نسیان و لغزش از صواب و عدول از شاهراه حقیقت است ، بهر گونه استدلال دست یازد قائل خدشه و بطلال بود . بویژه که علوم کلی و معرفت الله را روشهایی مختلف می باشد و از همین نکته بسیاری از اهل کلام در طریق ضلالت و غوایت رهنمونی شدند و اختلاف نحل و ملل و آراء و اهواء اقوام گوناگون از اینجا بظهور پیوست .

^{۱۸۷} کتاب مقدس ، عهد قدیم ، ص ۸۳۸ / عهد جدید ص ۳۵۹ بنقل از توحید در قرآن
^{۱۸۸} توحید در قرآن ص ۳۲ تا ۴۲ بطور خلاصه

پس باید دانست که شرایع الهی، آنگاه که در وصف حق تعالی برای مکلفان بدانچه فی الحقیقه ناطق دانست بگفتار، و از اسماء و صفات باریتعالی سخن گوید از جانب خداوند است .

و عموم مردم اهل هر زبان و عامه مردم از خطابات الهیه بر حسب مقتضای امر ، مفهوم اول یا مفاهیم متّخذ از الفاظ ظاهری آنرا بدلالیت سبقت تبادر می فهمد که لایق و متناسب با مرتبه آنان است ، و جز اعتبارات مصطلح بزبانی که شریعت الهی بر آن وارد شده و به لغتی خاص می باشد نخواهد دانست بدلیل کریمه: «و ما ارسلنا من رسولٍ الاّ بلسان قومه لیبین لهم»

هر قوم صاحب شریعتی زبانی در بیان ما فی الضمیر خود دارد که آنزبان بر حسب وضع اصطلاح و فهم عامه در میان آن قوم جریان داشته ، و معانی الفاظ را از عرف و محاوره در می یابد و معارف و احکام شریعت وارد بر زبان مزبور را علی الظاهر گرفته و بدان عمل میکند. لذا از مفاهیم ظاهر و اول هر عبارت و جمله مورد نظر از کتب الهی خود بتأمل و تأویل نگراییده.

لذا عوام از ظاهر شرایع آنچه را متناسب با معرفت و مرتبه خود یافته اند درک و فهم می کنند. لیکن «خواص» اهل تحقیق و اولیاء الله بدون حصر یک معنی و مفهوم از معانی مفاهیم دیگر؛ و خلاصه بوجه مختلف حضرت واجب الوجود را در عین تنزیه و تشبیه با هم نگریسته و به جمع این دو می پردازد.

و خلاصه باید گفت هر صاحب شریعتی بزبان متداول در قوم خود به معرفت ذات و صفات و احکام الهی مبادرت کرده و بقدر وسع و توانائی علمی و عملی

خویش به فهم معارف حقه پرداخته و مصداق کریمه: «لا یکلف الله نفساً الاّ وسعها» بمقدار طاقت و ظرفیت و ادراک خود بفهم شریعت الهی دست زده و بدان عمل میکند.

اما اهل معرفت از خواص اولیاء الله ؛ علاوه بر تنزیه و تشبیه حقتعالی و جمع ایندو در کریمه: «لیس کمثله شیئ و هو السميع البصیر» با تدقیق ژورفتر در آیه مزبور عقیده دارند که بخش نخست آن «لیس کمثله شیئ» هم تنزیه است هم تشبیه ، و نیز جمع هر دو موجودات ، زیرا «ک» در کمثله...معنی اینست که مثل حقتعالی هم چیزی نیست چه رسد به مثل .

و خلاصه اینکه اهل تحقیق در کسب معارف حقیقت معارف کلی الهی از هر لفظ و مفهوم ظاهری بهزار نکته دقیق و باطنی راه جسته و بکمال معرفت میرسند. لذا در باره قرآن گفته شده ، «انّ للقرآن ظاهرا و باطنا و حدا و مطالعاً» لذا حقیقت حقه قرآن و سایر کتب اهل شریعت آسمانی بهر لغت و زبان و اصطلاح که باشند ، بسی عالیتر و بعیدتر از دسترس همگان از عوام و حتی خواص از محققان است *^{۱۸۹}.

*چون هر فیضی جز باسماء الهی نخواهد بود ، همچنان نیز جز بر قابلیّات امکانی و مستعد . مستحقّ آن تحقق پذیر نیست. پس حکمت عطایا و بخشش ،

^{۱۸۹} هدایة الامم ص ۲۱۰ و ۲۱۱ .

اقتضای تعدد اسمایی و هم وجود محلّ یا موهوبّ له و اصل قابلیت را برای طبیعت جسمانی دارد.

و بهمین دلیل ظهور اسماء بر محلّ قابلیت در اجسام طبیعی، بر قوم نوح بحکم تعدد و قوابل غلبه کرد؛ تا بالاخره پس از عهد نبوت و تطاول زمان فترت، قوم نوح اصنامی را بصورت اجسام برگزیدند که «اسماء همین اجسام و اشخاصند و از همین گمان فاسد نیز معاد را جسمانی محض پنداشته و اجسام الهی را بصورت اجسام و اصنام در آورده و صور مزبور را حافظ خود میدانستند، و این امر «عین تشبیه» است.

لذا حضرت نوح در عین اینکه جامع بین تنزیه و تشبیه بود، اما بضرورت و اقتضاء آن زمان، تنزیه بر او غلبه داشت و نه اینکه از تشبیه غافل باشد؛ و لذا چون حضرت نوح نخستین رسول الهی بود و از شئون رسول خدا، دعوت مردم بویژه قوم خود بر منزه دانستن حضرت حق از آفات امکانی و نفی الوهیت از هر چه بجز ذات واجب الوجود است اگر چه آن غیر مظاهر و مجالی اسماء او باشند.* ۱۹۰

حضرت نوح

* حضرت نوح در ۱۷۰ سالگی مبعوث شد و ۹۵۰ سال در میان قومش بود در این مدت فقط هفتاد نفر از قومش ایمان آوردند و همه یاران و خانواده نوح

۱۹۰ هدایة الامم ص ۲۰۷ و ۲۰۸

پس از خروج از کشتی ۸۲ نفر بودند . و اولین قریه ای که پس از طوفان بنا نهادند موسوم به قریة الثمانین بود.

و بعد از ۹۵۰ سال بر طبق آیات قرآنی ، قوم و مردم آن زمان را که عابد اصنام بوده و بُت پرستی میکردند، از تشبیه به تنزیه دعوت می کرد. و موضوع دعوت وی نیز توحید بوده که آن حضرت مردم را بکلمه «لا اله الا الله» می خواند و در این مدت فقط هفتاد تن بوی گرویدند.

و او را کتک می زدند و ضرب و شتم مجروح میشد و بیهوش او را به منزل می بردند. و وقتی بیهوش می آمد دو باره برای تبلیغ میرفت تا بالاخر بتنک آمد و آنها را انذار داد و آنها با لجابت و جدال می گفتند اگر راست میگوید عذاب الهی بر آنان فرود آید... و نفرین حضرت و بقیه ماجرا در قران بیان شده. و بتهایی که مورد پرستش قوم او، و مردم آنزمان بود و در کلام الهی آمده: وّد ، سواع ، یغوث، یعوق ؛ و نسر، اشارت رفته.

مصیبت خطاء در اعتقاد

نکته مهم اینست که : مردم زمان نوح، دعوت حضرت شیث نبی را به اسماء الله بخطا تعبیر کرده و از حقایق اسماء بمظاهر و مجالی آنها پرداخته ، و از این معنی هم عدول و از چنین مرتبتی سقوط کردند، تا بجای مظاهر اسماء الهی ، بساختن و پرستیدن بت مبادرت نموده و آنها را شفیعان خود در نزد حقتعالی قرار داده و بواسطه آنها خدا را می پرستیدند.

تا اینکه طبق کریمه الهی همین بتها را مستقیم خدای خود قرار داده و چون نوح آنان را به «تنزیه» دعوت کرد، قوم او مستغرق بحار تشبیه بوده، و به استکبار و سرکشی در افزودند، و این تیره بختی و عذاب نصیب آنها نشد مگر از طریق استغراق در تشبیه و عدم التفات به «تنزیه».

و بهمین ملاحظه یکباره «دست از تشبیه برداشتن و بسوی تنزیه رفتن» برایشان امری سهل نبود، تا بلاخره از این راه بسقوط در عذاب الهی مبتلا شدند.

ابن عربی بیان میدارد: اگر همانا حضرت نوح (ع) برای قوم خود، در موقع خواندن به توحید، جمع بین دو دعوت، یعنی «تشبیه و تنزیه» میکرد، چون تشبیه نزدیک به دیانت آن قوم در آئین بت پرستی بود، و دعوت مزبور مناسب حال و ملایم طبع آنها واقع بود، و در بادی امر قوم خود را از عبادت اصنام منع نمی نمود، آن قوم آنقدر بانکار و استکبار نمی گرائیدند.

لذا نوح چون جهرا قوم خویش را به تنزیه دعوت کرد و در این امر افراط و اصرار نمود، بت پرستان چنین اندیشیدند که نوح آنانرا با یکباره رها کردن آیین به «توحید تنزیهی» می خواند و منکر تشبیه است لذا به دعوت او پاسخ مثبت ندادند.

بویژه که نوح قوم خود را وادار به استغفار کرده و میگفت خدایتعالی گناهان ناشی از افراط در تشبیه و سقوط از آن به بت پرستی را بر شما نخواهد گرفت و مشمول عفو او خواهید شد.^{۱۹۱}

نکته الهامی در الوهیت و اهلیت

* از آیه مبارکه «انه لیس من اهلک» چنین بر می آید که فرزند نوح اهل آنحضرت نبوده و چون نوح در دعوت به توحید از طریق تنزیه، واجد منزلتی منیع در علم الهی و معرفت الوهی بود، و فرزند او بانکار و ردّ دعوتش پرداخت؛ و خطاب «اتّه لیس من اهلک» متوجه نوح در عدم اهلیت فرزندش بقبول دعوت الوهیت پدر در «مرتبه عین ثابت وی در ذات» بود .

و نوح بدلالت ابوت و محبت پدر و فرزندگی از شقاوت او غافل مانده بود و معلوم است که «اهلیت بعلت وجدان الوهیت» می باشد؛ لذا هرکه فاقد الوهیت است دارای اهلیت نیز نمی باشد و نمونه بارز این دو همان نوح است و پسر او؛ و در حروف ایندو کلمه هم یکسانی «الف و لام و هاء» در «اله و اهل» دلالتی صریح براین معنی است .

و اشاره یاد شده «الهامی الهی است که در حین تحریر این شرح و با تأمل در کلمه تنزیه بمعنای الوهیت خالص و غیر مشوب بمراتب خلقیه و عدم اهلیت فرزند نوح؛ برای این حقیر و فقیر الی الله حاصل آمد، چنانکه اصحاب معرفت

^{۱۹۱} هدایة الامم ص ۲۲۵ تا ۲۲۶

و ارباب علوم الهی را نیز در مجاری السنه عرفاء «اهل الله» گویند. اللهم
عَلِّمْنَا حَقَائِقَ عُلْمِكَ وَ دَقَائِقَ مَعْرِفَتِكَ * ۱۹۲

فصل سوم

نظریات در توحید ذاتی - صفاتی - افعالی

موضوع این قسمت از بحث، نظراتی در باره توحید ذاتی و صفاتی و افعالی است.

پیشاپیش باید گفته شود که این اصطلاحات سه گانه در بین دو طایفه با معانی خاصی به کار می رود: یک اصطلاح از فلاسفه و متکلمان و دیگر اصطلاح، ویژه ی عرفاست، و معنایی که این دو طایفه از این تعبیرات اراده می کنند با هم تفاوت دارد.

اول اصطلاحات متکلمین و فلاسفه را در این زمینه مطرح و بعد اشاره به اصطلاحات عرفا می کنیم. در اصطلاح فلاسفه و متکلمان توحید ذاتی یعنی اعتقاد به اینکه ذات خداوند متعال، یکتاست و شریکی در ذات برای او نیست؛ نه ترکیبی در درون ذاتش وجود دارد و نه خدای دیگری خارج از ذاتش می باشد؛ یک ذات بسیط و بدون اجزاء و اعضاء، و همچنین یگانه و بی شریک است.

منظور از توحید صفاتی در اصطلاح فلاسفه و متکلمان آنست که ما صفاتی را که به خدای متعال نسبت می دهیم چیزی غیر از ذات خدا نیست، نه اینکه موجوداتی غیر از ذات باشند که به ذات ملحق می شوند و می چسبند و ذات به آنها اتصاف پیدا می کند آنچنانکه در صفات ما مخلوقان چنین است.

^{۱۹۲} هدایة الامم فص حکمة نوحیه ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

برای اینکه جسمی سیاه متصف به سفیدی بشود باید رنگی به آن اضافه شود تا سفید گردد؛ در صفات نفسانی هم همینطور است. آدمی که غمگین است یک حالت شادی باید به او اضافه شود تا شاد گردد، آدمی که اراده‌ی کاری را ندارد باید اراده به ذاتش افزوده شود تا مرید گردد.

پس ذاتی هست که فاقد اراده می باشد، بعد اراده به آن ضمیمه می شود، انضمامی که مناسب با نفس و امور مجرد است بعد واجد چیزی می شود که قبلاً نداشته است.

پس خود نفس یک چیز و اراده، چیز دیگر است. نفس انسان بود و اراده نبود، بعد اراده هم تحقق یافت و نفس با اراده شد پس صفت مرید هنگامی به نفس نسبت داده می شود که چیزی غیر از نفس به آن اضافه می شود. در صفاتی که ما در اجسام و غیر اجسام (مثل صفات روانی) سراغ داریم همه اینگونه هستند که صفت غیر از ذات است.

آیا در ذات خدای متعال هم چنین است که ذات خدا یک چیز و علم مثلاً چیز دیگر است؟ که صرف نظر از علم، خود ذات فاقد علم است؟ قدرت خدا چیز است که غیر از خود ذات؟ ذات در مقام خودش صرف نظر از قدرت، فاقد قدرت است؟ قدرت چیز است که به ذات اضافه می شود، آنگاه میگوییم خدا قادر است. آیا چنین است؟

از بعضی طوایف اهل تسنن به نام اشاعره نقل شده است که قائلند به اینکه صفات خدا غیر از ذات اوست، خدا خود یک حقیقتی است و هفت صفت دارد که قائم به ذات هستند اما عین ذات نیستند و همه‌ی اینها قدیم اند، از این جهت گفته می شود که اشاعره به قدمای ثمانیه قائلند (قدیمهای هشتگانه) یکی ذات خداست و بقیه هم صفات ذات او.

در مقابل این قول (که صحیح نیست) اعتقاد بقیه‌ی اهل نظر از مسلمانان چه از فلاسفه و چه از متکلمان قرار دارد. که قائلند به اینکه صفات خدا چیزی جز

ذات خدا نیست؛ یک ذات بسیط برای خدا هست که عقل ما از این ذات ، مفاهیم مختلفی را انتزاع می کند و منشأ همه ی این مفاهیم خود عقل است که با دید گاههای مختلف و توجه به ذات متعال ، این مفاهیم را به دست می آورد.

این مفاهیم قبلا از جای دیگری گرفته شده اند ولی چون مفاهیم کمال هستند ، حکایت از کمال می کنند ؛ عقل از این جهت که می بیند خدا فاقد هیچ کمالی نیست ؛ پس می گوید این کمال را هم دارد ولی این کمال چیزی غیر از ذات نیست .

ما مفهوم علم را ابتدا در خودمان درک می کنیم . آیا ممکن است کسی که این جهان را آفریده است نا آگاه باشد؟ محال است کسی که علم و آگاهی ندارد جهانی از روی حکمت بیافریند پس می گوئیم خدا عالم یا حکیم است .

این مفاهیم را ما ابتدا از خود به دست می آوریم منتهی به خدا نسبت می دهیم از جهت اینکه خدا فاقد هیچ کمالی نیست. پس منشأ انتزاع این مفاهیم جز ذات مقدس الهی چیز دیگری نمی باشد.

علم چیز دیگری نیست که به خدا متصل باشد یا اضافه بشود ، یا با خدا اتحاد پیدا نماید. فقط ذات بسیط الهی ست که عقل این مفاهیم را به آن نسبت می دهد، این معنا را که صفات الهی چیزی غیر از خود ذات نیست در اصطلاح فلاسفه و متکلمان «توحید صفاتی» گویند.

و شاید آنچه در خطبه نهج البلاغه آمده است ، اشاره به همین مطلب باشد ، (نفی الصفات عنه) توحید هنگامی کامل می شود که ما صفاتی که غیر از خود ذات باشد از خدا نفی کنیم علم خارج از ذات و علم مغایر با ذات به خداوند نسبت ندهیم، والا توحید ناقص است . زیرا یک نحو تعدد قائل میشویم .

یعنی یکی خداست و یکی هم علم او ، قدرت او ، یکی حیات او و غیره... پس معنای توحید صفاتی در اصطلاح فلاسفه و متکلمان آن است که خدای متعال صفاتی زائد بر ذات خود ندارد.

و اما «توحید افعالی» در اصطلاح فلاسفه و متکلمان منظور از توحید افعالی این است که خدا در کارهایی که انجام می دهد نیازی به کمک و یار و یاور ندارد. در انجام دادن هر کار مستقل و یگانه است.

در مقابل برخی از مشرکان و منحرفان قائل بودند که تا چیزها یا کسان دیگری نباشند خدا نمی تواند کاری انجام دهد و حتما کارهایی که می خواهد انجام دهد باید به کمک دیگران انجام گیرد.

نکته ای دقیق و قابل تأمل

البته اینجا نکته دقیق دیگر هم هست که اشاره می کنیم و آن این که فرق است که بگوییم خدا کاری را با اسبابی انجام می دهد اما با اسبابی که خودش می آفریند، یا بگوییم خدا بدون اسباب نمی تواند کاری انجام بدهد این دو مسأله با هم فرق دارند.

پس منظور از توحید افعالی در اصطلاح معقول و اهل کلام آنست که انجام دادن کارهای الهی نیاز به یاور و کمک خارج از ذات ندارد؛ اگر کاری به وسیله ی اسبابی انجام میگیرد آن اسباب را هم خود خدا می آفریند و آن را سبب قرار می دهد؛ نه اینکه خدا نیازی داشته باشد به اسبابی که خارج از ذات خود اوست و ربطی به او ندارد، و باید آن اسباب از جای دیگری فراهم شود تا او بتواند کارش را انجام دهد ، البته که چنین نیست ؛

زیرا کارهای خدا نیازی به غیر او ندارد. اگر کار به گونه ایست که باید از راه سببی انجام بگیرد آن سبب را هم خود او می آفریند و سبب قرار می دهد. پس معنای توحید افعالی در اصطلاح فلاسفه و متکلمان روشن شد.

یک اصطلاح دیگری هم بعضی از فلاسفه ی اسلامی دارند که به جای «توحید افعالی توحید فعل» می گویند، و منظور از این اصطلاح این است که همه ی آفریدگان خداوند با هم یک ارتباط وجودی دارند که مجموعاً آنها را به صورت یک واحد می گرداند . وحدتی بین تمام مراتب وجود، موجود است .

با توجه به اینکه مجموع جهان از این دیدگاه یک واحد خواهد بود ، پس کاری که از سوی خدا انجام می گیرد ، ایجاد همین جهان واحد است و در حقیقت خدا یک کار بیشتر ندارد و آن ایجاد جهان است . با تمام گستره آن که در ابعاد گوناگون و در پهنهٔ زمان گسترده شده است.

البته به این معنی نیست که خدا عالم را در یک لحظه آفرید و این عالم بعد خود به خود تا پایان ادامه دارد ، بلکه منظور این است که این جهان همانگونه که ابعادی دارد که با هم جمع است (یعنی طول و عرض و ضخامت) یک بُعد زمانی هم دارد و این بُعدیست از همین موجود، و این جهان را با این بُعدی که در پهنه ی زمان گسترده شده اگر نگاه کنیم یک واحد است؛ ایجاد چنین چیزی دیگر در زمان واقع نمی شود.

زمان ظرف جهان است نه ظرف خدا . این جهان را با زمانش چه کسی می آفریند؟ خدا در چه زمانی ؟ این دیگر زمان ندارد. رابطه ی جهان با مجموع پدیده هایش در طول زمان یک رابطه ی وجودی ست با خدا؛ اما این رابطه دیگر در ظرف زمان نیست . چنانکه در ظرف مکان هم نیست .

خدا جهان را در کجا آفرید؟

آیا میتوان گفت خدا جهان را در کجا آفریده؟

کجایی عالم با خود عالم است ، عالم که خلق می شود (کجایی) هم پیدا می شود . نمی توان گفت خدا جهان را در کجا خلق کرد؟ اگر بگوییم (جا) چیزیست که

ابتدا خدا خلق کرد و بعد جهان را در آن آفرید سؤال خواهد شد که آنجا را در کجا آفرید؟

فرض کنید فضایی باشد خالی که آن را خدا خلق کرده باشد بعد جهان را در آن بیافریند ، سؤال می شود که آن فضا را در کجا آفرید سرانجام به جایی می رسد که دیگر نمی توان گفت این مخلوق را در کجا آفرید (کجا) از خود مخلوق است

قبل از مخلوق (کجایی) نیست (جای - گاه) که همان مکان و زمان است از شئون خود جهان است. چنانکه طول و عرض و ضخامت هم از شئون خود جهان است، اینطور نیست که خدا عالم را آفرید بعد طول به آن داد، اصلا عالم ماده یعنی چیزی که طول دارد و نمی توان گفت که خدا عالم را آفرید بعد عرض را بر آن قرار داد یا ضخامت به آن داد، عالم ماده بدون طول و عرض و عمق موجود نیست.

چنانکه عالم بدون زمان هم موجود شدنی نیست . پس زمان و مکان مثل حجم و مثل سایر ابعاد از شئون خود عالم است، چیزی خارج از جهان نیست. مجموع جهان با ابعاد مکانی و زمانی آن ، یک واحد است و خدا این واحد را ایجاد کرد.

این مطلب را بر این آیه شریف که میفرماید: (وما امرنا الا واحده)^{۱۹۳} تطبیق کرده اند؛ فرمان ما جز یکی بیش نیست و همان است که می گوئیم (کن)^{۱۹۴} به جهان فرمان می دهیم که باش و به وجود بیا و به وجود می آید .

این هم بیانیه است که بعضی از فلاسفه ی اسلامی در باب توحید در افعال دارند؛ که می توان توحید در فعل ، هم گفت. یعنی یک فعل بیشتر مطرح نیست و مجموع افعال در واقع ناشی از یک فعل و حقیقت همه ی این ها یک فعل است

^{۱۹۳} سوره قمر آیه ۵۰

^{۱۹۴} سوره انعام آیه ۷۳

که با چهره های گوناگون ، در مکانهای مختلف و زمانهای متفاوت ظاهر می شود .

افعال مختلف جلوه ها و مظاهر یک فعل هستند. این هم اصطلاحی ست که بعضی از فلاسفه ی اسلامی مطرح کرده اند. مطالبی که مطرح شد مربوط به اصطلاحات اهل معقول است یعنی کسانی که بحثهای نظری می کنند و از راه عقل می خواهند چیزی را اثبات نمایند .

توحید از منظر اهل عرفان

اصطلاحاتی دیگری هست که از آن عرفاء . منظور از عرفاء کسانی هستند که با تهذیب نفس و تصفیه های باطن و صیقل زدن به روح ، روح خودشان را آماده می کنند که حقایق را با شهود ، با ذوق و چشیدن ببینند، نه با دانستن و بحث کردن ، یعنی کسانی که در اثر زحماتی که می کشند و ریاضتهایی که متحمل می شوند می توانند واجد علم شهودی گردند حقایق را ببینند نه بدانند .

حالا چه کسانی عارف حقیقی هستند، آن مسأله دیگری ست . البته مدعیان هر چیز نفیسی فراوانند و چه بسا مدعیان دروغین بیش از اهل واقعی عرفان باشند. به هر حال اگر کسانی از راه صفای باطن، حقایق را ببینند و ببینند آن چه را معرفت عرفانی یا شهودی یا علم حضوری می گویند، اینها در تبیین آنچه می یابند مطالبی دارند.

حقیقت عرفان

حقیقت عرفان، یافتن و شناخت قلبی ست آنچه گفته می شود در واقع قالبهایی ست از آنچه می یابند ، اشاراتی ست به آنچه می چشند و هیچ گاه این الفاظ نمی تواند حقیقت آنچه را عارف با دل می یابد بیان کند، چون آنچه را می یابد و برای این جهان محدود و این عالمی ست که سر تا پا ضیق و تنگی و تراحم است .

وقتی می خواهند یافته های خودشان را در قالب الفاظ بریزند اصطلاحاتی را به کار می برند، باز فراموش نکنیم که بحث در تعیین مصداق نیست که واقعا آیا هر کسی اصطلاحات عرفانی را به کار می برد عارف است یا عارف نماست.

یعنی با تکلف چیزهایی را از دیگران یاد گرفته و به خودش نسبت می دهد . غالباً کسانی که ادعای عرفان می کنند از این قبیل اند ، خودشان چیزی نیافته اند. چیزهایی از دیگران شنیده اند ، خوششان آمده ، پذیرفته اند و آنگاه این الفاظ را به کار می برند معلوم نمی شود که آیا واقعا هم چیزی از اینها سر در آورده اند و چشیده اند یا فقط الفاظی را از دیگران یاد گرفته اند؟

ما انبیاء و ائمه ی اطهار سلام الله علیهم اجمعین و دست پروردگان کامل آنها را عارف حقیقی می دانیم ، کسان دیگری آیا واقعا به عرفان حقیقی رسیده اند یا نه ؟ شناخت آنان برای ما کار آسانی نیست مگر کسانی که دارای مراتبی از عرفان هستند بتوانند با علائم و آثار و یا با احاطه نفسانی ، طرف را بشناسند.

ولی عموم مردم نمی توانند بفهمند که آیا کسانی که سخنان عارفانه می گویند خودشان هم چیزی یافته اند یا فقط الفاظی از دیگران به عاریت گرفته اند.

کسانی که عارف حقیقی هستند برای تبیین یافته های خود در توحید ، سه اصطلاح به کار می برند : «توحید افعالی» «توحید صفاتی» و دیگری «توحید ذاتی» .

فلاسفه در تبیین این اصطلاحات از توحید ذاتی شروع می کنند و می گویند اول معتقد باشیم که خدا یکی ست بعد باید معتقد باشیم که صفاتی زاید بر ذات نداریم و بعد برسیم به اینکه خداوند در افعالش هم احتیاج به یار و یاور ندارد .

سیر معرفت نزد عرفاء

ولی عرفاء چون این مطالب را بر اساس سیر انسانی بیان می کنند اول توحید افعالی را بیان می نمایند، یعنی نخستین چیزی که برای انسان در سیر و سلوک الی الله، کشف می شود، توحید افعالی است.

و چون کاملتر شد لیاقت می یابد که توحید صفاتی را درک نماید و آخرین مرحله ای که عارف به آن می رسد توحید ذاتی است؛ اما نه به اصطلاحی که فلاسفه می گفتند، بلکه به اصطلاحی که اکنون مطرح خواهیم کرد.

منظورشان از توحید افعالی آنست که، کسی که روحش صفا یافت می بیند که هر کاری، کار خداست و فاعلهای دیگر ابزاری پیش نیستند. چیزی که در پشت پرده ی اسباب، جهان را می چرخاند و هر چیز را در جای خود می آفریند و قرار می دهد، دست قدرتمند الهی است، و این دست همیشه و در همه جا حاضر است. کوچکترین پدیده ای که در جهان تحقق پیدا کند خدا آن را به وجود می آورد.

نقش اسباب مادی در کارها

اگر کسی بپرسد؟ پس اسباب مادی چه نقشی دارد؟ جواب اینست که: آنها ابزارهایی پیش نیستند به عنوان یک تشبیه ناقص، مثل قلمی در دست نویسنده ای، نویسنده با قلم می نویسد اما نقش اساسی را خود نویسنده ایفا میکند قلم ابزاری ست در دست او.

عرفاء معتقدند بعد از اینکه انسان ایمان به خدا پیدا کرد و اطاعت و عبادت او را پیشه ی خود ساخت، نوری از طرف خدا به او افاضه می شود که پدیده های جهان را می بیند و می یابد و نه اینکه تنها می داند.

پس مرتبه ای از مراتب توحید که انسان اول به آن می رسد توحید افعالی است، ما هم ممکن است از راه بحثهای فلسفی کم و پیش به چنین چیزهایی برسیم، اما از راه دانش، آنها این حقیقت را می بینند و می یابند نه اینکه می دانند.

نتیجه ی فلسفه دانستن است ولی نتیجه ی عرفان دیدن و یافتن، البته عرفانی که حقیقت باشد. پس این مرحله ای است که انسان در مراتب توحید اول و پیش از هر چیز به آن میرسد. وقتی از مرتبه ی معرفت نفس گذشت و قدم در وادی توحید نهاد نخستین مرتبه یی را از توحید که درک میکند و می بیند توحید افعالی است.

این اصطلاح «توحید افعالی» در نظر عرفا بود، یعنی دیدن و یافتن اینکه هر پدیده ای از خدا به وجود می آید و همه چیز در واقع کار اوست و اسباب تنها ابزاری بیش نیستند.

می گویند وقتی انسان از این مرتبه بالاتر رفت و تمکن در این مقام یافت و به سیر خویش ادامه داد به مقامی می رسد که آن توحید صفاتیست، و این توحید صفاتی غیر از آن است که در اصطلاح فلاسفه مطرح بود.

می گویند انسان به جایی می رسد که می بیند هر صفت کمالی اصالتاً از آن خدا است. مرتبه ی قبلی این بود که هر کاری را می دید که از خداست، در این مرتبه هر صفت کمالی را می بیند که از خداست یعنی می بیند که جز خدا کسی حقیقتاً علم ندارد، علمهای دیگران جلوه ایست از علم الهی، سایه ای است از علم او، علم حقیقی از آن خداست، تنها اوست که علم حقیقی دارد.

علمهای دیگر سایه های ناچیز است از آن علم بی نهایت الهی. قدرتهای که در جهان وجود دارد این قدرتها اصالتاً از آن خداست. عاریه ما به اشیاء و اشخاص نسبت می دهیم. اینها جلوه هایی از قدرت خداست که در مظاهر خلق تجلی کرده است و گرنه اساساً اینها از اوست.

پس توحید در صفات به این معناست که عارف می یابد که همه ی صفات کمال اصالتاً صفت خداست ، و آنچه در خلق دیده می شود ، سایه های ، اظلالی ، مظاهری ، جلوه هایی از این صفات الهی ست .

البته ما در انجا نمی توانیم از آنچه ادّعا می کنند برداشت دلچسبی که درست بفهمیم و بدانیم داشته باشیم هر قدر به مغز خود فشار آوریم که چگونه علمی که من دارم ، همان علم خداست؟ نمی توانیم درست بفهمیم ، آنها مدعی هستند که این مطالب را با عقل نمی توان شناخت .

باید انسان صفای روح پیدا کند تا بیابد ، می گویند چشیدنی ست نه شنیدنی. البته کسانی که قدرت تعقل کافی و ذهن ورزیده ی فلسفی و ذوق عرفانی داشته باشند می توانند آن مطالب عرفانی را در اصطلاحات بسیار ظریف فلسفی بیان کنند ولی چنین کسانی هم زیاد نیستند .

فرق دو مکتب عقلی و عرفانی در توحید

به هر حال توحید صفاتی در اصطلاح عرفا با توحید صفاتی در اصطلاح فلاسفه فرق دارد. آنجا بدین معنا بود که صفات خدا داند بر ذات نیست اما نمی گفتند هر صفت کمال هر جا هست صفت خداست . عارف می بیند که هر صفت کمالی هر جا هست اصالتاً از خداست . این شبیحی از اوست که به دیگران نسبت داده می شود.

شعر معروفی در این زمینه ها با مضمون عرفانی هست. شعر این است (رقّ الزجاج و رقت الخمرُ) شاید در اشعار فارسی مشابهش را داشته باشیم .

از صفای می و لطافت جام

در هم آمیخت رنگ جام مُدام

همه جام است نیست گویی می

(عرفا مدعی هستند که در اصطلاح شعرای عرفانی هریک از کلمات می، جام، ساغر، و... این الفاظ، یک الفاظ سمبلیک هستند و حتی کتابهایی در تبیین این اصطلاحات نوشته اند. وقتی یک عارف می گوید می، ساغر، و صهبا منظورش چیست) ؟

این شعر می گوید که شرابی صاف در ساغری شفاف بود. کسی که از بیرون نگاه می کرد، ساغری میدید سرخ رنگ که چیزی در آن نیست. یا شرابی ارغوانی بی ساغر. در حقیقت می در ساغر است، اما آنقدر این ساغر شفاف است که از خود چیزی به می اضافه نمی کرد همان رنگ می بود که در ساغر دیده می شد.

این مطالب را در این زمینه بیان می کند که صفات خدا وقتی در خلق جلوه گر می شود گویا صفات خلق است از آن خدا نیست. ما چنین می پنداریم که قدحی ست تهی از می، دیگری که توجهش را به می جلب می کند گویا دیگر قدحی در کار نیست. آنچه که می ببند رنگ می است پس قدحی نمی ببند.

عارف به مقامی می رسد که صفات کمالی را در جهان این چنین می ببند هر جا علم می ببند این را علم خدا می ببند که در این ظرف و در این مظهر، ظهور کرده است حقیقتش از خداست.

ادعای عرفاء

عارفان مدعی هستند که یافتن این حقایق به قدری لذت بخش است که انسان را غرق در شادی و سرور و از خود بیخود می کند. البته عرض کردیم که آنچه

از ناحیه ی انبیاء و ائمه ی معصومین سلام الله علیهم اجمعین در این زمینه رسیده است یقین داریم که صحیح است .

اما ادعاهای دیگران را نمی توانیم یک ادعای یقینی تلقی کنیم البته نفی هم نمی کنیم زیرا از باطن آنها خبر نداریم . ممکن است از آثاری که در اعمال و رفتارشان پدید می آید ما تا حدودی

حدس بزنیم که آیا اینها راست می گویند یا خیر ؟ مثلا آن کسی که مدعی این چنین شهودهایی است، اگر در زندگی برای کوچکترین چیزی تملق گویند دست به سوی این و آن دراز کند، آیا می توان از او باور کرد که دارای توحید افعالی است، و کارها را از خدا می داند؟ می توان باور کرد که واقعا کارگردان جهان را خدا می داند؟

عالی ترین مرتبه توحید عرفاء

آخرین مرحله توحیدی که عرفا مطرح می کنند «توحید ذاتی ست» . آنها می گویند انسان در سیر تکاملیش به حدی می رسد که هستی حقیقی را منحصر به خدا می داند . آنچه در عالم وجود می بیند همه جلوه های وجود است ، عکسهای از وجود اوست ، (تعبیر عکس تعبیر صحیح نیست ولی برای تقریب به ذهن مطرح می شود) .

عرفاء می گویند: وقتی انسان به عالیترین مراتب توحید رسید به هر چه نگاه میکند گویی به آینه می نگرد؛ به آینه ای که خود خدای متعال در آن جلوه گر است. این کثرتهایی که در جهان می بینید اینها کثرتهای آینه است. آینه های متعدد . آن نوری که در همه ی این آینه ها جلوه گر می شود، یک نور است خود این آینه ها نیست ، اینها نور نیستند بلکه اینها نمایندگان نورند:

(الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح)^{۱۹۶}

پس آنها به دیده ی مرآت به جهان می نگرند و در این آینه جلوه گر حقیقی را ذات اقدس الهی می بینند. این همان مقامی ست که سعدی اشاره می کند.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

این عالیترین مرتبه ای ست که انسان از نظر توحید به آن نائل می شود همانطور که گفته شد فهمیدن آنچه این بزرگان ادعا می کنند و ریختن آن در قالب الفاظ و مفاهیم متعارف، کار آسانی نیست وقتی میگویند ما غیر از خدا نمی بینیم، به این معنا نیست که اینهایی که می بینیم اینها خداست. (چون در کتابهای خود بیان داشته اند که خدا جسم نیست، و در چیزی حلول نکرده است).

بلکه معنایش اینست که در این آینه ها جمال محبوب خودمان را می نگریم. کسانی که زندگیشان سراسر بندگی و اطاعت خدا بوده است اگر چنین ادعاهایی بکنند ما حق داریم که با حسن ظن به آنها بنگریم و بگوییم که سخنانشان معانی بلندی دارد که ما درست نمی فهمیم.

آن معرفت، گوهری نیست که به هر بی سروپایی بدهند. دهها سال خون دل می خواهد به قول آن مرد بزرگ: کندن کوه با مژه چشم می طلبند راه سیر و سلوک راهی ساده نیست، چنانست که گویی کسی با مژه چشم بخواهد کوهی را از جا برکند.

کسانی که چنین زحماتی در راه معرفت و بندگی خدا کشیده اند ممکن است خدا هم حقایقی را به آنها ارائه داده باشد که فهم ما از آنها قاصر است.

^{۱۹۶} نور آیه ۳۵

در روایات هم اشاره به این مطلب شده است که حتی در میان اصحاب پیغمبر اکرم(ص) وائمه اطهار سلام الله عليهم اجمعین، کسانی بودند که آن چه را می فهمیدند نمی توانستند به نزدیکترین دوستانشان بگویند .

اگر در قالب الفاظ ریخته می شود ، معانی دیگر از آنها فهمیده می شود . چنانکه در کلمات بسیاری از بزرگان چنین توهماتی شده است و نسبت های ناروایی به آنها داده اند در صورتی که آنها دامنه شان از این نسبتها در اعتقاد و عمل میرا بوده است . به همین جا گفتار در مورد توحید ذاتی در نظر عرفا را به پایان می بریم .^{۱۹۷}

فصل اول

خدا را تا چه اندازه می توان شناخت؟

انسان تا چه اندازه میتواند خدا را بشناسد و نسبت به او معرفت پیدا کند؟ گاهی در برخی از سخنان یا نوشتارها دیده میشود که به استناد بعضی از آیات یا روایات می گویند خدا به هیچ وجه قابل شناختن نیست، و ما فقط مُجاز هستیم که خدا را با اوصافی که در قرآن کریم ذکر شده، و اسمائی که به آنها نامیده شده است در دعاها و در مکالماتمان بخوانیم،

ما مفاهیم این کلمات را درست درک نمی کنیم و فقط مُجاز هستیم بگوییم خدا خالق است رازق است، عالم است، حکیم است، مخصوصا آنچه مربوط به صفات ذات می شود، مثل علم و قدرت و حیات، ما حق داریم فقط این الفاظ را بکار ببریم ولی نمی فهمیم که علم خدا یعنی چه، قدرت خدا یعنی چه.

از طرف دیگر گاهی در بعضی از سخنان و نوشته ها دیده یا شنیده می شود که حتی ذات الهی قابل شناختن است. آنها هم برای خودشان دلایلی دارند. در این زمینه ها ما به قرآن چه میتوانیم نسبت بدهیم؟ آیا قرآن مدعی ست که خدا را به هیچ وجه نمی توان شناخت و فقط یک الفاظی را مردم مُجاز هستند به کار ببرند، بدون اینکه معنایش را بفهمند.

یا اینکه ادعای قرآن این نیست؟ اگر این نیست پس تا چه اندازه قرآن برای بشر امکان معرفت خدا، قائل است؟ می گوییم کسی که در قرآن مرور و در آیاتی که درباره صفات و افعال خداست دقت کند، متوجه می شود که قرآن مفاهیمی را عرضه می کند که مردم معنای آنها را می فهمند، و راجع به چیزهای سخن میگوید که توقع دارد شنونده آن را درک کند و بپذیرد.

این چنین نیست که خدا فقط الفاظی را در مورد خود به کار برد و بگوید این الفاظ را به کار ببرید و به معنا کار نداشته باشید مثلا آنجا می فرماید : (الا يعلم من خلق وهو اللطيف الخبير)^{۱۹۸}

از وجدان مردم ، از عقل آنها سؤال میکند که آیا آن کسی که این جهان را آفریده است علم ندارد؟ (الا يعلم من خلق) آیا علم ندارد آن کسی که آفریده است؟ با این جمله چه می خواهد بگوید؟ جای تردید نیست که قرآن صفات و اسمائی را که به خدای متعال نسبت می دهد و به مردم عرضه می کند می خواهد به مردم بفرماید که خدا را با این اوصاف بشناسید.

یعنی با همان معانی که از اوصاف می فهمید نه این که در مورد خدا اینها الفاظی ست بی معنا آیا وقتی که می گوئیم (خدا موجود است) به چه معنایی می گوئیم؟ به همان معنایی که در مقابل معدوم به کار می رود یا به یک معنای دیگر؟

وقتی می گوئیم خدا عالم است، یعنی همان عالمی که در مقابل جاهل به کار می رود یا معنای دیگر دارد؟ بدون شک ما به همان معنا به کار می بریم . خدا عالم است یعنی همان چیزی که ملازم است با جاهل نبودن؛ پس مفهوم را ما می فهمیم اما مصداق این علم را نمی توانیم بشناسیم .

علم، مصداق زیادی دارد، آنچه ما از مصداق علم می شناسیم علمهایی ست محدود ، علمهایی که در خودمان است ؛ اگر به کسانی دیگری هم نسبت میدهیم چیزی شبیه به آنچه در خودمان است به دیگران نسبت میدهیم . اما در مورد علمی که ذاتی است و عین ذات خدا است چنین مصداقی از علم را ما نمی توانیم بشناسیم .

^{۱۹۸} سوره ملک آیه ۱۴

پس آنچه ما نمی توانیم درک بکنیم حقیقت مصداق این مفاهیم است نه اینکه اصلاً معنا و مفهوم اسماء و صفات خدا را درک نمی کنیم، حقیقت معنا جز همان مفهوم ذهنی پیش نیست، آنچه را نمی توانیم درک کنیم حقیقت مصداق است. آنچه برای بعضی پیش آمده «مفهوم و مصداق» را با هم خلط کرده اند و باید برایشان توضیح بدهیم که آنچه ناشناختنی ست مصداق آن است.

در بحث قبلی گفتیم صفات خدا عین ذات اوست پس وقتی ما حقیقت مصداق صفات را نمی توانیم با عقلمان درک کنیم، حقیقت ذات را هم نمی توانیم درک کنیم، عقل راهی برای شناختن موصوف به این صفات (که همان ذات الهی است) ندارد. و به همین معناست که در روایت وارد شده است «ان الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار» یعنی خدا آنچنان که با چشمها قابل دیدن نیست با عقل هم قابل شناختن نیست.

معنای این که با عقل هم قابل شناختن نیست، یعنی حقیقت ذات الهی نه مفاهیم صفات، اصولاً کار عقل درک مفهوم است عقل یعنی آن قوه ای که مفاهیم کلی را درک می کند؛ هیچ وقت عقل نمی تواند مصداق را درک کند و آن را یا باید با تجربه حسی یافت، یا با تجربه درونی که به اصطلاح ما همان علم حضوری و شهودی است.

کار عقل فقط درک مفاهیم کلی است. عقل هیچوقت یک شیئی خاص و مشخص و عینی را نمی شناسد مگر با اوصاف کلی. پس از عقل نباید توقع داشت که ذات خدا را از آن جهت که یک موجود عینی خارجی ست و مصداق صفات و اسماء است بشناسد، عقل هیچ جای دیگر هم چنین هنری ندارد. هر جا عقل چیزی درک میکند از راه مفاهیم کلی ست.

پس ذات خدا را چگونه میتوان شناخت؟ اگر بتوان شناخت «باید با دل شناخت»؛ با علم حضوری شناخت؛ آیا ذات خدا را از این راه می توان شناخت؟

میگوییم این شناخت مراتب دارد ، از مرتبه ضعیفی شروع می شود که (طبق استدلالی از آیه شریفه میثاق / و فطرت) برای همه انسانها حاصل شده است . این مرتبه ضعیفی از علم حضوری است که گفتیم همه ی دلها در عمق خودشان ارتباطی با خدا دارند و خدا را می یابند .

کاملتر آن در مؤمنان صالحی پیدا می شود که دلشان در اثر تمرکز و حضور قلب در عبادت و اطاعت خدا ، با خدا آشنا تر می شود ، و معرفت فطریشان صیقل میخورد و جلوه گر و تابناک می شود . قویتر و روشنتر و بیدارتر و زنده تر می شود ، حتی برای مؤمنان متوسط هم اتفاق می افتد .

ممکن است نیمه شبی مؤمنی مشغول مناجات و راز و نیاز با خدا باشد و خودش و جهان را فراموش کند . دلش آنچنان با خدا آشنا می شود و با او انس میگیرد که توجهش از همه چیز قطع می شود این همان علم حضوری فطری است که در اینجا پرده اش کنار افتاده و نورش ظاهر و فعال و زنده شده است .

از این بالاتر معرفتهای حضوری و شهودی است که برای مؤمنان کامل و اولیاء خدا حاصل می شود آنجا که امیر المؤمنین (ع) میفرماید: (ما کنت اعبد ربا لم اراه) .

و آنجا که امام حسین علیه السلام می فرماید (ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک... ان تتعرف الی فی کل شیء حتی لا اجهلک فی شیء) از دعای عرفه ی حضرت سید شهداء سلام الله علیه که به خداوند عرض میکند : خدایا تو در همه چیز خودت را به من شناساندی یعنی به هر چه نگاه میکنم تو را در آنجا می بینم . (وانت الظاهر لکل شیء) تویی که بر هر چیزی هویدایی . مگر غیر تو ظهوری دارد که تو را روشن کند .

کسانی که می خواهند تو را با دیگران بشناسند پنداشته اند که دیگران نوری و ظهوری دارند که تو نداری و در پرتو نور دیگران باید تو را بشناسند . چه توهم باطلی ، مگر نوری هست که از تو نباشد .

این معرفتی ست که برای اولیاء خدا پیدا می شود؛ میگوید هیچ وقت از دل من غایب نبودی که تو را جستجو کنم ، مجهول نبودی که دنبال شناخت بروم . جز تو چیزی ظاهر نیست مگر آن چه تو او را ظاهر کرده باشی ؛

این معرفت خاص آن کسانیست که قدم در وادی توحید نهاده اند و دل به عشق او سپرده اند (وانت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتی لم یحبو سواک) تو آن کسی که اغیار و بیگانگان را از دلهای دوستانت زدودی تا در دل آنها جز تو کسی باقی نماند .

این معرفت معرفتی ست مخصوص اولیاء و مؤمنان کامل، چنین کسانی هستند که میتوانند ذات خدا را در حد دایره وجودی خودشان بشناسند. یعنی وقتی خودشان را پرتوی از ذات الهی یافتند به همان اندازه ظرفیت؛ پرتو آن ذات را می یابند.

به عنوان یک تشبیه معقول به محسوس برای تقریب به ذهن (والله المثل الاعلی) ^{۱۹۹} فرض کنید که یک عمود نور از یک منبع مولد نور میتابد این عمود تا منبع مولدش یک خط است (در اینجا به اینکه حقیقت نور چیست ؟ یا موج است یا ذره یا چیز دیگر ، کاری نداریم).

این خطی ست که متصل است به این چراغ اگر خود را بیابد یعنی شعور داشته باشد و از خودش آگاه باشد چه را می یابد؟

می یابد که خطی ست متصل به یک مبدأ نور دهنده یعنی یافتن خودش همان است و یافتن ارتباط و اتصالش با منبع نور همان .

اگر خودش را بیابد اتصالش هم به آن نقطه ای که از آن صادر می شود می یابد . پس ذات آن شیئی را می یابد اما به اندازه ای که خودش با آن شیئی مربوط

است . پس به این صورت هم میتوان به آن کسانی که میگویند ذات خدا قابل شناختن است ، با آن کسانی که میگویند ذات خدا قابل شناختن نیست آشتی داد .

چه گونه آشتی بدهیم ؟

میگوییم اگر منظور از شناخت ذات یعنی شناختی که احاطه بر ذات پیدا کند چنین چیزی برای غیر خدا محال است . ذات خدا نامتناهی ست کدام موجود میتواند احاطه بر ذات نا متناهی الهی پیدا کند ؟ این گونه شناخت محال است نه تنها برای من و شما بلکه برای شریفترین مخلوقات خدا هم محال است .

برای ذات مقدس حضرت محمد (ص) و وجود مقدس ولی عصر (عجل الله فرجه الشریف) هم آن معرفت احاطه کننده محال است . چون آنها وجودشان محدود است و مخلوقند و نمی توانند احاطه بر ذات نا محدود الهی پیدا کنند .

اما اگر منظور از معرفت ذات این باشد که بعضی از انسانها میتوانند به مقامی برسند که رابطه وجودی خودشان را با خدا ببابند ، یعنی اگر انسان به این مقام رسید که وجود خودش را شعاعی از وجود خدا یافت (بر حسب تمثیل ناقص و برای تقریب به ذهن) در اینجا علم حضوری به خدا دارد چون ارتباط با ذات خدا است اما چگونه رابطه ای ؟

ما رابطه ها را از قبیل روابط مادی می پنداریم خیال میکنیم که اگر وجود ما با کسی ارتباط داشته باشد ارتباطی است از نوع جسم با جسم ، این محال است .

فلاسفه بزرگ اسلامی فرموده اند وجودهای اشیاء عین ربط است ؛ نه این که چیزی است که دارای ربط است خود عین ارتباط است . بهر حال وقتی انسان چنین حالی را در خود بباید که دلش پیوسته با خدا باشد ، در همان نقطه پیوستگی (البته تعبیر نقطه غلطی ست اما لفظ دیگر نداریم) ؛ به همان اندازه ارتباط خود را با خدا می یابد اما در یک جلوه ی بسیار محدود که همان وجود خودش است .

اما اینکه بخواهد احاطه بر ذات الهی پیدا کند ، حاشا که موجود امکانی و مخلوقی بتواند چنین معرفتی به ذات خدا پیدا کند.

معرفت به کنه ذات الهی ابداً ممکن نیست؛ اما اگر منظور از معرفت ذات معرفتی است که از راه دل و با شهود قلبی برای اولیاء خدا و عارفان حقیقی حاصل میشود؛ اما معرفتی محدود و در شعاع ارتباط وجودی خود عارف ، آری در این حد ممکن است

اما اگر یک چیزی را غائبانه بخواهیم بشناسیم اول باید صفاتش را به صورت مفاهیم کلی بشناسیم . پس اگر معرفتی حضوری نسبت به خدای متعال ممکن باشد (که هست) فقط از راه دل حاصل میشود .^{۲۰۰}

سیر آفاقی و انفسی در قرآن

همانطور که اشاره شد راههای بسیاری برای رسیدن به معرفت الله بیان شده است ؛ اما قرآن به دو راه آسان و نزدیک اشاره می کند و برای کسانی که به مرض شبهات گرفتار نشده باشند همین دو راه بهترین و آسان ترین راه برای رسیدن به معرفت الله است.

و برای همه مردم با توجه و تدبیر در آیات الهی مفید و راهگشا است. که با تأمل و دقت در آیات آفاق و انفسی انسان به این درک برسد ، یعنی باور کند که در سراسر عالم هستی «نظم و هدف و نقشه» وجود دارد که نشانی از توحید ،

^{۲۰۰} معارف قرآن/ همان ، خلاصه ای از صفحات ۸۸ تا ۹۶

و پروردگاری با اسماء و صفات حسنی دارد که از اعماق وجود خود اعتراف کند «انه لا اله الا هو»

لذا بهترین راهی که می تواند ما را به زودی به این مبدأ بزرگ جهان هستی نزدیک سازد دو راه است : راهی از درون (نزدیک ترین راه) ، و راهی از برون (آسان ترین راه) ، که در قسمت اول سری به اعماق وجود خود می زنیم و ندای توحید را از درون جان خود می شنویم. و نیز در عالم پهناور آفرینش به گردش می پردازیم و نشانه های خدا را در پیشانی تمام موجودات و در دل هر ذره ای مشاهده می کنیم .

قرآن در سوره فصلت به آیات آفاقی و انفسی اشاره دارد آن جا که می فرماید:

سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ۗ
أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾
أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ ۗ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ ۚ ﴿٥٤﴾

(به زودی نشانه های خود را در کرانه های جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است . آیا بس نیست که پروردگارت [با ارائه کردن حقایق تکوینی و دلایل طبیعی] بر همه چیز گواه است [که تنها او آفریننده و بی نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست .] آگاه باش ! آنان به لقاء پروردگارشان در تردیدند [و آگاه باش ! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی نهایتش] احاطه دارد] .

"من عرفه نفسه لقد عرفه ربه"

۲۰۱ سوره فصلت آیات ۵۳ و ۵۴

این آیه اشاره به سه راه دارد:

۱- «آسان ترین راه» راهی از برون آیات آفاقی و انفسی (از معلول به علت) .

۲- (نزدیک ترین راه « راهی از درون (فطرت).

۳- برهان صدیقین "

توجه و تأمل در موجودات

اولین راه برای خدا شناسی راهی از بیرون و آیات آفاقی است . برای پدید آمدن و باقی ماندن هر موجودی باید یک سلسله قوانین و شرائط خاص دست به دست هم بدهند. و در غیر این شرائط خاص رشد موجودات ممکن نیست.

با تأمل و تدبیر می یابیم که هر موجودی اثری مخصوص به خود دارد یعنی آن اثر خاص ذاتی است و از آن جدا نمی شود. تمام اعضاء موجودات زنده با یک دیگر همکاری دارند ، و نیز تمام موجودات مختلف جهان نیز هماهنگی مخصوصی با هم دارند.

تکامل انسان با تعلیم و تربیت

لذا رشد و تکامل انسان همراه با تربیت و تزکیه است به طوری که تعلیم مقدمه تزکیه ، و تزکیه مقدم بر تعلیم باشد ؛ زیرا هدف از خلقت این است که انسان به آن معرفت الهی برسد. پس همانطور که بیان شد ، شناخت مبدأ و معاد و شناخت اسماء الله لازم است که انسان بتواند متخلق به اخلاق الهی گردد، و با تربیت و تزکیه نفس به کسب معارف الهی نائل شود .

تأملی دیگر در سیر آفاقی و انفسی

سیر آفاقی

سیر آفاقی بر اساس تعلیم و تعلم و علم حصولی بوده و آسان و همگانی است مانند پی بردن به چشمه و آب از طریق چمن و باغ که به نمونه‌های فراوانی در قرآن اشاره شده.

توضیح بیشتر آیه: «آفاق» به معنای نواحی و «شہید» به معنای شاهد یا مشهود است. مراد از آیات آفاقی و بیرونی، حوادثی است که قرآن خبر داده که بهزودی واقع می‌شود؛ مانند: وعده نصرت و غلبه کلی دین و انتقام از مشرکین قریش و قتل آنان در جنگ بدر و غیر آن که همه آنها همانطور که قرآن خبر داده بود محقق شد.

آیات انفسی

آیات انفسی دلایل درونی در وجود انسان است که به حقانیت قرآن و عظمت و ربوبیت خدای متعال شهادت می‌دهد. چون هیچ موجودی نیست جز آنکه محتاج به خدا و وابسته به اوست. و خدا قائم بر آن و قاهر و مافوق آن است.

پس خداوند برای هر چیزی در ذاتش مشهود و معلوم است، هر چند که بعضی از انسانهای ظلم و جهول او را شناسند یا نادیده بگیرند.

اما سیر انفسی: مقصود از آن یکی از راه‌های بزرگ معرفت توحید، یعنی مشاهده درون خویش است. آیات انفسی نشانه‌های موجود در گوهر ذات شخص و روح است. در حالی که آیات آفاقی نشانه‌های بیرون از انسان از قبیل نشانه‌های زمینی، آسمانی و مانند آن و نیز نشانه‌هایی در بدن انسان است.

فرق معرفت آفاقی و انفسی

در حقیقت بین تفسیر آفاقی و انفسی قرآن کریم، فرقی میان دانائی و دارائی است. در تفسیر آفاقی، انسان به مفهوم آیات قرآن کریم دانائی می‌یابد، در حالی که در تفسیر انفسی، معنای عینی و حقیقی آیات قرآن کریم را می‌چشد و دارا می‌شود.

چه بسا انسان در دایره تفسیر آفاقی، خوب سخنوری و اصطلاح‌پردازی کند، و به درستی برهان و استدلال اقامه کند، اما شمه‌ای از دریای بی‌کران تفسیر انفسی قرآن کریم نچشیده باشد، و از حقیقت وحی و انزال قرآن کریم، ذره‌ای را ادراک نکرده باشد. به تعبیر دیگر فرق میان تفسیر آفاقی و تفسیر انفسی، همان فرق میان علم حصولی و علم شهودی است.^{۲۰۲}

در آموزه‌های تربیتی قرآن وقایع بی‌نظیری چون بیداری فطرت انسان در گرفتاری‌ها، ایمان سحره فرعون، یقین و اطمینان حضرت ابراهیم(ع) و نمونه‌های دیگری بیان شده که بیانگر سیر انفسی و معنوی، و حاکی از اندیشیدن در اعماق وجودی و فطرت خداجوی بشر است.

در این سیر، برخلاف سیر و سلوک عارفانه، حجاب‌های ظاهری و باطنی سریع از بین رفته و اثر کشف حقیقت در آدمی آشکار می‌گردد، و اثربخشی آن به مراتب دینی انسان‌ها وابسته است. و آثار عملی آن نقش تربیتی ارزشمندی در هدایت و سعادت آدمی دارد.

^{۲۰۲} * منابع: تفسیر المیزان، شرح انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، کتاب حفظ موضوعی قرآن

سیر انفسی سیری روحانیست

انسان با کشف آیات انفسی در درون خود و سفر به اعماق وجودی خویش، با شناخت خود به خدانشناسی راه می‌یابد؛ از این رو، هر چه معرفت نفس نیکوتر و بهتر شود، معرفت حق و خدانشناسی نیز نیکوتر و بهتر می‌شود.

یکی از نشانه‌هایی که خداوند برای کشف حق و حقیقت قرار داده، آیت و نشانه انفسی است که در باطن وجود بشر به ودیعه نهاده شده و هرگاه متوجه آن شود، با حقانیت حق آشنا و دیده دل و جانش بینا و قلبش بیدار می‌شود.

این سفر انفسی یک سیر روحانی و برخاسته از فطرت خداجوی عموم انسان‌هاست و برخلاف سیر و سلوک مختص عارفان و سالکان نبوده، ایصال الی المطلوبی است که طی مراحل آن سریع و آنی به وقوع می‌پیوندد. اما به راستی سیر انفسی چیست و در قرآن چگونه ترسیم شده است؟

در قرآن ضمن آنکه به مسئله سیر انفسی توجه ویژه شده است و ضرورت و اهمیت آن در برخی آیات منعکس گردیده، به جهاد نفس و نقش آن در سیر انفسی توجه شده و مصادیق مختلفی از آن در سیره و روش انبیا و اولیای الهی آمده است.

بررسی آیات مذکور ابعاد سیر انفسی در قرآن را نشان داده و می‌تواند به‌عنوان الگوی شایسته فراروی کسانی باشد که خواهان ره توشه مطمئن و وحیانی جهت سلوک معنوی هستند.

روش ما در این بحث بررسی آیات و روایات خدانشناسی و خودشناسی، با توجه و تدبیر در قرآن است.

ندایی از درون

عشق به خدا همیشه در جان ما بوده و خواهد بود و ایمان به خدا شعله‌ء جاویدانی است که قلب و روح را گرم می‌سازد. لذا برای شناسایی خدا ما مجبور نیستیم راه

هاي طولاني به پيمائيم بلکه اگر سري به اعماق وجود خودمان بزنيم هميشه صدای توحيد و خداپرستی را از درون جان خود می شنويم مخصوصاً در سختيها ، مشکلات و گرفتاريها، اين ندای توحيدی رساتر و قوی تر ميشود ، و ما بی اختيار بباد خدا می افويم و از قدرت بی پايان و لطف و محبت او ياری می جوييم و نام اين ندای درونی «فطرت» است .

لذا «خدا پرستی، از اعماق روح و فطرت انسان سرچشمه گرفته» .

قران مجيد مي گويد: «ونحن اقرب اليه من حبل الوريد».^{۲۰۳} انهايی که به زبان خدا را انکار مي کنند، در اعماق روحشان ايمان به خدا وجود دارد لکن پيرويها و موفقيتها مخصوصاً براي افراد کم ظرفيت ، ايجاد غرور مي کند و همين غرور سر چشمه فراموشي مي شود ولی در تند باد مشکلات فطرت توحيد و خدا شناسي آشکار می گردد .

قران مجيد در باره فرعون مي گويد:

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعُرْقُ قَالَ أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^{۲۰۴}

و بني اسرائيل را از دريا گذرانديم ، پس فرعون و لشكريانش آنان را از روي ستم و تجاوز دنبال کردند تا هنگامي که بلاي غرق شدن ، او را فروگرفت . گفت : ايمان آوردم که هيچ معبودي جز همان که بني اسرائيل به او ايمان آوردند ، نيست و من از تسليم شدگان [در برابر فرمان هاي حق] هستم .

^{۲۰۳} سوره ق آيه ۱۶ .

^{۲۰۴} سوره يونس آيه ۹۰ .

جایگاه و اهمیت سیر انفسی در قرآن

اهمیت سفر انفسی در قرآن با استفهام بیان شده است:

«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ.»^{۲۰۰}

و در زمین برای اهل یقین نشانه‌هاست و در درون شما [نیز آیات و نشانه‌های توحید باوری و حق باوری است] پس آیا نمی‌نگرید؟ نشانه‌های یکتایی و یگانگی خداوند هم در مجموعه هستی است به شکل عام، و هم در وجود انسان به شکل خاص است. هر دگرگونی در جسم و روح انسان، قابل توجه و تأمل است.

آدمی به خالق هستی رهنمون می‌شود که چگونه خلقت را منظم و به دور از هرگونه خطا و اشتباه، حکیمانه تدبیر می‌کند. این نشانه‌های باطنی در نفس انسان‌ها دلالت دارد: «بر کمال و قدرت صانع که هیچ آیتی نیست جز اینکه در انسان نظیر آن است.»^{۲۰۱}

نظری به سوی خود کن که تو جان دلربایی

مفکن به خاک خود را که تو از بلند جایی

تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی؟

چو دُر از صدف برون آ که تو بس گران‌بهای

همین امر همیشه انسان را به حق و حقیقت رهنمون می‌سازد. استفهام در آیه یاد شده به معنای امر است؛ یعنی به نظر عبرت درنگرید و علامت کمال صنع را در ذات خود مشاهده کنید؛ چرا که در عالم هیچ نباشد الا که نمونه‌ای از آن در نهاد شما بُود.

^{۲۰۰} ذاریات آیات ۲۰ و ۲۱.

^{۲۰۱} (واعظ کاشفی، ۱۳۱۷: ۴ / ۲۰۷؛ کاشانی، ۱۳۴۴: ۹ / ۳۸).

پس نظر کنید به چشم حقیقت، و تأمل نمایید در آثار قدرت و بدایع آفاق و انفس تا به وسیله آن عالم شوید، و نیز به وجود صانع عالم و وحدت و علم و قدرت و حکمت و رحمت خالق بنی آدم؛ چه هر که این آیت‌ها را به دیده بصیرت مشاهده کند، هر آینه معرفت یابد. و آن که کور دل شود از مشاهده آثار حق و حقانیت، هر آینه گمراه و عاقبت به نکال و عذاب گرفتار گردد.^{۲۰۷}

همچنین استفهام در آیه پیش گفته «تعبیر لطیفی است»؛

یعنی این آیات الهی در گرداگرد شما در درون جان شما، در سراسر پیکر شما، گسترده است. اگر اندکی چشم باز کنید می‌بینید و روح شما از درک عظمتش سیراب می‌گردد»^{۲۰۸} و همزه استفهام «در مقام سرزنش به انسان است که با آنکه در خود شما آیات و نشانه‌های قدرت الهی هویدا است، بلکه هر چه در عالم کبیر و مجموعه جهان پهناور موجود است نمونه‌ای از آن در وجود انسانی مندرج گردید»^{۲۰۹}

انسان گنجینه اسرار الهی

در میان موجودات فقط وجود انسان است که مجموعه عالم وجود گشته و گنجینه اسرار الهی و نماینده صفات ربوبی گردیده؛ گاهی به نیروی شاه‌باز قدسی، روح ملکوتی در فضای غیرممتاهی عالم امکانی پرواز می‌نماید، و گاهی مجذوب طبیعت گردیده و در قعر گودال مادیات و طبیعیات فرو می‌رود.

با این نمایندگی چگونه چشم دل خود را کور گردانیده‌اند. و نگاه نمی‌کنید تا آن خدای خود را بشناسید».^{۲۱۰}

^{۲۰۷} (عبدالعظیمی، ۱۳۶۶: ۱۲ / ۶۱)

^{۲۰۸} (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۸: ۲۲ / ۳۳۲)

^{۲۰۹} گروه دیدگاه / حوزه دین پژوهی ۱۳۹۲/۰۴/۲۴ :: ۰۵:۰۰

^{۲۱۰} (مجتهد امین، ۱۳۶۱: ۶ / ۳۱۱)

بنابراین، سفر انفسی «سفر به وسیله حرکت درونی است از پایین‌ترین مراتب تا ملکوت آسمان‌ها، و برترین سفرهاست».^{۲۱۱}

«سفر دل است در ملکوت آسمان و زمین و عجایب صنع ایزد - تعالی - و منازل راه دین و سفر مردان [الهی]» این است که به تن در خانه نشسته باشند و در بهشتی که پهنای وی هفت آسمان و زمین است، جولان می‌کنند؛ چه، عالم‌های ملکوت، بهشت عارفان است.

آن بهشتی که منع و قطع را به وی راه نیست و حق تعالی بدین سفر دعوت می‌کند، بدین آیت که می‌گوید: «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»^{۲۱۲} (آیا نمی‌نگرند در ملکوت آسمان‌ها و زمین و مخلوقات خدا).

برخی دیگر از آیات قرآن کریم، خداوند متعال درباره برخی امور به اندیشیدن سفارش کرده است.^{۲۱۳} یکی از این موارد، اندیشیدن انسان‌ها در درون و باطن خودشان است:

«أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»^{۲۱۴}. (آیا در درون خود اندیشه و تفکر نمی‌کنند؟ خداوند، آسمان و زمین و هر آنچه را که میان آنهاست، جز به حق و حقیقت تا زمان معینی نیافریده است و [با این حال] بسیاری از مردم لقای پروردگارش را سخت انکار می‌کنند.

در این آیه، تفکر در باطن و درون انسان، آغازگر سفر انفسی و مقدم بر سفر آفاقی بیان شده و با نکوهش معاندان و کافران درصدد ارشاد اهل حق و یقین است. به‌دلیل اهمیت مسئله، آیات انفسی و باطنی، در قرآن کریم به صورت

^{۲۱۱} (فیض کاشانی، بی‌تا: ۴ / ۳۹)

^{۲۱۲} (فیض کاشانی، بی‌تا: ۴ / ۳۹)

^{۲۱۳} (سیا / ۴۶؛ بقره / ۲۱۹ و ۲۶۶؛ انعام / ۵۰؛ روم / ۸)

^{۲۱۴} روم آیه ۸.

استفهام مطرح شده است. بیان استفهام گونه برای توجه به آیات انفسی و تفکر در آن ، و سفر به اعماق وجودی ، برای آشنا شدن به «لطافت صنعت و بدایع حکمت آفرینش» است.^{۲۱۰}

فصل دوم أسماء الله در قرآن

آنچه در قرآن که کلام الله و کتاب الهی است تفحص شده قریب صد و پنجاه اسم آمده است اما آن چه در روایات آمده مختلف است، ۹۹، و تا هزار اسم هم در دعای جوشن بیان شده. مسئله اسماء خیلی حرف دارد مثلا اسماء ذات هفت اسم اند، و اسماء صفات و اسماء فعل زیاد هستند، و از مجموع روایات چنین بر می آید که خداوند نامتناهی است و تجلیات و ظهورات اسماء و صفات و افعالش هم نامحدودند. آنچه متعین از اسماء الله شده دلیل بر انحصار ندارد .

مبحث اسماء الله هم شیرین است و هم در معرفت خدا و توحید بسیار مؤثر است زیرا اگر انسان خدا را با اسماء و صفات شناخت، ارتباط و انس او با خدا بیشتر میشود ، معرفت اسماء الله از غامض ترین علوم است.

اسماء خداوند یا جلالی هستند یا جمالی، و بعضی اسماء جزء ارکان هستند . اسماء حسنی همه اسم اعظم می باشند و راه یابی به کنه و حقایق و ظهورات، که مربوط به ذات و وصف و افعال او می باشند دلیل کاملی بر این است که هیچ حد و حصری وجود ندارد ، و دریای بیکران اسماء در تمام عوالم وجود

^{۲۱۰} (طبرسی، ۱۴۱۵: ۱۹ / ۵)

نامحدود است . آنچه از اسماء حسنی الهی از پرده غیب الغیوب بر صفحه کتابها و السنه اهل توحید و عموم خلق نوشته و جاری شده است نموداری از خزائن نامتناهی حق تعالی است .

و نیز بیان شد که دو هدف اساسی را قرآن بیان میکند یکی مبدأ نظام امکان است (یعنی مبدأ عالم ، مبدأ خلق ، خالق عالم و آدم) و ربط بین این دو، ما با عالم یک رابطه داریم و با خدای این عالم هم یک رابطه داریم و نیز تمام موجودات که خداوند آنها را خلق کرده باهم رابطه دارند حتی اگر خودشان ندانند.

فرق دعا با مناجات

پس از قرآن اهل بیت(ع) در روایات به ویژه در دعاها به اسماء الهی اهتمام فراوان داده اند. چون در روایات ائمه(ع) بطور معمول با مردم عادی کوچه و بازار سخن می گفتند، بنابراین در حد فهم و در درک آنان صحبت می کردند، اما در دعاها مخاطب آنان خدا بوده است. از این رو در دعا جوهر وجودی خویش را ارائه می کردند.

بنابراین، لبّ معارف ناب و اوج حقایق توحیدی در دعاها یافت می شود. (اما متأسفانه کمتر به بیان و تفسیر آنها پرداخته شده است). دعایی یافت نمی شود که یادی از اسماء الله در آن نباشد. به ویژه «جوشن کبیر» که سراسر اسماء الله است و هزار اسم خداوند در آن ذکر شده است.

اقسام صفات خداوند

صفات خدا از جهات مختلفی به انواع و اقسامی تقسیم می شود که به برخی از آنها بطور خلاصه اشاره می شود. صفات الهی را می توان از جهتی به دو قسم تقسیم نمود :

۱- «صفات ثبوتی»: آن دسته از صفاتی هستند که بیانگر کمالات خدا است و جنبه ثبوتی و وجودی دارد که نبود آنها يك نوع نقص محسوب می گردد مانند «علم ، قدرت ، حیات» و... این نوع صفات ، با واقعیت ثبوتی و کمالاتی خود، مایه جمال و زیبایی موصوف می شوند و هر نوع نقص و کاستی را از موصوف طرد می کنند ، به این صفات ، صفات جمالیه نیز نامیده می شوند.

این صفات ثبوتی هم بر دو قسم است : ۱ - صفات ذات ۲ - صفات فعل .

«صفات ذات»: صفات ذات را به آن جهت به این نام نامیده اند که در انتزاع و حمل این صفات بر ذات خداوند، فقط ملاحظه ذات کفایت می کند ، مثل "علم ، قدرت ، حیات".

«صفات فعل»: صفات فعلی خدا ان دسته از صفاتی است که از ارتباط خاص الهی با مخلوقات انتزاع می شود . و حمل آنها بر ذات او به ملاحظه غیر (مخلوق) نیاز است، مثل "رازقیت ، و خالقیت" و... که از وابستگی وجودی مخلوقات به ذات الهی انتزاع می شود.

۲ - «صفات سلبيه»: و آن عبارت است از صفاتي كه خداوند سزاوار توصيف به آن صفات نيست و ذات او از اين صفات بري است. مثل : جهل

فضيلت أسماء و صفات

خواننده ايم كه اسماء الله فضائل زيادي دارد و هر كس اسماء الله را بشمارد جايگاه او بهشت است. در قرآن صد و پنجاه اسم خداوند بيان شده اما در روايات مختلف است در بعضي از روايت ۹۹ اسم، و در بعضي ديگر ۳۶۰ اسم و تا هزار اسم و چهار هزار اسم نيز براي خدا بيان شده كه از مجموع روايات برمي آيد كه خداوند نامتناهي است و تجليات و ظهورات اسماء و صفات و افعال او هم نامحدود هستند.

موضوع اسماء موضوع عميقي است و معرفت به اسماء الله از مهمترين و غامض ترين علوم است و درك آن آسان نيست. اما براي شناخت خداوند و معبود حقيقي ضرورت دارد. و البته خيلي شيرين و ارام بخش .

و چون ما نميتوانيم به ذات خداوند معرفت پيدا كنيم آنچه كه مورد معرفت ماست اسماء و صفات الهی است يعنی بوسيله اسماء ميتوانيم خدا را بشناسيم بهر حال اسماء ظهور و تجلی ذات خداوند هستند، و چون تجلی ذات خداوند لامتناهی است ، اسماء و صفات نيز نامتناهی هستند.

چنانچه افعال خداوند نيز لا متناهي‌ند. بنابر اين تجلی و ظهور اسماء و صفات ذات خداوند نامحدود است.

شناخت حق بوسیله اسماء و صفات

عالم : علامت، و راهنمایی به سوی پرورگار و رب العالمین است، سراسر عالم نشانه ها و آیات الهی هستند که به خدا و خالق کون راهنمایی می کنند. ظهور تمام اسماء الله، در عالم هستی جلوه گری می کنند یعنی همه چیز ظهور و جلوه اوست. اما از بین ظهور اول تا مراحل نازل آن که ما می بینیم حجاب است .

(یعنی برای دیدن جلوه حق باید علاوه بر کسب معرفت حجابهای درون را نیز رفع کرد).

برای روشن شدن معنی (وكمال الاخلاص نفی الصفات عنه) به مثالی اشاره می شود. بعنوان مثال : اگر به صفات خود توجه کنی در می یابی که تو در حالی که قادر و شنونده و بوینده و ... دارای صفات گوناگون هستی ولی در عین حال خودت یک وجود بیش نیستی.

پس هیچیک از این صفات تو بیرون از خودت نیست ، این همان یگانگی صفات شما در ذات شما است ، حال اگر به خودت باز گردی، مشاهده می کنی که خودت هستی ، و جز تو چیزی نیست.

و چون هیچ خیالی و هیچ تصویری نمی تواند به ذات خداوند برسد (ما عرفناک حق معرفتک) ما عرفناک این معرفت ذات است. همه عالم مظهر اسماء الله هستند، و خداوند احد است. و تمام موجودات یا مظهر اسماء ذاتی الله هستند ، یا صفاتی، و یا افعالی.

(یحذركم الله نفسه) شناخت ذات خداوند مافوق عقل بشری است، انسان هر آنچه را که بخواهد درک کند یا با حس است که (خداوند با حس دیده نمی شود) ، یا با خیال که (خیال مخلوق خداوند است)، و یا با عقل (عقل و روح نیز از مخلوقات خداوند هستند) پس خداوند ما فوق آن است که ما تصور می کنیم . بنابراین ما هیچ وسیله برای شناخت ذات حق نداریم.

ازلیت، ابدیت و سرمدیت

بدان: ازلیت، ابدیت ، سرمدیت، قدیم بودن و باقی بودن، از صفات ثبوتیه ذاتیه شمرده شده است و منظور این است که ذات خداوند ، مسبوق به عدم نیست. بنابراین قدیم ازلی است و چون هرگز عدم پذیر نیست، لذا ابدی و باقی است و با توجه به اجتماع این دو ویژگی می گویند: خداوند سرمدی است .

تجلی اسماء الله در قرآن^{۲۱۶}

بحث اسماء هم به خودی خود مفید و راهگشا است و هم زیر مباحث ولایت و امام شناسی است و نیز اسماء الهی در شمار گسترده ترین مباحث عرفان است. آشنایی با اسماء در عرفان و امام شناسی ضروری و غیر قابل اجتناب است. در مهدویت پژوهی نیز نقش کلیدی و برجسته ایفا می کند.

با مراجعه به قرآن در می یابیم که در بسیاری از آیات و به ویژه در اواخر آیات، یک یا چند نام خداوند ذکر شده است، مانند:

^{۲۱۶} این قسمت از کتاب موعود عرفان (اسماء الله) ص ۱۵۱ تا

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»^{۲۱۷}

«هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ»^{۲۱۸}

«أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^{۲۱۹}

«سَمِيعٌ بَصِيرٌ»^{۲۲۰}

«وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ»^{۲۲۱}

«و ان الله هو الحق المبين»^{۲۲۲} قرآن حدود شش هزار بار از اسامی خداوند سخن گفته است.

علامه طباطبایی در میزان می فرماید: «اولین کتاب آسمانی که باب اسماء الله را به روی اهلش باز کرد و این سفره را گسترانید، قرآن است، کتب آسمانی پیش از قرآن (تورات، انجیل، زبور، صحف) بحثی از اسماء الله نداشتند».

هر موجودی مظهر اسم الله است

دنیا با اسماء الله اداره میشوند و بیان کردیم که قرآن هدی للناس است قرآن هدایت برای همه مردم است و یکی از اسماء الله هم «هادی» است و پیامبر(ص) نیز «هادی» است یعنی حضرت رسول(ص) و قرآن مظهر اسم «هادی» هستند. خداوند به پیغمبر خود راجع به قرآن می فرماید: «قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا

^{۲۱۷} سوره حمد آیه ۳

^{۲۱۸} سوره انعام آیه ۷۳

^{۲۱۹} سوره مائده آیه ۱۱۸

^{۲۲۰} سوره مجادله آیه ۱

^{۲۲۱} سوره مائده آیه ۱۰۱

^{۲۲۲} سوره نور آیه ۲۵

هُدًى وَشِفَاءً^{۲۲۳}» (بگو: این کتاب برای کسانی که ایمان آورده‌اند ، سراسر هدایت و درمان است).

در این آیه خداوند قرآن را هادی و شافی می داند البته برای کسانی که ایمان آورده باشند. پس دو تا از اسماء الله نیز هادی و شافی است یعنی قرآن مظهر دو اسم هادی و شافی می باشد. اما شافی حقیقی خود خدا است به وسیله قرآن ، و مثلاً شفا را در عسل قرار داده، که این زنبور کوچک مظهر کوچکی از آن اسم شافی خداوند است. و حتی دوا و دکتر نیز وسیله هستند.

هر موجودی ممکن است مظهر یک اسم یا چند اسم از اسماء الله باشد ، یعنی هر موجودی هر اندازه که قویتر و عظمت بیشتر داشته باشد مظهر اسماء بیشتر هست . لذا قرآن علاوه بر دو اسم هادی و شافی از تجلی اسماء دیگری مانند : مجید ، کریم و... برخوردار و به اشاره شده است.

تجلی نور الهی در عالم هستی

در سوره نور آیه ۳۵ می فرماید:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي رُجَاةٍ ...

خدا روشنگر آسمانها و زمین است (و او است که جهان را با نور فیزیکی ستارگان تابان ، و با نور معنوی وحی و هدایت و معرفت درخشان ، و با شواهد و آثار موجود در مخلوقات فروزان کرده است) . « اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

^{۲۲۳} سوره فصلت آیه ۴۴

« : این جمله را سه‌گونه می‌توان معنی کرد :

الف) خدا روشنگر هستی است . چرا که خداوند با پرتو لطف خود جهان را از نیستی به هستی آورده است و آن را پدیدار کرده است . هر يك از مخلوقات را در پرتو نور هدایت تکوینی و تشریحی و خرد خدادادی به راه و روش و کار و وظیفه خود آگاه و آشنا فرموده است . پیوسته هم جهان و جهانیان را در پرتو نور خود می‌پاید و مراقبت می‌نماید .

ب) خدا نور هستی است . مگر نه این است که . نور ، خود ظاهر و ظاهر کننده همه اشیاء است ؟ چون تجلیات خداوند نامحدود است « **الله نور السموات و الارض** » و گفتیم که اسماء و صفات و افعال خداوند نامحدودند . و اسماء یا جلالی هستند یا جمالی مثلاً بهشت تجلی اسم جمال خداوند است بهشت جز زیبایی نیست ، و جهنم تجلی اسم جلال خداوند است .

دانستی که بحث اسماء و صفات بسیار جالب و شیرین است قرآن می‌فرماید: «**له الاسماء الحسنی**» خداوند اسماء غیر حسنی ندارد همان جهنم که تجلی اسماء جلال خداوند است اما در درون آن جمال است هر جمالی در درون آن جلال است و هر جلالی در درون آن جمالی نهفته است . بهرحال اسماء جمال و جلال خداوند در تمام عالم تجلی کرده اند، و همان نور السموات والارض اسماء خداوند هستند که در عالم ظاهر هستند .

بنابراین بعضی از اسماء جزء امهات و ارکان هستند . اسماء حسنی همه اسم اعظم می‌باشند و راه یابی به آن حقایق و آن ظهورات مربوط به شناخت ذات اقدس اله است . و چون ذات خداوند را نمیتوان شناخت، همه معارف و عبادات

و علوم به اسماء الله بر می گردد، که هر انسانی به اندازه علم و معرفت و قابلیت خودش از چشمه اسماء و صفات جرحه ای می نوشد.

بهر حال دریای بیکران فیض اسماء الله در تمام عوالم وجود نامحدود هستند، و آنچه که از اسمای حسنی از پرده ی غیب الغیوب بر صفحه کتابها و زبان اهل توحید و عرفا نوشته شده، نمونه ای بسیار کم از آن خزائن لامتناهی حق تعالی است .

هر اندازه که انسان معرفت به خدا و اسماء و صفات الهی بیشتر داشته باشد، انس او با خدا افزون میگیرد، و به آرامش بیشتری می رسد، چون احساس میکند ، که کسی دارد که "قادر و علیم و حکیم و رحمن و رحیم و..." است و همه چیز بدست اوست.

فرق کلمه خدا با الله

لفظ «خدا» در فارسی ممکن است معادل کلمه «رب» باشد ولی «الله» جامع تمام اسماء خداوند است . بنابراین قرآن میخواهد مبدأ و موحد را معرفی کند و موحد آن انسانی است که عبد حقیقی باشد. و آن انسان کامل است . و انسان کامل مظهر اسم "الله" است .

انسان با توجه به معارف قران ، بدو بخش اساسی قران معرفت می یابد و خود را به حقیقت می رساند. یعنی معرفت به خالق عالم و کل عوالم وجود از جمله آدم ، که مقصود از عالم همه موجودات، و آدم که یکی از موجودات است.

و بداند که خالق عالم و همه موجودات خداوند است ، و آفریدگار یک ربطی بین عالم و آدم قرار داده است . یعنی ما که در دنیا زندگی میکنیم از نظام عالم جدا نیستیم، چون که انسان را عالم اصغر نام نهادند و با وجود او(انسان)، در عالم، عالم را عالم اکبر نامیدند.

قرآن مبدأ و معاد و جهان امکان، و راه بین این دو را با دو اسم از اسماء خود را بیان کرده (هو الاول و الاخر) این دو اسم از لحاظ لفظ آسان، اما در این دو اسم اسرار فراوانی نهفته است ، علوم ما فقط به این دنیا است آنهم بسیار محدود، اما خداوند عوالم زیادی را خلق کرده و پایین ترین و دنی ترین و نازلترین عوالم، این دنیا است، که عالم حس و عالم ملک می باشد.

فصل سوم

عوالم وجود

در عالم هستی غیر از عالم ملک و دنیا، عوالم دیگری وجود دارد مانند عالم ملکوت، جبروت، عالم لاهوت که هر کدام از این عوالم موجوداتی دارند، ولی انسان اشرف مخلوقات است . و از هر یک از این عوالم در وجود انسان آثاری وجودی نهفته است.

مثلا وجود مادی ما همان جسم ما است و خیال ما از عالم مثال است.

(جسم ما از این دیوار نمی تواند عبور کند و چیزهایی را که می ببیند محدود است، اما خیال ما میتواند به جاهای گوناگون برود.

لذا انسان مراتب مختلفی دارد (وخلقناکم اطوارا) عقل ما مرتبه ای بالاتر از خیال دارد. انسان اشرف مخلوقات است برای اینکه یک کون جامع است و بالاتر از عالم عقل "روح" است. خداوند تمام این ملک و ملکوت و غیب و شهادت را با دو اسم از اسماء (الظاهر و الباطن) بیان می کند. پس مطلب اسماء الله فقط الفاظ نیست .

راز تأکید بر شناخت اسماء الله

اکنون سؤال این است که راز تأکید فراوان قرآن و اهل بیت(ع) بر اسماء الله و شناخت و استفاده از آن چیست؟

یک سرّش این است که در قرآن و روایات به جدّ توصیه شده است که در ذات خدا تفکر و تأمل نکنید که جز حیرت و گمراهی ثمری ندارد. بنابراین، شناخت خدا، عبادت، سیر و سلوک، محبت به حق تعالی، توحید و ... همه مربوط به اسماء الله است، نه ذات. روشن است که دین بر توحید، معرفت، محبت و عبادت استوار است از این رو نقش اسماء برجسته تر از آن است که تصور شود.

سرّ دیگر : این که "اسماء الله خواص و اثری دارند" که اگر کسی با آن ها آشنا شود و از آن ها بهره بگیرد، به طور قطع راه کمال را بر خود هموار کرده است.

پس هدف تأملی در قرآن برای شناخت خدا و توحید و اسماء الله الحسنی، و شناخت موحد حقیقی است که موضوع مهم قرآن هم رسیدن به همین معارف است برای رسیدن به تکامل و لقاء الله.

در قران مي خوانيم : « هو الاول و الاخر » خداوند هم اول است و هم آخر. اول همان مبدأ آخر همان معاد است ، و قرآن راهنما است برای اینکه انسان سير الى الله کند. و ارتباط انسان با خدا، که تخلق به اخلاق الله نموده و سعادت دارين نصيبش شود .

ظهور حق تعالى برای بندگان

و خلاصه بيان اين كه : سه گونه ظهور حق تعالى برای شناخت بندگان مطرح است و سه گونه ظهور برای معرفت الله در آیات قرآن بيان شده :

۱- آفاقی

۲- انفسی

۳- ذاتی (برهان صدیقین) **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**

که در سوره فصلت آیه ۵۳ و ۵۴ باین معارف اشاره دارد و می فرماید:
سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

ما به آنان هرچه زودتر دلائل و نشانه‌هاي خود را در اقطار و نواحي (آسمانها و زمين ، که جهان کبير است) ؛ و در داخل و درون خودشان (که جهان صغیر است) ؛ به آنان نشان خواهيم داد تا براي ايشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است .

آيا تنها اين بسنده نيست که پروردگارت بر هر چيزي حاضر و گواه است ؟ (چه حضور و شهادتي از اين برتر و بالاتر که با خطّ تکوين، دلائل قدرت و

حکمت خود را بر روی همه ذرات کائنات و وجود موجودات نگاشته است ؟)

توضیحات : « الأفاق » : نواحی عالم و اقطار آسمانها و زمین . « أَنَّهُ » خداوند . « شَهِيدٌ » گواه و مطلع . حاضر و ناظر .

نگاهی دیگر بر «برهان صدیقین»

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ .

آگاه باشید که ایشان درباره ملاقات با پروردگارشان (برای حساب و کتاب) در شكّ و تردیدند (و رستاخیز را باور نمی‌دارند) . هان بدانید که خدا (علم و قدرتش) همه چیز را در بر گرفته است (و از هر چیزی آگاه و بر هر چیزی توانا است) .

توضیحات : « مَرِيَّةٍ » : شكّ و تردید (اولم یکفی بربک انه علی کل شیء شهید) این شناخت ذات است این را میگویند "برهان صدیقین" تمام حقایق در همین برهان است این برهان یعنی بالاترین دلیل خود خدا «الغیرک الظهور» آیا برای غیر خدا ظهوری است؟ اولیاء بجایی رسیده اند که خدا را با خدا می بینند .

آیات آفاقی: یعنی آنچه در عالم و در کون مشاهده می شود، همه آفاق، آیات و حکمت و تجلیات ذات حق هستند. اینها دلائل و نشانه هایی هستند که انسان با دیدن، و با چشم بصیرت از مخلوقات خدا به خدا می رسد، حتی در توجه و تدبّر در وجود خودت از مخلوقات به خدا رسیدن است .

وجود انسان مانند یک برزخ است که هم عالم ملک و هم ملکوت دارد. که انشاء الله هم با این دلیل و برهانهای حسی، و هم با توفیق خداوند، انسان میتواند پرواز کند که به حقیقت برسد و باور کند، ولی سلامت فکر و پاکی

قلب لازم است برای رسیدن به خدا شناسی و خدا باوری، زیرا که خدا باوری کار قلب است.

شناخت گنج پنهان

در حدیث قدسی خداوند متعال می فرماید:

كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا وَ احببْتُ انْ اَعْرَفَ فخلقتُ الخلقَ لِكِي اَعْرَفَ (من گنج پنهانی بودم دوست داشتم شناخته شوم ایجاد آفرینش کردم تا شناخته شوم.^{۲۲۴}

چون فرمود: «**احببتُ**» عرفا بر این عقیده اند که انگیزه آفرینش «**عشق و محبت**» بود، گنج صفات چون بتماشا نشست، کورباد چشمی که او را نبیند. «**عمیت عین لا تراک**»^{۲۲۵} بر تماشاخانه عالم کون انسان را برگزید «**إنَّ اللهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ**»^{۲۲۶} بر راستی که خداوند دین را برای شما برگزید.

و تاج کرامت بر سر او نهاد «**وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**»^{۲۲۷} «هر آینه آدم را گرامی داشتیم و کل اسماء خویش را در نهانخانه جان آدم به ودیعت نهاد: «**وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا**»^{۲۲۸} پس سزاوار است که انسان از این محبوب چشم برنگیرد و غافل نشود تا بدانجا که در این دار غرور با تماشای آن جمال، جهان را دارالسرور ببیند.

و انگیزه این طلب را خداوند بوسیله دو پیامبر و هادی، یکی در جان انسان قرار داد و دیگری را در بیرون از او. آنچه در جان انسان است، یکی تمنا و عشق او به اسماء الحسنی است، و دیگری عشق به کشف علل .

^{۲۲۴} کریم حقیقی در مقدمه کتاب راه می‌کده است این قسمت خلاصه ای از بیان استاد

^{۲۲۵} دعای عرفه امام حسین(ع)

^{۲۲۶} سوره بقره آیه ۱۳۲

^{۲۲۷} سوره اسری آیه ۷۰

^{۲۲۸} سوره بقره آیه ۳۱

دو صفت متضاد را مانند علم و جهل، راستی و دروغ، زشت و زیبا، بخل و کرم، را در نظر آورید، نیست انسانی در عالم که متمایل به صفات نیک نباشد و این مربوط به محیط و تربیت و هدایت تشریحی نیست، بلکه در فطرت انسان است که خداوند بسوی همان فطرتش می خواند.

در سوره روم آیه ۳۰ می فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ
الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

روي خود را خالصانه متوجه آئین (حقیقی خدا ، اسلام) کن . این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است . نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرایی به کفرگرایی ، و از دینداری به بی دینی ، و از راستروی به کجروی کشاند) . این است دین و آئین محکم و استوار ، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی دانند .

توضیحات : « أَقِمْ وَجْهَكَ » : روي خود را متوجه ساز . با خلوص و اهتمام هر چه بیشتر رو کن به عبادت و پرستش خدا . « حَنِيفاً » : حق گرایانه و مخلصانه یعنی خالصانه و مخلصانه رو کن ، یا رو به دین خالص و حقیقی کن . « فِطْرَةَ » : سرشت . آفرینش . خداپور و خداشناسی « لَا تَبْدِيلَ » : نباید تبدیل و تغییر داده شود .

« لِخَلْقِ اللَّهِ » : مراد از (خَلَقَ) فطرت و خلقت است . یعنی باید سلامت فطرت حفظ و از راه حقیقی خود منحرف نگردد و باز داشته نشود . « ذَلِكَ » : این چیز که فطرت خداشناسی است و در اعماق دل‌های انسانها نهفته است و به هنگام بلاهای سخت ، بیشتر از هر وقت دیگری بروز می کند . « الْقَيِّمُ » : استوار و پابرجا . راست و درست .

«اقم وجهک للدين حنیفاً فطرة الله التي فطر الناس علیها»^{۲۲۹} روی آور بسوی دین حق که آن فطرت الهی است که خداوند انسان را بر همان فطرت آفرید. زیرا هر انسانی در درون متمایل به صفات نیک است. این صفات همان اسماء حسنی هستند که فرمود: «لله اسماء الحسنی»^{۲۳۰}.

انگیزه دیگر: کاوش علت یابی است که از کودکی در ذات انسان است و بیشتر سئوالات کودکان را کشف علل در پر دارد و همه اختراعات و اکتشافات رهین همین تمنی ذاتی انسان است. ولی افسوس و صد افسوس بر آن انسانهایی که ذره را شکافتند و راه آسمانها را در پیش گرفتند، زمین شناسی و گیاه شناسی، خاک شناسی و کیهان شناس شدند اما در شناسایی خدا کوتاه آمدند.

و اگر توجه به آفرینش خویش می نمودند که خدایشان فرمود «افحسبتم انما خلقناکم عبثاً؟» آیا پنداشتید خداوند شما را به عبث و بیهوده آفریده؟

بلی انسان با زبانش دل جواب می دهد: «مالی لا اعبد الذی فطرنی و الیه ترجعون؟» چه شود مرا که بندگی نکنم |آنکه مرا آفرید و بسوی او بازگشت من است. طبعاً اینان بیدارانی هستند، که عمر خود را به غفلت نمی گذرانند و نه تنها با سالهای عمر در سفرند بلکه با دقایق و ساعات آن ره جویند.

با صدای عقربک می گفت عمر میروم بشنو صدای پای من

پس چرا در این گذرگاه کالایی برای حیات جاودانه توشه بر نگیریم که خداوند مَنان بما دستور داده اند: «تَزَوَّدْ ان خیر الزاد التقوی» (توشه بر گیرید که بهترین توشه از بازار حیات) تقوا است.

^{۲۲۹} سوره

^{۲۳۰} سوره

خریدار در این بازار "سالک" است که در گذرگاه زمان ، "سیر معنوی و کمال" را نیز دارد و چون این سیر بانجام رسید ، هم اوست که در دریای معرفت شناور است و او را عارف گویند.

گرچه همه با گذشت زمان می رویم، اما رشد انسان غافل بوته خاری است که هر روز از نوش او کاسته شده و به نیش آن افزوده شود. در حقیقت صیروره او حرکت از نطفه انسانی به کمال حیوانیت است . ولی سالک الی الله صیروره اش «سیر من الخلق الی الله هست».

که طی این سیر و نردبان کمال را مولوی چنین سروده:

از جمادی مُردم و نامی شدم

وز نما مُردم ز حیوان سر زدم

مُردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم کی ز مُردن کم شوم

جملهء دیگر بمیرم از بشر

تا بر آرم از ملائک بال و پر

و ز ملک هم بایدم قربان شوم

آنچه اندر وهم ناید آن شوم)

پس عدم گُردم عدم چون ارغنون

گویدم کائنا الیه راجعون^{۲۳۱}

^{۲۳۱} مولوی

و این سلوک نه سلوکی در عالم بیرون، که سلوکی از گذر گاه «نفس اماره» در درونست تا سالک خود را به مقام «نفس مطمئنه» برساند.

و معراج رسول(ص) نیز صیوره او بود نه در کهکشان فلکی، بل «در طی مقامات» و واپس زدن منازلی تا وصول به مقام: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»^{۲۳۲} تا آنکه فاصله او (و محمد) به اندازه دو کمان یا کمتر گردید.

توضیحات: «قَاب» : اندازه . مقدار . قدر . «قَابَ قَوْسَيْنِ» : مقدار طول دو کمان . در قدیم ادوات و ابزار اندازه‌گیری مسافت و فواصل کم عربها ، کمان ، نیزه ، ذراع ، و وَجَب بود. «أَدْنَىٰ» : نزدیکتر . کمتر . «مقام قاب قوسین او ادنی»^{۲۳۳}.

آری سالک را «جاذبه اسماء» به همرنگ شدن با آنها می‌کشاند و همین «صبغه الهی» است که او را قریب درگاه کند، و هر کس از شمیم عطرآگین این راه بوئی استشمام کرده و نصیبی برده و سخنانی گفته اند، همه از شمیم این گلزار است و این دسته‌گلی از کتب عرفان است. پس با عزمی راسخ برای رسیدن به معرفت الهی و شناخت اسماء و صفات الهی باید کوشید و این راه را پیمود .

و با توجه به کلام مولا علی(ع) که فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْإِبْدَانَ، فَابْتَغُوا لَهَا طُرَائِفَ الْحِكْمِ» (براستی که این دلها افسرده می‌شود، همچون بدنها، برای رفع افسردگی آنها کلام حکمت را بجوئید) و طبعاً مطالعه این گونه مطالب باعث حیات جدید برای دل‌های افسرده است.

این سخن آبی است از دریای عشق

تا جهان را آب بخشد، جسم‌ها را جان دهد^{۲۳۴}

^{۲۳۲} سوره نجم آیه ۹

^{۲۳۳} سوره نجم آیه

^{۲۳۴} خلاصه‌ی از مقدمه کتاب راه می‌کده از استاد کریم حقیقی.

و بهترین کلام از بهترین گوینده، همان کلام حق و قرآن مجید است که سراسر حکمت و معارف الهی است، و باید با توجه و تامل و تزکیه نفس در محضر قرآن قرار گرفت و از خدای متعال بخواهیم دل‌های ما را با معارف قرآن و اسماء و صفاتی که در قرآن خود را معرفی کرده است منور فرماید زیرا که :

«سعادت تنها در تخلق به اخلاق الله و وصال یار است و بهجت و سرور در لقای دوست و نهایت مطلوب، دیدار جمال ملکوتی محبوب می باشد».

چرا که هدف آفرینش، شناخت محبوب است همان خدائی که «له اسماء الحسنی»، و «یسبح له ما فی السموات و الارض» (تسبیح گو و ثنا گوی او هستند هرآنچه از موجودات که در آسمانها و زمین است). و دریافت کمال مطلوب، که همان لقاء پروردگار یکتا است که فرمود: «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» ای «لیعرفون».

چشمه معرفت را در جان خود جاری کنیم

پس بیائید در کسب معرفت محبوب بکوشیم و بدانیم جان ما به وسعت ملکوت آسمانها و زمین است. آنرا مهبط کلام خدا کنیم و نهران خانه دل را به اسماء و صفات یار زینت بخشیم. چون او عشق به ذات خویش را در فطرت ما نهاده است .

پس بکوشیم تا چشمه های معرفت حق در جانمان بجوش آید و درهای ملکوت اعلا برویمان گشوده شود. و قرین موهبت او شویم و از دریای فضل و کرمش سیراب گردیم.

و با امام علی (ع) زمزمه کنیم: «اللهم نور ظاهری بطاعتک، و باطنی بمحبتک، و قلبی بمشاهدتک، و روحی بمعرفتک، و سرّی باستقلال اءتصال حضرتک^{۲۳۰}» (پروردگارا: نورانی ساز ظاهر مرا به عبادت و فرمانبرداری

^{۲۳۰} از مناجات حضرت علی (ع)

خود، باطنم را به عشق و محبت خویش ، و قلبم را به مشاهده خود ، و جانم را به معرفت ، و باطن و نهانم را به پیوند منحصر به ذات خودت .

شناخت أسماء استعداد می طلبد

لزوم ایجاد استعداد برای شناخت اسماء و صفات خداوند ، در تعقیب نماز عشاء دعا میکنیم (اللهم انه لیس علم به موضع رزقی ...) خدایا من بموضع رزقم آگاه نیستم خدایا علم آن نزد تو است ، خدایا آن اسباب را برای من سهل و آسان بفرما.

ولی انسان باید برای بدست آوردن رزق سعی و کوشش هم بکند، و رزق فقط غذا و امور مادی نیست بلکه معرفت خدا هم رزق است ، و رزقی معنوی و حکمت است که خیر کثیر نامیده شده . ولی این موهبت الهی به هر کسی داده نمی شود. و این استعداد و توفیق را علاوه بر سعی و کوشش ، باید با تضرع از خدا خواست.

و اگر همه انسان ها خدا را می شناختند دیگر مشرک و کافری نبود ، ولی چون نشناختند از حقیقت منحرف شدند. و حتی بسیاری از کسانی هم که با حضرت رسول(ص) بودند او را نشناختند، یعنی حقیقت و کلام او را درک نکردند. چون حجب بود و سعی نکردند این حجاب ها را رفع و بر طرف کنند.

تمام قرآن و روح این کتاب آسمانی توحید است و بس، توحید یعنی باید خدا را با اسماء و صفات او شناخت، و باور کرد تا راه سعادت و خوشبختی روشن

شود. و هر شخصی به اندازه اخلاص و ظرفیت وجودی خود، و کوشش و سعیش خداوند برایش راه را باز میکند تا جایی که هیچ مانعی در راه هدف نمی ماند. لذا رزق معنوی دو جنبه دارد «تلاش و طلب».

خلیفه الله موحد حقیقی است

موحد: یعنی آن انسانی است که به وسیله قرآن و هدایت‌های الهی برسد به اوج معرفت الهی. راه خلیفه الله باز است هرکس به اندازه سعی و کوشش میتواند درجاتی از خلیفه الهی را بدست بیاورد. "خلیفه الله": یعنی اینکه انسان مظهر صفات جمال و جلال خداوند شود، بنابراین: طی این راه با تعلیم و تزکیه و تربیت است که هدف والای قرآن این است که انسان به معرفت برسد و انسانی الهی گردد.

برای سیر و سلوک این راه، خداوند در قرآن بیان فرمود: (سنریم آیاتنا فی الافاق...) ^{۲۳۶} تمام آفاق مظهر اسماء الله است، و نفس خود انسان نیز مظهر اسما الله است. لذا خدا را در وجود خودت پیدا کن، تمام دنیا و تمام عالم و آنچه که خارج از وجود انسان است آفاق است.

هر موجودی مظهر یک یا چند اسم از اسماء الله است. و هر موجودی با زبان صامت خود معرف خالق و رازقش می باشد. عطر و بو و لطافت یک گل سرخ، باندازه سعه وجودی خود، صفات خالق و پروردگار خویش را بیان

^{۲۳۶} سوره فصلت آیه ۵۳

میکنند، ولی باید در این گل تدبیر و توجه کرد. علم حصولی باعث میشود که انسان به این مسائل توجه بیشتری کند.

و قسمتی از این آیه مقدمه است چرا؟ (حتی یتبین لهم انه الحق) ۲۳۷ تا به او ثابت شود همان خداوند حق است. هدف از این آیات این است که به هدف اساسی، به حقیقت و معرفت حق برسد، باید از این معرفت به معرفت بالاتری رسید.

بنابراین سیر آفاقی مقدمه است حتی سیر انفسی هم تا اندازه ای مقدمه است آن کسی که خود را بشناسد خدا را میشناسد، اگر انسان توفیق پیدا کرد، ربوبیت خداوند را در نفس خود می بیند. بهرحال در سیر آفاقی هم تعلیم است ولی در محدوده علم حصولی است.

اما با سیر انفسی دیدن جمال غیبی خداوند معلوم میشود و آن بصیرت دل است، و اگر انسان با سیر آفاقی و سیر انفسی و با تزکیه بآن بصیرت قلب نرسد به حقیقت شناخت نخواهد رسید. بیشتر مردم فقط همان سیر آفاقی را دارند و آن هم بدون توجه و تدبیر، به جمال طبیعت نظاره میکنند، بدون اینکه تدبیر در جمال و عظمت طبیعت آفرین نمایند و پی ببرند بر تجلی اسماء الله که در این عالم حکم فرما هستند.

جالب اینکه در قرآن راجع به بصیرت و کوردلی، و عواملی که سبب میشود انسان اقبال، و یا ادبار داشته باشد نیز اشاراتی شده است، عواملی که باعث

میشود که این قلب به اطمینان و آرامش برسد و یا به اضطراب. و تمام موانع راه در قرآن بیان شده .

بنابراین سالک اگر با آن سیر افاقی و انفسی به حقیقت نرسد و به بصیرت قلب منجر نشود، حقیقت برایش روشن نمی شود . بهرحال خداوند در "قرآن قلب را به عنوان مرکز ثقل سیر انفسی" قرار داده و هدف (حتی یتبین انه الحق)، برای اینکه به او ثابت شود همانا خداوند حق است.

قرآن کریم عوامل صعود انسان را تا لقاء حق روشن می کند، و معارفی که از آغاز آفرینش تا معاد و سیر بین این دو (مبدأ و معاد)، برای سیر و تکامل انسان نیاز است بطور مفصل و دقیق بیان شده.

خدا شناسی و خدا باوری

اشاره شد که موضوع اساسی قرآن "خدا شناسی" است (که این هم مراحل دارد) ولی مهم "خدا باوری" است.

یعنی خدا را با دلیل و برهان بشناسی، و با قلب سلیم معارف توحیدی را هضم کنی، ولی باید این علوم را از منبع اساسی و منبع وحی فرا گرفت، و بعد برساند به آن مرکز و قلب، قلبی که مصفی شده و آن قلب سلیم است تا به خدا باوری برسد.

و اگر به این مرحله رسید انسان دیگر ریا نمی کند بلکه اخلاص دارد و خدا را حاضر در هم جا می بیند.

راه رسیدن سالک به خدا

سالک باید به توفیق الهی و امداد رحمانی از تمام اموری که ذهن او را از حقیقت دور می کند، چشم ببوشد و شبهات احتمالی عقیدتی را برطرف کند. و از عالم خیال و وهم هجرت کند و با سعی و کوشش و تزکیه به مقام اخلاص برسد. فقط آنان که دارای مقامی منیع و منصبی رفیع و مرتبه ای عظیمند می توانند حمد و سپاس ذات احدیت و ثنای الهی را آن طور که سزاوار ذات اقدس است بجا آورند.

«سبحان الله عما یصفون - الا عباد الله المخلصین» (خداوند منزّه است از هر چه وصف کنند - مگر بندگان پاک و خالص شده). کسانی میتوانند از خدا سخن بگویند که مخلص هستند مخلص با مخلص فرق میکند.

خداوند مخلصین را انتخاب میکند، پیامبران و ائمه اطهار جزء مخلصین هستند (انان پاک و خالص هستند، آنچه را که میگویند با علم حضوری می یابند و میدانند. حال اگر دیگران وصف می کنند از زبان مخلصین بیان می کنند).

حضرت امام علی(ع) فرمود: «من خدایی که ندیده ام او را عبادت نمی کنم»، حال مگر خداوند دیده میشود؟! مقصود امام اینست که این دیدن به بصر نیست بلکه به بصیرت است پس باید آن حجابها شکافته شود تا با چشم بصیرت خدا را دید.

غایت کمال مخلوق

بهر حال این غایت کمال مخلوق و نهایت مقامی است که ممکن است انسان به آن برسد. و مخلص و خالص شوند، و نیز اینان خودشان مظهر اسماء و صفات خداوند هستند. لذا برای شناخت نبوت و امامت و برای شناخت امام زمان (عج)، باید معرفت اسماء و صفات را کسب کرد و با سعی و کوشش و تمسک به قرآن و کلام خدا و اهل بیت انشاء الله راه باز می شود.

فصل اول

جهاد با نفس

شرط اول مجاهدت تفکر است

عجایب قدرت و غرابت صنعتی که خداوند در آفرینش روحی و باطنی انسان به ودیعه نهاده، نزدیک‌ترین، سریع‌ترین و نیز بهترین راه رسیدن به مبدأ از راه اندیشیدن در درون جان با عقل و وجدان است.

امام خمینی (ره) شرط اول سفر انفسی و معنوی را تفکر می‌داند و می‌فرماید: اول شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی، تفکر است.

تفکر در این مقام عبارت است از آنکه انسان، فکر کند در اینکه آیا مولای او که او را در این دنیا آورده و تمام اسباب آسایش و راحتی را از برای او فراهم کرده، و بدن سالم و قوای صحیحه، که هر یک دارای منافع است که عقل هرکس را حیران می‌کند، به او عنایت کرده، و این همه بسط بساط نعمت و رحمت کرده است.

و از طرفی هم، این همه نعمت انبیا فرستاده، و کتاب‌ها نازل کرده و راهنمایی‌ها نموده و دعوت‌ها کرده، آیا وظیفه ما با این مولای مالک الملوک چیست؟

آیا تمام این بساط فقط برای همین حیات حیوانی و اداره کردن شهوت است، که با تمام حیوانات شریک هستیم، یا مقصود دیگری در کار است؟

آیا انبیای کرام و اولیای معظم و حکمای بزرگ و علمای هر ملت که مردم را دعوت به قانون عقل و شرع می‌کردند، و آنها را از شهوات حیوانی و از این

دنیای فانی پر ریز می‌دادند، با آنها دشمنی داشتند و دارند؟، یا راه صلاح ما بیچاره‌های فرو رفته در شهوات را مثل ما نمی‌دانستند؟

اگر انسان عاقل لحظه‌ای فکر کند می‌فهمد که مقصود از این بساط چیز دیگر است و منظور از این خلقت، عالم بالا و بزرگتری است؛ و این حیات حیوانی مقصود بالذات نیست.^{۲۳۸}

جهاد با نفس

سفر انفسی و باطنی انسان برای ایصال به مطلوب و حقیقت همراه «جهاد با نفس» است و جهاد بر دو قسم است:

الف) جهاد با دشمن ظاهری یا جهاد اصغر

و - ب) جهاد با نفس و شیطان درونی یا جهاد اکبر. هر دو نوع جهاد دشوار است و جهاد با نفس سخت‌ترین و دشوارترین آنهاست؛ زیرا انسان در طول زندگی با آن روبه‌روست و بر خلاف جهاد اصغر در زمان خاصی نیست.

شهوت‌های نفس و خواست‌های خطرناک هوای دل و وسوسه‌های شیطانی از هر دشمنی سخت‌تر و مبارزه با آنان بسیار سخت، طولانی و طاقت‌فرساست.

انسان در این راه بارها شکست می‌خورد و به زانو در می‌آید؛ از این‌روست که روایات، جهاد اکبر را جهادی کامل، سخت، برترین و با فضیلت‌ترین جهاد مؤمنان و خردمندان دانسته و به آن امر کرده است.^{۲۳۹} تا نفس انسان از پلیدی‌ها و بدی‌ها پاک شود و به اوج ایمان، تقوا و حکمت نائل شود و می‌فرماید:

^{۲۳۸} (موسوی خمینی، ۱۳۷۴: ۶ و ۷)

^{۲۳۹} (محمدی ری‌شهری، بی‌تا: ۱ / ۴۵۵ - ۴۵۲)

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^{۲۴۰}. (و کسانی که در راه ما بکوشند و (با دشمن، شیطان و نفس) جهاد کنند، هر آینه آنان را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم و همانا خداوند با نیکوکاران است).

توفیقی که خداوند به کسانی که در راه او و برای رسیدن به حق و حقیقت در زمینه‌های مختلف علمی، عبادی، اقامه سنت، مبارزه با دشمنان دین، جهاد با نفس و شیطان درون و ... می‌دهد، لطف بسیار بزرگ و مهمی است که هر چه این تلاش دشوارتر باشد، لطف الهی هم بزرگتر خواهد بود.

بر این اساس از آنجا که جهاد با نفس سخت‌ترین نوع جهاد است، توفیقات الهی نسبت به مجاهدان واقعی غیر قابل تصور بوده، آنان به هدایتی از جانب خداوند رهنمون می‌شوند که راه حقیقت و رسیدن به حق تعالی است:

أَنَا الْمَعْبُودُ فَأَطِئُنِي تَجِدْ

نی أَنَا الْمَقْصُودُ فَأَطِئُنِي تَجِدْنِي

اگر در جست‌وجوی ما شتابی، مراد خود به زودی بازیابی^{۲۴۱}

در ابتدای سوره عنکبوت هنگام بیان اوصاف مؤمنان، راه نجات و رستگاری آنان را یادآور می‌شود آنان، اشخاصی هستند که در راه رسیدن به قرب الهی و کسب سعادت اخروی جهاد می‌نمایند.

و اطلاق مجاهد و جهاد در راه خداوند در این آیه «به جهت آن است که تا شامل جهاد ظاهر و باطن باشد؛ یعنی هر که با کفار جهاد کند، و یا با نفس اماره و شیطان در مقام مجاهده درآید - که جهاد اکبر است - هر آینه راه نمایم ایشان را از راه‌های خود، که آن طریق، مسیری است به مجاهدت و وصول نجات، و

^{۲۴۰} (عنکبوت / ۶۹)

^{۲۴۱} (واعظ کاشفی، ۱۳۱۷: ۳ / ۴۱۴)

زیاده سازیم هدایت ایشان را ، به سبیل خیر و برکت و توفیق در سلوک آن،
لقله: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ».^{۲۴۲}

بنابراین، بیان مهم این آیه شریفه: «آگاهی امت به آنکه، هرکس در راه خدا مجاهده نماید، هر آینه راه نماینده شود. در این حکم اشاراتی است از آن جمله، اقدام در فرمان برداری خدا، موجب زیادتی توفیق است و همچنین عمل کردن به علم، سبب زیادتی در علم است.

چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت نبوی(ص) فرمود: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلْمٌ وَفَقَهُ اللَّهُ عِلْمٌ مَا لَا يَعْلَمُ».^{۲۴۳} نتیجه اینکه انسان باید «در اموری که متعلق به خداست، چه در راه عقیده و چه در راه عمل» جهاد کند تا به هدایت الهی برسد و در این چند روز دنیا، تجارتی بکند که ثمره اش قرب و لقای خداوند جلیل و جمیل باشد.

در این صورت، به فرموده امام صادق(ع): خوشا به حال بنده ای که از برای خدا و تقرب به جناب او در مقام مجاهده با نفس خود باشد و آن کس که سپاهیان هوای نفس را شکست داد به رضای الهی دست یافته ، و آن کس که عقلش بر نفس اماره پیشی گرفت و بر بساط خدای تعالی به سعی و کوشش و آه و ناله و خضوع پرداخت به پیروزی بزرگی نائل شده است.^{۲۴۴}

و از جمله نیکوکاران، کسانی هستند که یاری و رحمت پروردگار همواره همراه آنان است؛ به گونه ای که این معیت و همراهی افضل از معیت وجودی است که خداوند به تمامی موجودات و انسان ها دارد.^{۲۴۵}

^{۲۴۲} (کاشانی، ۱۳۴۴: ۷ / ۱۸۰)

^{۲۴۳} (عبدالعظیمی، ۱۳۶۶: ۱۰ / ۲۶۵)

^{۲۴۴} (ملکی تبریزی، ۱۳۷۹: ۱۰۸)

^{۲۴۵} (طباطبایی، ۱۴۱۱: ۱۶ / ۱۵۸)

گفته شد آسانترین و نزدیک ترین راه برای شناخت و معرفت الله آیات آفاقی و انفسی هستند حال با اشاره ای مختصر به این آیه، سیر و سلوک سالک را در آفاق و انفس ، تا رسیدن به معرفت اسماء و صفات الهی ادامه می دهیم.

سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَّلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ 246 (ما به آنان هرچه زودتر دلایل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمانها و زمین ، که جهان کبیر است) و در داخل و درون خودشان (که جهان صغیر است) به آنان (که منکر اسلام و قرآند) نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است).

« الآفاق » : نواحی عالم و اقطار آسمانها و زمین . « أَنَّهُ » : این که قرآن . این که اسلام . « شَهِيدٌ » : گواه و مطلع . حاضر و ناظر .

آیا تنها این بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است ؟ (چه حضور و شهادتی از این برتر و بالاتر که با خط تکوین ، دلایل قدرت و حکمت خود را بر روی همه ذرات کائنات و وجود موجودات نگاشته است ؟)

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ 247 (آگاه باشید که ایشان درباره ملاقات با پروردگارشان (برای حساب و کتاب) در شك و تردیدند (و رستاخیز را باور نمی دارند) . هان بدانید که خدا (علم و قدرتش) همه چیز را دربر گرفته است (و از هر چیزی آگاه و بر هر چیزی توانا است). « مَرِيَّةٍ » : شك و تردید).

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

چون با دیده معرفت بنگری ، خداوند علت تامه برای همه موجودات است . در این پدیده ها، صفات جز مرتبه نازله پدیدار کننده نیست . همان طور که آفتاب چیزی جز مرتبه نازله خورشید نیست. نور، انرژی ، گرما و هر چه دارد مرتبه نازله آن است دقت کن تا نیکو در یابی .

در هر موجودی اگر به چشم خرد نظاره کنیم، آنچه در آیات آفاق تماشا می‌کنیم همه در فقر ذاتی هستند و هر کمالی که در آنها مشاهده شود و هر چه دارند ، از خدا و خالق خود دارند «الحمد لله المتجلی لخلقہ بخلقہ»²⁴⁸ (سپاس خدا را که برای آفریده هایش به وسیله آفریده اش تجلی می‌کند) هر کمالی که در سعه موجود ممکن بینی، از اوست .

آنگونه که در آفرینش او نقصی نبینی. . ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت... «در مخلوقات خدای بخشنده تفاوتی نبینی؛ پس چشمت را بگردان آیا هیچ کمبودی می‌بینی؟ خدایی که هر موجودی را در نهایت جمال و کمال آفریده و به راه خویش هدایت نموده » است . که خلق از قدرت خدا و آفرینند خویش حکایت دارد. از خدایی که او را آفرید و سپس هدایت نمود.

پس اگر با این چشم ، یعنی «دید توحیدی » دنیا را به تماشا بنشینید خواهی دید که : «اینما تولوا فتم وجه الله»²⁴⁹ (هر طرف روی بگردانی، پس همانجا روی خداست).

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

²⁴⁸ نهج البلاغه خطبه ۱۰۶

²⁴⁹ بقره ۱۱۵

باش، تا درهای ملکوت بر تو گشوده گردد و در دل این ظلمت‌کده عالم طبیعت، نور خدا را نظاره گر باشی؛ و مشمول آیت «یخرجهم من الظلمات الی النور» گردی. بنابراین عالم از طرفی علامت است که به معنی نشانه است، در حقیقت نشان صفات و ذات و آئینه تمام‌نمای حق در پیش روی تو خواهد بود.

علم بشر و مکاشفه عالم وجود

گفته شد که جهان تجلی گاه صفات و افعال حق تعالی است؛ و نیست موجودی که نموداری از صفات او به همراه نداشته باشد؛ ولی صفت علم و قدرت و رحمانیت و بسیاری از صفات دیگر با تمام ذرات عالم هستی هست.

بنابراین تشریح عالم وجود و پی بردن به اسرار هر موجودی ورقی از دانش بشر را تشکیل می‌دهد. پس تمام علوم تجربی و طبیعی که دفاترش کتابخانه‌های جهان را پر کرده، همه رمزی از معارفی است که در عالم اکوان به کار گرفته شده و خدا داند که چه رموزی در آینده فاش شود و چه پرده‌ها برداشته شود.

اخبار در این زمینه فراوان است. ولی این را بدان که معرفت کلی در «سیر انفسی» به دست می‌آید؛ که غایت معرفت در «سیر آفاقی» این است که بدانیم این دست‌گاه را ربی است و هستی آفاق از هستی آن جدا نیست؛ و صفاتی که در آن مشاهده کنی در یابی که این صفات از موصوف حقیقی سرمایه دار است، و ان‌شاءالله در سیر انفسی مشاهده والاتر و نزدیک‌تر داشته باشیم.

تأملی در سیر انفسی

مقصود از آن یکی از راههای بزرگ معرفت توحید یعنی مشاهده درون خویش است. در قرآن آیاتی بر این سیر دلالت می‌کند که به آنها اشاره می‌شود مانند:

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ^{۲۰۰} « آيَاتٌ » : دلائل روشن . نشانه‌هاي آشكار .
« لِلْمُؤْمِنِينَ » : براي افرادي كه خواهان يقين هستند . كساني كه اهل يقين هستند .

می فرماید: در زمین دلائل و نشانه‌هاي فراواني است براي كساني كه مي‌خواهند به يقين برسند (و از روي دليل خدا را بشناسند و آثار قدرت او را ببينند) .
وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ و در خود وجود شما (انسانها ، نشانه‌هاي روشن و دلائل متقن براي شناخت خدا و پي بردن به قدرت او) است . مگر نمي‌بينيد ؟

توضيحات : « فِي أَنْفُسِكُمْ » : دستگاههائي كه در بدن انسان است ، مانند : قلب ، كليه ، ريه ، دهها هزار كيلومتر رگهائي درشت و باريك ، ده ميليون ميليارد سلول ، حواسي همچون بينائي و شنوائي و هر يك آيتي از عظمت است . « أَفَلَا تُبْصِرُونَ ؟ » : مگر غافل شده‌ايد و نمي‌بينيد ؟

و نیز آيه: سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ " 251
در اين دو آيه به سير انفسی تصريح شده حتى اين اصطلاح از اينگونه آيات استخراج شده است. آيات انفسی نشانه های موجود در گوهر ذات شخص و روح است.

در حالیکه آيات افاقی نشانه های بیرون از انسان از قبیل نشانه های زمینی و آسمانی و مانند آن و نیز نشانه های در بدن انسان است. توجه شود که بدن با نفس فرق دارد و بدن جزو افاق است نه انفس.

فایده آيات آفاقی

آيات آفاقی زمانی مفید است که به سير انفسی بينجامد و با جان سالک عجيب شود و گره بخورد. به قول عطار نيشابوری :

۲۰۰ ذاریات ۲۰
۲۰۱ همان فصلت ۵۳

ای در درون جانم و جان از تو بی خبر
و ز تو جهان پر است و جهان از تو بی خبر
چون پی برد به تو دل و جانم که جاودان
در جان و در دلی ، دل و جان از تو بی خبر
نقش تو در خیال و خیال از تو بی نصیب
نام تو بر زبان و زبان از تو بی خبر

فصل اول

خود شناسی

سفری به اعماق خود

انسان با کشف آیات انفسی در درون خود و سفر به اعماق وجودی خویش، با شناخت خود به خدانشناسی ره می‌یابد؛ از این‌رو، هر چه معرفت نفس نیکوتر و بهتر شود، معرفت حق و خدانشناسی نیز نیکوتر و بهتر می‌شود.

پیامبر اکرم(ص) ضمن بیان رابطه مستقیم معرفت نفس با معرفت حق تعالی می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».^{۲۵۲} هرکس نفس خود را بشناسد، پس به یقین، پروردگارش را شناخته است.

امیرمؤمنان علی(ع) نیز ضمن بیان این که خودشناسی کلید خدانشناسی است، انسان را متوجه این نکته می‌سازد که در درون جرم صغیر و کالبد گوشتی آدمی، عالم بزرگی نهفته که راهنمای راه حق و حقیقت است و همچون نامه گویایی پرده از باطن و اسرار درونی خود برمی‌دارد:

أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ

و فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

تو می‌پنداری که کالبد کوچکی هستی؟

درحالی‌که جهانی بزرگ در باطن تو گنجانده شده

وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي

بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ

و تو آن کتاب گویا و آشکاری هستی

که با حروفش از نهان آشکار می‌شود

امیرمؤمنان(ع) نفس انسان را عالم اکبر می‌داند که اندیشه در عجایب، دقایق و ظرایف آن، انسان را به خودشناسی و در نتیجه به خداشناسی و حق‌شناسی می‌رساند. انسان «وقتی به خلقت زیبای خود می‌نگرد، با آنکه از عدم به وجود آمده است، در خواهد یافت که موجودی قدیم، قادر و عالم زنده‌ای، که به تمام رموز آفرینش با نظم بسیار دقیقی آگاهی دارد، او را آفریده ؛ و تمام جهات خلقتش را براساس حکمت ایجاد نموده است». ۲۰۳

انسان موجودی دو بُعدی

برای روشن شدن سیر انفسی لازم است حیات انسان تبیین شود.

انسان دو بُعدی است پس دو حیات نیز دارد: حیات مادی . حیات معنوی .

۱- یکی حیات طبیعی است که از بدن جسمانی نشئت می‌گیرد و تمام رذایل اخلاقی و محرمات از آن سر چشمه می‌گیرد و سر انجام می‌شود. قرآن می‌فرماید:

وَلَقَدْ دَرَأْنَا لِحَظَّتْ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ

الْعَافِلُونَ^{۲۰۴} « دَرَأْنَا » : آفریده‌ایم و در جهان پراکنده ساخته‌ایم « لَا يَفْقَهُونَ » : نمی‌فهمند . درك نمی‌کنند).

ما بسیاری از جثیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که سرانجام آنان دوزخ و اقامت در آن است . (این بدان خاطر است که) آنان دل‌هایی دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند ، و چشم‌هایی دارند که بدانها (نشانه‌های خدانشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند ، و گوش‌هایی دارند که بدانها (مواظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند .

اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند ، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند) . اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیا و آخرت خود) هستند .

۲- و دیگری حیات فطری است که از روح الهی نشئت می‌گیرد:

و کلیه فضایل اخلاقی و کمالات انسانی از آن سر چشمه می‌گیرد و سر انجام به مقام قاب قوسین یا بالاتر می‌رسد . که قرآن در باره حضرت رسول اکرم(ص) می‌فرماید: "ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی"^{۲۰۵} سپس نزدیک شد و بسیار نزدیک شد، تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر شد.

به قول مولوی در مثنوی

از جمادی مردم و نامی شدم

و ز نما مردم به حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

^{۲۰۴} اعراف ۱۷۹

^{۲۰۵} سوره نجم

پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

بار دیگر هم بمیرم از بشر

تا بر آرم چون ملائک بال و پر

بعد از آن هم از ملک پیرآن شوم

آنچه اندر و هم ناید آن شوم

پس عدم گزدم چون ارغنون

گویدم کائنا الیه راجعون^{۲۰۶}

در این ابیات مراحل سیر کمالی بیان شده نه انکار معاد است و نه انکار خلود در نار و نه چیز دیگر.

مراحل حیات مؤمن

می گوید مؤمن چند حیات و مرحله دارد:

۱- حیات جمادی ۲- حیات نباتی ۳- حیات حیوانی . این سه عمومی است و همه چه مؤمن و چه کافر دارند و مرز اشتراک انسان مادی با جماد و نبات و حیوان است. تا اینجا مربوط به حیات طبیعی می شود.

۴- حیات انسانی یا آدمی یعنی به مقام آدمیت و انسانیت رسیدن. این مقام "ثم دنی" است.

۵- حیات ملکی یعنی به اخلاق ملائکه متخلق و متشبه شدن. این مقام "فتدلی فکان قاب قوسین" است.

۶- حیات الهی یعنی به اخلاق و اسماء و صفات حق متخلق شدن. این مقام "او ادنی" است. اینها هم مربوط به حیات فطری است. تفصیل آن از حوصله مقاله بیرون است.

بعد ملکوتی و مادی انسان

آفرینش انسان از خاک و روح الهی :

در باره آفرینش انسان از خاک و بعد مادی او قرآن می فرماید:

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ²⁵⁷. توضیحات : « إِذْ قَالَ رَبُّكَ » : بیان گفتگویی است که در ملاً اعلی و عالم بالا در گرفته است . « بَشَرًا » : مراد آدم است . « طِينٍ » : گِل . (این گفتگو در ملاً اعلی و عالم بالا در گرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت : من انسانی را از گِل می آفرینم

و در باره بعد ملکوتی انسان :

قرآن بیان می فرماید: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ²⁵⁸ (هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم ، و از جان متعلق به خود در او دمیدم ، در برابرش سجده کنید .

۲. ولادت بی علم

مانند: وَاللَّهُ أَحْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَّا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ²⁵⁹ . توضیحات : « السَّمْعَ » : حس شنوایی

²⁵⁷ ص ۷۱

²⁵⁸ ص ۷۲

²⁵⁹ نحل ۷۸

گوش . « الأَبْصَارَ » : جمع بَصَر ، حَسَّ بَيْنَائِي . چشم . « الأَفْئِدَةَ » : جمع فؤاد . دل . مراد ادراك و تمییز است .

(خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی (از جهان دور و بر خود) نمی دانستید ، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا) به وسیله آنها بشنوید و ببینید و بفهمید و نعمتهایش را (سپاسگزاری کنید) .

۳ - الهام تقوا و فجور :

چنان که در سوره شمس می فرماید: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا 260 سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است) .

توضیحات : « أَلْهَمَ » : الهام کرده است . نشان داده است . فهمانده است . « فُجُورَ » : گرایش به گناه و معصیت و کنارگیری از حق و حقیقت . مراد راه شر و طریق معصیت است . « تَقْوَى » : پرهیز . مراد راه خیر و طریق حق است

مثال تمییز فجور از تقوا این است که ظلم مصداق بارز فجور است و تشخیص این که شرک بدترین ظلم است قرآن در سوره لقمان می فرماید: لقمان فرزند خود را چنین نصیحت می کند:

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ 261
ای فرزندم شرک بر خدا نکن همانا شرک ظلم بزرگی است

۴ - فطرت پاک

مانند:

260 شمس آیه ۸

261 لقمان ۱۳

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ²⁶² (روي خود را خالصانه متوجه آئین (حقیقی خدا، اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرائی به کفرگرائی، و از دینداری به بی‌دینی، و از راستروی به کجروی کشاند). این است دین و آئین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند.

توضیحات: «أَقِمْ وَجْهَكَ»: روي خود را متوجه ساز. با خلوص و اهتمام هر چه بیشتر رو کن به عبادت و پرستش خدا. «حَنِيفاً»: حق‌گرایانه و مخلصانه.

«فِطْرَةَ»: سرشت. آفرینش. خداپاوری و خداشناسی. «لَا تَبْدِيلَ»: نباید تبدیل و تغییر داده شود. «لِخَلْقِ اللَّهِ»: مراد از (خَلْق) فطرت و خلقت است. یعنی باید سلامت فطرت حفظ و از راه حقیقی خود منحرف نگردد و باز داشته نشود.

«ذَلِكَ»: این چیز که فطرت خداشناسی است و در اعماق دلهای انسانها نهفته است و به هنگام بلاهای سخت، بیشتر از هر وقت دیگری بروز می‌کند. «الْقَيِّمُ»: استوار و پایرجا. راست و درست.

بحثی راجع به فطرت

فطرت یا بعبارت دقیق‌تر فطرت انسانی از جمله مباحث قرآن کریم است که توجه و شناخت آن نه تنها به خود‌شناسی که نهایتاً به خدا‌شناسی منجر می‌شود

. وجود فطرت خدادادی و غیر اکتسابی در انسان باعث ایجاد معرفت و گرایش خاصی نسبت به خداوند متعال در وجود انسان می گردد .

از نظر امام خمینی فطرت به معنای آگاهیها و گرایشهایی است که در بشر نهاده شده است . ایشان فطرتها و گرایشات مختلفی برای انسان ذکر می کنند که عبارتند از :

«فطرت بر اصل وجود مبدأ ، بر توحید ، بر استجماع ذات مقدس بر جمیع کمالات ، بر معاد ، وجود ملائکه و انزال کتب» . ایشان بعضی از این موارد را از احکام فطرت دانسته اند و بعضی دیگر را از لوازم فطرت می دانند .

امام همچنین از فطرتی که محکوم به احکام طبیعت نشده باشد و وجهه روحانیت و نورانیت خود را حفظ کرده باشد به فطرت مخموره غیر محجوبه یاد می کند که در این شرایط در حالت «خیر» بوده و از جنود عقل محسوب می شود ، و در صورت توجه فطرت به طبیعت و محکوم شدن به احکام آن ، از آن به مخموره محجوبه یاد می کند که از جنود جهل بوده و منشأ شرور محسوب می گردد.

باید توجه داشت بیان تعریف حقیقی از فطرت با در نظر گرفتن تمام حدود و ذاتیات آن برای شناخت مفهوم فطرت امکان پذیر نیست ولی می توان با بیان ویژگیها و احکام آن با مفهوم فطرت آشنا شد.

معنای فطرت از زوایای مختلف

در تعریف فطرت می توان از چند زاویه آن را مورد توجه قرار داد: در «منطق» به ادراکات بدیهی، اعم از تصور و تصدیق، فطرت اطلاق می شود.

در «فلسفه»، جوهر و ماهیت انسان و آنچه را که انسان با آن بالفعل می شود فطرت یا عقل می نامند. چنانکه فیض کاشانی فطرت را به معنای عقل گرفته است.

از زاویه ای دیگر علم حضوری انسان به بعضی از حقایق که بشر به صورت تکوینی (غیر اکتسابی) آن را دارا است (و به تعبیر معنوی از آن به حالت قدسی یاد می شود) فطرت اطلاق می شود. در قرآن کریم به این جنبه توجه شده است

چنانکه حضرت امیر(ع) می فرماید: «جابل القلوب علی فطرتها» و با در نظر گرفتن این روایت «لا تدرکه العیون به مشاهدة الابصار و لكن رأته القلوب بحقایق الایمان» خداوند با مشاهده چشم سر درک نمی شود، بلکه قلوب با حقایق ایمان او را مشاهده می کنند. در اینجا فطرت به معنای مشاهده قلبی و بینش شهودی است و از این جهت آگاهانه تر و والاتر از غریزه است.

معنای اصطلاحی فطرت

در معنای اصطلاحی فطرت: خلاصه آنچه گفته شده: منظور از فطرت الله همان ابداع و آفرینشی است که خدای متعال در وجود مردم از گرایش به شناخت خدای متعال متمرکز ساخته و آن همان نیرو و توانایی است که در انسان برای شناخت خدا نهاده شده که در بعضی آیات نیز بدان اشاره شده است: «لئن سألتم من خلقهم لیقولنَّ الله» زخرف ۸۷ (اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آنها را خلق کرده می گویند خدا).

«ربکم رب السموات و الارض الذی فطرهن» انبیاء ۵۶. (پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است که آنان ذت بر فطرت آفرید. و آیه ۳۰ سوره روم متکفل مفهوم عمیق فطرت است.

(پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا دادی است. فطرتی که خدا بشر را بر آن آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست. این است دین قیم، ولی بیشتر مردم نمی دانند). بنابراین فطرت، خلقتی است که مردم بر آن آفریده شده اند، و بقولی، ولایت تکوینی است که در همه موجودات سریان

دارد و ولایت تکلیفی که همه مردم به آن مکلف شده اند مطابق ولایت تکوینی است. و نیز علاوه بر این، ویژگیهای دیگری از آیه برای فهم مفهوم آیه می توان بدست آورد.

ویژگیهای فطرت

۱- عمومیت فطرت : فطرت نسبت به همه بشر عمومیت دارد و این خلقت شامل جمیع انسانها می شود.

۲- ذاتی و غیر قابل تبدیل بودن فطرت : از آنجا که فطرت از جانب خداوند به مردم داده شده بنابراین اکتسابی نیست. پس آنچه مردم با زحمت آن را به دست می آورند فطری نیست. فطرت، ذاتی انسانها است و خداوند مردم را بر فطرت آفریده است . و عبارت «لا تبدیل لخلق الله» این مطلب را تأیید می کند. این فطرت که دین انسانها مطابق با آن یا عین آن است قابل تبدیل نیست، زیرا انسان در کسب آن دخالتی ندارد.

در نتیجه آنچه از لسان تفسیر و روایات به دست می آید این است که فطرت بمعنای سرشته شدن به خلقت و معرفتی خاص است و برای انسان از جنبه آگاهیها نیز شناختهای فطری قائلند. بلکه عشق ، فطرت ، معرفت ، بطور مشاهده حضوریه است که به رفع حجب حاصل می شود^{۲۶۳}.

امام در عین حال به نکته ای در مورد امور فطری بر اساس آیه اشاره می نمایند و آن مسأله غفلت مردم در این اتفاق و هماهنگی است « و لکن اکثر الناس لا يعلمون» که شاید بتوان به یک نوع سرزنش از آن یاد کرد . ایشان در این زمینه می نویسند :

ولی از امور معجبه آن است که با اینکه در فطریات احدی اختلاف ندارد . از صدر عالم گرفته تا آخر آن . ولی نوعاً مردم از آن غافلند از این که با هم متفق

^{۲۶۳} امام خمینی ۱۳۸۲ : ۲۶۲ .

اند؛ و خود گمان اختلاف می نمایند، مگر کسی به آنها تنبیه داده شود آن وقت می فهمند موافق بودند در صورت مخالفت^{۲۶۴}.

نظر استاد امام

استاد امام در این زمینه می فرماید: در این کلام توبیخ و سرزنش است برای کسانی که به احکام و مقتضیات فطرت آشنا نیستند و خود را در بدن خلاصه می کنند و در کتاب فطرت خود (وجود خود) که مکتوب به دست قدرت الهی است تفکر و تعقل نمی کنند و تمیز بین احکام فطرت و طبیعت نمی دهند. اگر آنها تدبیر در کتاب ذات خود نمایند و مدرک (الله) شوند، از خود بینی به خدا بینی، و از خود خواهی به خدا خواهی می رسند. حافظ حقوق فطرت می شوند، مانع از انحراف و اعوجاج آن می گردند^{۲۶۵}.

اشاره اجمالی به بعضی از احکام فطرت

حضرت امام خمینی(ره) به طور صریح اشاره می نمایند که طریقه بیان ایشان در کیفیت فطری بودن دین یا توحید همان روشی است که استاد اعظم ایشان شاه آبادی پیشه نموده اند:

و می فرماید: در این مقام آنچه از محضر شریف شیخ عارف کامل، شاه آبادی دام ظلّه، که متفرد است در این میدان، استفاده نمودم بیان می کنم^{۲۶۶}. سپس ایشان مهم ترین احکام و لوازم فطرت را که عبارتند از: «اصل وجود مبدأ و توحید آن، مستجع بودن تمام کمالات در آن ذات مطلق، معاد، نبوت، و ملائکه...» را نام می برند. و متذکر می شوند که بعضی از این امور از احکام فطرت هستند و بعضی از لوازم فطرت است.^{۲۶۷}

^{۲۶۴} امام خمینی ۱۳۸۳: ۱۸۱

^{۲۶۵} (شاه آبادی ۱۳۶۰: ۵).

^{۲۶۶} امام خمینی ۱۳۸۳: ۱۸۱

^{۲۶۷} امام خمینی ۱۳۸۳: ۱۸۱ - ۱۸۲

مقام اول) اصل وجود مبدأ متعال

ایشان در اثبات «اصل وجود مبدأ» برطبق گرایش‌های فطری، ابتدا توضیحاتی در مورد یکی از گرایش‌های اساسی و مهم بشر «فطرت عشق به کمال» در تمامی انسانها که در طول تاریخ مشترک است بیان فرموده، سپس بر اساس این گرایش که از نظر ایشان از بزرگترین و مهمترین گرایش‌های آدمی است، به اثبات اصل وجود مبدأ متعال می‌پردازد.

فطرت عشق به کمال

و می‌فرمایند: اگر چه در تشخیص کمال و آنکه کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست، مردم کمال اختلاف را دارند. هر یک معشوق خود را در چیزی یافته و گمان کرده کعبه آمال خود را در چیزی توهم کرده و متوجه به آن شده از دل و جان آن را خواهان است. اهل دنیا و زخارف آن کمال را در دارایی آن گمان کردند و معشوق خود را در آن یافتند، از دل و جان در راه تحصیل آن خدمت عاشقانه کنند؛ و هر یک در هر رشته هستند و حب به هر چه دارند، چون این را کمال دانند به آن متوجه اند.

بالجمله، تمام آنها متوجه به کمال اند، و چون آن را در موجودی یا موهومی تشخیص دادند، با آن عشقبازی کنند. ولی بیاید دانست که با همه وصف، هیچیک از آنها عشقشان و محبتشان راجع به آنچه گمان کردند نیست^{۲۶۸}.

و در رد این کمالات به ظاهر مطلق و موهومی، علت مطلق نبودن آنها را ناقص بودن این توهمات دانسته و توضیح می‌دهند که، از این جهت است که انسان به هر درجه ای از این کمالات مطلقه موهوم برسد اشتیاق به کامل تر و بالاتر از آن را می‌یابد، چنین می‌فرماید:..

^{۲۶۸} (امام خمینی ۱۳۸۳: ۱۸۳ - ۱۸۲).

پس این نور فطرت ما را هدایت کرد به اینکه تمام قلوب سلسله بشر. از طبیعیین و مادیین گرفته تا اهل ملل و نحل، بالفطره قلوبشان متوجه به کمالی است که نقص ندارد، و عاشق جمال و کمالی هستند که عیب ندارد، و علمی که جهل در او نباشد و قدرت و سلطنتی که عجز همراه آن نباشد، و حیاتی که موت نداشته باشد؛ و بالاخره کمال مطلق معشوق همه است^{۲۶۹}

تا اینجا مشخص شد که انسانها فطرتاً به دنبال کمال مطلق هستند و به آن عشق می ورزند و از آنجایی که هر آنچه فطرت بدان تمایل و گرایش داشته باشد می بایست حقیقتی متناسب با آن موجود باشد، لذا چنین کمال مطلق می بایست بصورت فعلی موجود باشد؛

نکاتی قابل توجه راجع به فطرت

انسان-ها به طور فطری نوعی نیاز و گرایش به پرستش یک معبود را در خود حس می کنند، حتی کسانی که از سر دشمنی به ظاهر منکر این حقیقت هستند، در ضمیر خود به آن ایمان دارند، ولی گویا صدای رسای ضمیر خود را نمی-شنوند.

از آیات قرآن کریم درمی یابیم که اصل وجود آفریدگار برای این جهان از امور آشکاری است که به دلیل و اثبات نیاز ندارد. از این رو، بیشتر آیه-های قرآن در زمینه خداشناسی، مربوط به صفت-های پروردگار و شرک-زدایی است. در این زمینه، به برخی آیه-ها اشاره می-کنیم:

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ.²⁷⁰ (و اگر از ایشان بپرسی: چه کسانی آسمان-ها و زمین را

^{۲۶۹} امام خمینی ۱۳۸۳: ۱۸۴- ۱۸۳

^{۲۷۰} عنکبوت: ۶۱

آفریده و خورشید و ماه را چنین رام کرده است؟ خواهند گفت: «الله» پس چگونه از حق بازگردانیده می-شوند؟

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. 271 (و اگر از آنها بپرسی: چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیله آن زنده- گردانیده است، حتماً خواهند گفت: الله. بگو ستایش از آن خداست، با این همه بیشترشان نمی-اندیشند).

پس - فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. 272 (پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی-دانند).

در این آیه، نه تنها مسئله خدانشناسی، امری فطری معرفی شده، بلکه آفرینش انسان با باور به وجود او سرشته شده و دین که همان اصول و کلیات آیین خداست، امری فطری است .

البته معنای فطری بودن باور به خدا این نیست که انسان در همه احوال و شرایط به آن توجه داشته باشد، چه بسا عواملی سبب می شود که چنین دریافتی پنهان بماند و در ذهن خودآگاه خودنمایی نکند. آن گاه که حجاب کنار زده شود، انسان ندای درون را به خوبی می-شنود و متوجه آن می-شود.

برای انسان هنگام بروز حادثه های خطرناک، مانند هجوم موج-های دریا به کشتی، بروز نقص فنی در هواپیما، یورش سیل و... یک حالت عرفانی و توجه ویژه به خدا پدید می آید و آدمی در این حالت، با قلبی سرشار از ایمان، از خدا می-خواهد او را از این گرداب برهاند. در اینجا ترس، یادآور آن ندای

۲۷۱ عنکبوت: ۶۳

۲۷۲ روم: ۳۰

درونی و باور فطری انسان است، نه پدیدآورنده ایمان به خدا. و در آیه دیگر می فرماید:

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرَحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ، فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِعِيرَ الْحَقِّ... 273.

(اوست که شما را در خشکی و دریا می-برد، وقتی در کشتی قرار می-گیرید و باد ملایمی آنان را می-برد. خوش-حال می-شوند و ناگهان باد سهمگینی بر آن می-وزد و موج از هر طرف به ایشان می-رسد و تصور می-کنند بلا آنان را فرا گرفته است. (در این هنگام) با باور خالص، خدا را می-خوانند و می-گویند اگر ما را از این نجات دهی از شکر کنندگان خواهیم بود).

اهمیت شناخت نفس

اهمیت شناخت نفس و شئون آن به صورت استثنایی به یازده قسم از جانب خدای سبحان در سوره شمس آمده است

" بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها، وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا، وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا، وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا، وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا، وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا" 274

سوگند به آفتاب و روشنی‌اش به هنگام چاشت، و سوگند به ماه چون از پی آن برآید، و سوگند به روز چون گیتی را روشن کند، و سوگند به شب چون فرو پوشدش، و سوگند به آسمان و آن که آن را بر آورده، و سوگند به زمین و آن که آن را بگسترده، و سوگند به نفس و آن که نیکویش بیافریده، سپس بدیها و

۲۷۳ یونس: ۲۲ و ۲۳

۲۷۴ سوره شمس ۲۴

پرهیزگاریهایش را به او الهام کرده، که : هر که در پاکی آن کوشید رستگار شد، و هر که در پلیدی‌اش فرو پوشید نومید گردید.

مراحل و شئون نفس

نفس مراحل و شئون مختلفی دارد که در سیر انفسی بسیار کاربرد دارد و لازم است تبیین شود. البته نفس یک حقیقت بسیط و واحدی است که ذو شئون است به قول حاج ملا هادی سبزواری در منظومه:

النفس فی وحدته کل القوی

و فعلها فی فعله قد انطوی

یعنی نفس در وحدت حقیقی که در سایه وحدت حقه حقیقی حق تعالی دارد با قوای ظاهری و باطنی یکپارچگی و اتحاد دارد به طوری که افعال قوای ظاهری و باطنی در فعل نفس جلوه گر می شود. بدن کارها را انجام می دهد ولی نفس می گوید من انجام دادم.

نفس مسؤله

از تسویل به معنی ارائه تصویر زشت به صورت زیبا و بر عکس می باشد مانند: الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا²⁷⁵ (آنان که سعی شان در زندگی دنیا هدر رفته و با این حال می پندارند که کار نیک انجام می دهند).

نفس مسؤله روح را اسیر می کند در نتیجه روح فرمانبر نفس می شود مانند اسارت روح قابیل در چنگال نفس مسؤله که منجر به زیبا جلوه دادن قتل

برادرش هابیل شد. چنان که قرآن می فرماید: "فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ" 276

و یا نفس مسوِّله برادران یوسف که نقشه قتل و سپس به افکندن در چاه تن در دادند.

"قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ" 277 (و پدرشان) گفت: بلکه نفس شما کار زشتی را در (نظرتان آراسته است) (و شما را دچار آن کرده است).

و یا نفس مسوِّله سامری که با استفاده از مکاشفه گوساله پرستی راه انداخت:

"قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي" 278 (گفت: من چیزی دیدم که آنها نمی دیدند. مشتکی از خاکی که نقش پای آن رسول بر آن بود برگرفتم و در آن پیکر افکندم و نفس من این کار را در چشم من بیاراست).

نفس اماره

یعنی به منکر بسیار امر میکند و از معروف بسیار باز می دارد. یوسف پیامبر خداست می گوید: وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِيَّ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳) (من خود را از گناه تبرئه نمی کنم؛ زیرا نفس طغیان گر بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند؛ زیرا پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است

و در آیات دیگر قرآن بیان شده: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ^ط وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ

۲۷۶ مانده ۳۰

۲۷۷ یوسف ۸۳

۲۷۸ طه ۹۶

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ ۗ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ" 279

آری مگر لطف پروردگار شامل حال بندگان شود که بتوانند اهل نجات شوند و آنان که بندگان مخلص خدا که لطف الهی شامل حال آنان گردد مانند حضرت یوسف که در این آیات خداوند بیان می دارند. و نیز امام علی (ع) فرمود:
"کم من عقل اسیر تحت هوی امیر"

نفس لوامه

یعنی وجدان بیدار و ملامتگر که از شئون مثبت نفس می باشد مثلاً در تبهکاری یا کوتاهی در کمال از درون خود را سرزنش می کند مانند "و لا اقسام بالنفس اللوامة"²⁸⁰. (و به نفس سرزنشگر قسم میخورم). در این آیه به عظمت این نفس پی می بریم.

نفس ملهمه

یعنی نفس الهام گر که از شئون مثبت و عالی نفس می باشد مانند اینکه می فرماید:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (٧) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (٨) 281. (قسم به) و به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود، پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد

نفس مطمئنه

یعنی نفس آرامش یافته که عالیترین مرحله آن می باشد مانند:

۲۷۹ یوسف ۲۴

۲۸۰ قیامت ۲

۲۸۱ شمس

يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۲۸) 282. (ای
!جان آرام گرفته و اطمینان یافته،

به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است،
باز گرد)

نفس مطمئنه اول به مقام نفس راضیه می رسد یعنی نفس از حق تعالی راضی
است ولی معلوم نیست که حق هم از او راضی است یا نه.

در اینجا بد نیست اشاره ای به مقام رضا که از مقامات مهم سیر انفسی است
با استفاده از منظومه سبزواری شود. وی در پایان منظومه می گوید: شاد
بودن به قضای الهی مقام رضاست و صاحب مقام رضا به قضا هرگز
اعتراض نمی کند.

نفس مرضیه

یک درجه بالاتر از نفس راضیه است زیرا حق تعالی نیز از او راضی است
که نفس مرضیه می شود. این چنین نفسی مخاطب به خطاب: فَأَدْخُلِي فِي
عِبْدِي (۲۹) وَأَدْخُلِي جَنَّتِي (۳۰) پس در میان بندگانم در آی و در بهشتم وارد
(شو)

می شود. این تعبیر جنتی منحصر به فرد در قرآن است که عبارت از «جنت
ذات» است که توضیح آن خارج از بحث می باشد.

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

تبیین راه انفسی برای روشن شدن سیر انفسی از عکس نقیض حدیث معرفت نفس و آیه شریفه باید استفاده کرد. "من عرف نفسه فقد عرف ربه" این قضیه است. و نقیض آن "من عرف ربه عرف نفسه" می شود.

عکس نقیض آن "من لم يعرف ربه لم يعرف نفسه" می شود که مترادف این قضیه است: "من نسی ربه نسی نفسه"؛ و این قضیه به منزله آیه: "و لا تكونوا كالذين نسوا الله فانساهم انفسهم اولئك هم الفاسقون" 283 است.

در نتیجه این آیه به منزله عکس نقیض حدیث است. پس اگر حدیث مذکور بر فرض محال سند نداشته باشد که دارد زیرا به صورت متواتر معنوی نقل شده؛ آیه شریفه مستند آن به حساب می آید.

فصل دوم

تقریر سیر انفسی

۱. تفکر در ذات و صفات و افعال خود

۲. معرفت توحید

۱- "اولم يتفكروا في انفسهم" 284 که منجر به شناخت ذات و صفات و افعال حق می شود زیرا سوال پیش می آورد: **من کیستم؟ از کجا آمده ام؟ به کجا خواهم رفت؟**

روزها فکر من این است و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

۲۸۳ حشر ۱۹

۲۸۴ روم ۸

از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود

به کجا می روم آخر نمایی وطنم

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم.

من نیازمندم؟ استقلال ندارم؟ تکیه گاه من کیست؟

قرآن می فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ²⁸⁵

(ای مردم! شما (در هر چیزی، محتاج و) نیازمند خدائید، و خدا بی نیاز (از عبادت شما است) و ستوده است).

ناس واژه عام است محلی به ال است شامل همه می شود چه فقیر و چه غنی ولی در آیه همه را فقیر حقیقی تعبیر کرده یعنی مالکیت و غنای انسان ذاتی نیست، بالغیر است.

" در حقیقت مالک اصلی خداست

مال دنیا بهر روزی نزد ماست"

در درون اراده و کراهت داریم؟ منشاء آن کیست؟ زمام آن بدست کیست؟

در اندرون من خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست.

چرا خطورات ذهنی را نمی توان کنترل کرد؟

چرا خطورات ذهنی را نمی توانم کنترل کنم؟ و هزاران سؤال دیگر که به طور تفصیل در کتاب دروس معرفت نفس و عیون مسائل النفس استاد حسن زاده آملی مطرح شده است.

امام علی (ع) فرمود: عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم" یعنی خدا را با بهم خوردن تصمیم ها و باز شدن پیمانها و نقض شدن همت ها شناختم چون در یافتم غیر از من کسی است که پایان کار ها بدست اوست.

این تقریر اول یا ناتمام و یا نازل و مرتبه پائینی از سیر انفسی است. زیرا به معنی "من عرف الارض او السماء او البر او البحر عرف الرب" است که این چون مبتنی بر تفکر و استدلال و علم حصولی است ناتمام است.

نیازها برای سیر انفسی

از راه سیر انفسی از سنخ علم حضوری: این به چند چیز نیاز دارد:

۱- استعداد

۲- تهذیب نفس

۳- صفای باطن.

با جمع شدن این هر سه؛ سالک به مقام شهود جمال و جلال حق تعالی با دیده باطنی و ملکوتی می گردد. استعداد به منزله جنس سنگ شیشه، و تهذیب به منزله جیوه ای است که در پشت آینه به کار می رود تا بتواند صور را منعکس نماید.

یعنی سالک وظیفه دارد گناهان و نقایص طبیعی نفس را که همچون جیوه سیاه هستند به پشت آینه کمالات بیندازد و آنها را به خود نسبت بدهد و حق را منزله از آنها بداند. به قول حافظ :

"گناه گر چه نبود فعل تو حافظ

تو در طریق ادب باش و گو گناه من است".

صفای باطن به منزله پاک بودن آینه است. البته چند مرحله دیگر مثل تجلیه و فنا در کار است تا جمال ملکوتی اسما و صفات حق تعالی در آینه دل ولی الله جلوه گر شود.

این تقریر دو شرط دارد

(الف) علم حضوری انسان به خود: باید به یاد داشت که بدن جزئی از حقیقت انسان نیست بلکه ابزار است و دیگر اینکه روح هرگز مادی و جسمانی نیست.

(ب) سیر انسان چه بخواد چه نخواهد به سوی خداست

{يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ} 286 "کدح" یعنی سیر و تلاش همراه با کوشش و رنج {لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ} 287 (انسان شامل مومن و کافر هر دو است. ملاقات مومن با خدا با اسما جمال و کمال و برخورد کافر با خدا با اسما جلالی است.

امام علی (ع) فرمود: «فلینظر ناظر أ سائر هو ام راجع». سالک ناظر باید در یابد که سیر به طرف جلو و رحمن دارد یا برگشت قهقراپی و به سوی

۲۸۶ انشقاق ۶

۲۸۷ بلد ۴

شیطان دارد. اینجا فرق سالک با مرتجع معلوم می شود. اعاننا الله من شرور
انفسنا و سیئات اعمالنا

محور های سیر انفسی

الف: اتحاد سالک و مسلک

سالک انسان و حقیقت اوست. مسلک و راه؛ صعود به کمالات، یا خدای
ناخواسته سقوط به درکات است. اتحاد سالک و مسلک در آیات زیر بخوبی
نمایان است :

۱- سیوروت

مانند: "صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ
الْأُمُورُ"^{۲۸۸}

راه خدائی که متعلق بدو است همه چیزهائی که در آسمانها و زمین است .
هان ! همه کارها به خدا بازمی گردد (و هر کاری تحت نظارت دقیق او و با
اطلاع و اجازه او انجام می پذیرد، و هر چیزی بدو مربوط است) .
« إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ » : « تَصِيرُ » : منتهی می گردد . برمی گردد .
رجوع و برگشت دارد . همه امور من جمله سیر انفسی انسان در حال
دگرگونی و شدن به سوی خداست .

۲- حضور عمل در قیامت

مانند: "يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ
سُوءٍ نَّوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحَدِّثُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ
بِالْعِبَادِ"²⁸⁹ (« مُّحَضَّرًا » : حاضر و آماده. « أَمَدًا بَعِيدًا » : فاصله
زیاد.

^{۲۸۸} شوری ۵۳

^{۲۸۹} آل عمران ۳۰

(کسانی که از فرمان پروردگارشان سرپیچی می‌کنند ، بترسند از) روزی که هر کسی آنچه را از نیکی انجام داده است حاضر و آماده می‌بیند و دوست می‌دارد کاش میان او و آنچه از بدی انجام داده است فاصله زیادی می‌بود و خداوند شما را از (نافرمانی) خودش برحذر می‌دارد ، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است (و با نافرمانی از او ، رحمت را به زحمت ، و نعمت را به نعمت تبدیل نکنید) .

۳ - معامله بین انسان و خدا

مانند: "إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ"²⁹⁰

توضیحات : « اُوفی » : وفاکنده‌تر . « اسْتَبْشِرُوا » : شادمان باشید . شاد و خوشنود باشید « ذَلِكَ » : این معامله‌ای که خریدار خدا ، فروشندهگان مؤمنان ، کالا اموال و انفس مسلمانان ، بها بهشت جاویدان ، و سند گفته خداوند سبحان و ثبت در تورات و انجیل و قرآن است

بیگمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند . (آنان باید) در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند . این وعده‌ای است که خداوند آن را در (کتابهای آسمانی) تورات و انجیل و قرآن (به عنوان سند معتبری ثبت کرده است) و وعده راستین آن را داده است ، و چه کسی از خدا به عهد خود وفاکننده‌تر است ؟ پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید ، و این پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است .

۴ - کور شدن چشم دل با گناه

مانند: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»²⁹¹.

(آیا در زمین به سیر و سفر نپرداخته‌اند تا (از دیدن آثار گذشتگان و مشاهده ویرانه‌های کاخ‌های ستمگران) دل‌هایی به هم رسانند که بدانها (وظیفه خود را در قبال دعوت حق درک و) فهم کنند ، و گوشه‌ای داشته باشند که بدانها (اخبار جباران ، و ندای وجدان ، و فرمان یزدان را) بشنوند ؟ چرا که این چشمها نیستند که کور می‌گردند ، و بلکه این دل‌های درون سینه‌ها هستند که نابینا می‌شوند .

می‌فرماید: کور می‌گردد و نمی‌بیند . «الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» : (في الصُّدُورِ) جنبه تأکید را دارد . چرا که مکان قلبها سینه‌ها است .

ب: مبدء و مقصد

دو چیز سالک را به این راه آشنا می‌کند و او را به سیر وامی‌دارد: یکی ارتباط با مبدء (خدا). و دیگری ارتباط با معاد و هدف است.

یکی ارتباط با خداست؛ مانند یاد آوری نعمت‌های الهی، زیاد به یاد خدا بودن، توجه به عواقب اعراض از یاد خدا و نسیان خدا. دیگری ارتباط با معاد و هدف است. توجه به معاد و ابدی بودن آن بسیار در پیشرفت سالک مفید خواهد بود.

ت: زمان

برای رسیدن به هر هدفی صرف زمان مناسب نیاز است. طفره در عالم محال

²⁹¹ حج ۴۶

است .

سلوک و معنویات نیز از این قانون مستثنا نیست. «هدف از عمر انسان جز تحصیل این کمال چیز دیگری نبوده است».

د: زاد و توشه

تقوا هم زاد و توشه و هم دژ محکم و حصن حصین از شر دشمنان است.

"وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ" 292

تقوا هم زاد و توشه و هم دژ محکم و حصن حصین از شر دشمنان است. و هر کار نیکی که می‌کنید خداوند از آن آگاه است. و توشه بگیرید (هم برای سفر حج و هم برای سرای دیگران و بدانید) که بهترین توشه پرهیزگاری است، و ای خردمندان! از (خشم و کيفر) من پرهیزید.

ج: مرکب

عبادت و بندگی به ویژه شب زنده داری بهترین وسیله طی طریق است.

امام حسن عسکری (ع) فرمود: ان الوصول الى الله سفر لا یدرک الا بامتطاء اللیل" (امتطاء از ماده مطی به معنی مرکب گیری و وسیله حرکت تهیه نمودن است). یعنی رسیدن به خدا سفری است که جز با مرکب گیری در شب امکان پذیر نیست.

زیرا شب، نفس از کارهای روزانه که بسیار دست و پا گیر است و البته چاره ای هم از آنها نیست فراغت دارد و میل به انس با ملکوت بیشتر است و نفس مشتته گناهکاران نیز در خوابند و راه ملکوت باز و بسیار خلوت است.

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند
بر بام و در دوست پرواز کنند

ره آورد سیر انفسی

۱. بصیرت باطنی

سیر انفسی چشم دل را باز می کند مانند ایه ۴۶ سوره حج که گذشت. "و فی کتاب الخصال عن علی بن الحسین- علیهما السلام- حدیث طویل یقول فیه:

[ألا] إنّ للعبد أربع أعین: عینان یرصر بهما أمر دینه و دنیاہ. و عینان یرصر بهما أمر آخرتہ. فإذا أراد الله بعد خیرا، فتح له العینین اللّتين فی قلبه. فأبصر بهما الغیب و أمر آخرتہ. و إذا أراد به غیر ذلک، ترک القلب بما فیه.

(همانا برای ینده چهار چشم است : دو چشمی که با آن می بیند امر دین و دنیای خود را ، و دو چشم که می بیند با آن امر آخرتش را . و اگر خداوند برای بنده ای خیر بخواهد باز می کند دو چشمی که در قلب اوست ، پس بصیرت می کند به آنها غیب و امر آخرتش را ، و اگر برای او غیر آن را اراده کند ، قلب ترک می کند آنچه در اوست).

مانند داستان ابو بصیر نابینا با امام صادق (ع) در موسم حج که باطن حجاج را به او نشان داد.

۲. گشایش معنوی

تهذیب نفس و سیر انفسی راههای جدید معارف را می گشاید و روزی معنوی پیدا می کند.

" وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا" 293.

کسی که تقوی پیشه کند خداوند برای او راهی قرار می دهد ، و به او از جایی که تصورش نمی‌کند روزی می‌رساند . و هر کس بر خداوند توکل کند (و کار و بار خود را بدو واگذارد) خدا او را بسنده است . خداوند فرمان خویش را به انجا می‌رساند و هر چه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می‌کند . خدا برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است

۳. فرقان بودن تقوا

معرفت نفس بصیرت می آورد یعنی حق را از باطل تشخیص می دهد. این با جهاد اصغر و اوسط و اکبر بدست می آید. می فرماید: "ان تقوا الله يجعل لكم فرقانا".

در تو آن مردی نمی بینم که کافر بشکنی

بشکن از مردی هوای نفس کافر کیش را.

مادر بتها بت نفس شماست

زآنکه آن مار است و این بت اژدهاست

۴. حیات طیبه مانند:

"مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ" ۲۹۴ هرکس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد ، بدو (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و

۲۹۳ طلاق ۳

۲۹۴ نحل ۹۷

(در آن دنیا) پاداش (کارهای خوب و متوسط و عالی) آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد .

توضیحات : « فَأَلْحِيْبِيْنَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً » : حتماً بدو زندگی خوشایند و پاکیزه‌ای می‌بخشیم . مراد زندگی فردی لبریز از قناعت و رضایت و شکیبایی بر مصائب جهان و شکر بر نعمتهای یزدان ، و به تبع آن زندگی جمعی قرین با آرامش و امنیت و رفاه و صلح و صفا و محبت و دوستی و تعاون و همکاری و دیگر مفاهیم سازنده انسانی است .

حیات طیبیه حیات برتر از حیات حیوانی و مانند آن است . دارای آثار و خواصی است که به آنها اشاره می‌شود .

آثار حیات طیبیه

۱- نورانیت دل :

"أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ" ۲۹۰

آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده‌ای بوده است و ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) زنده کرده‌ایم و نوری (از مناره ایمان) فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن ، میان مردمان راه می‌رود (و چشم او را روشنایی ، گوش او را شنوائی ، زبان او را توان گفتار ، و دست و پای او را قدرت انجام کار می‌بخشد) ، مانند کسی است که به مثل‌گوئی در تاریکیها فرو رفته است (و توده‌های انباشته ظلمت‌کده کفر او را در خود بلعیده است و شب بی‌جان و بی‌اندیشه و بی‌تکلیف از او برجای نهاده است) و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید ؟

همان گونه (که خداوند ایمان را در دل ایمانداران آراسته است ، کفر و ضلال را در دل ناباوران پیراسته است و) اعمال کافران در نظرشان زیبا جلوه داده شده است .

توضیحات : « مَيْتًا » : مرده . مراد کافر و گمراه است . مخْفَفٌ (مَيِّتٌ) است . « نُورًا » : مراد نور دانش و بینش قرآن است که مؤید به دلیل و برهان است و مسلمان در پرتو هدایت آن قرار گرفت . « الظُّلُمَاتِ » : تاریکیها . مراد تاریکیهای جهل و کفر و ضلال است . امام سجاد (ع) می فرماید: « هب لی نوراً امشی به فی الناس ».

۲. تأیید الهی:

"أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ" (در قلبهای آنان قرار ایمان قرار گرفته و و تأیید شده اند...).

۳. استغراق در نعم معنوی:

نعم معنوی و حقایق را می یابد و در خود عزت و کرامت الهی را مشاهده می نماید.

۴. ارتباط با فرشته:

در اثر سیر انفسی سالک خلق و خوی ملک و فرشته پیدا می کند. در روایات باب صوم وارد شده که صائم با صوم به ملک تشبیه می یابد زیرا همچون ملک بی نیاز از خوردن و آشامیدن می شود، بلکه اگر دقت کند و مواظبت بیشتر بکند تخلق به اخلاق الهی می یابد و مظهر "یا من یطعم و لا یطعم" می شود. این مرحله اول است.

همانگونه که در داستان معراج آمده جبرئیل تا مقداری با حضرت همراهی کرد از آنجا به بعد از همراهی عذر آورد که "لو دنوت انملة لاحترقت" به قول سعدی شیرازی :

اگر یک سر موی برتر پرم

فروغ تجلی بسوزد پرم.

زیرا جز انسان کامل سایر موجودات حتی فرشتگان دارای مقام معلوم هستند. از این رو پیامبر(ص) فرمود: "لی مع الله حال لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل (در سیاق نفی افاده عموم می کند). یعنی در آن حال خاص که برای انسان کامل پیدا می شود هیچ فرشته ی مقربی و هیچ پیامبر مرسلی راه ندارد. حضرت حتی مقام رسالت خودش را نیز در آن حال فراموش می کند.

به قول شیخ محمود شبستری

"فرشته گر چه دارد قرب درگاه

نگنجد در مقام لی مع الله".

از امامان معصوم (ع) وارد شده که "لنا مع الله حالات هو نحن و نحن هو و مع ذالک هو هو و نحن نحن" این بیانگر نهایت مقام انسان کامل است. این مقام برتر از ملک یا مقام او ادناست. اللهم ارزقناه بالطف الخفی و التوجه التام.

۵. مشاهده ملکوت

قرآن گزارش برخی از پیامبران و پیروان راستین آنان را که به مشاهده ملکوت نائل شده اند را داده است.:

الف) پیامبر(ص) مانند " مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى ^{۲۹۶}

دل (محمد) تکذیب نکرد چیزی را که او (با چشم سر) دیده بود . و یا

" لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ۲۹۷ "

او بخشی از نشانه‌های بزرگ (و عجائب ملکوت) پروردگارش را (در آنجا) مشاهده کرد (از جمله ، سدرۃالمنتهی ، بیت‌المعمور ، بهشت ، دوزخ ، و جبرئیل را با قیافه فرشتگی خود) . (برخی از عجائب و غرائب شگفت ملکوت . قسمتی از نشانه‌های بزرگ ساختار آفریدگار است) .

« لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى »

سه نکته در این آیه است :

۱- حضرت محمد(ص) در شب معراج برخی از عجائب و غرائب ملکوت ، یا به عبارت دیگر چندی از آسمانها را دیده است ؛ نه همه آسمانها را (نگا : اسراء / ۱) .

۲- او آیات عظمت و نشانه‌های بزرگ آفرینش را دیده است نه خود آفریدگار را ، چرا که خدا از تجلی خود چیزی فرموده است و بحث از معراج را با رؤیت آیات کونی پایان داده است .

۳- آنچه را که ملاحظه فرموده است واقعیت داشته است و در عالم بیداری بوده نه در عالم خواب و خیال .

ب) حضرت ابراهیم (ع) مانند: وَ كَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَنَّ الْمُوقِنِينَ^{۲۹۸} ترجمه آن گذشت .

باید دانست که اشیاء دو نحوه ارتباط وجودی دارند.

۲۹۷ نجم ۱۸
۲۹۸ انعام ۷۵

یکی وجود ظاهری است که محسوس همه و ملک نام دارد. و دیگری وجود باطنی که مشاهده آن همگانی نبوده و ملکوت نام دارد. وجود ظاهری آسمانها و زمین مرئی همه است اما وجود ملکوتی آنها به خواص اختصاص دارد.

ج) حضرت یوسف (ع) "و لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ"^{۲۹۹} روایت برهان رب همان شهود قلبی بود که خود را در محضر خدا دید. چون برهان خدا را با حواس ظاهر نمی توان دید. و برهان فلسفی هرگز قدرت اطفاء حریق شهوت و غضب را ندارد.

وقت خشم و وقت شهوت مرد کو

طالب مردی چنینم کو به کو.

پیروان راستین: در آغاز به تحصیل علم حصولی می پردازند و سپس این علم چراغ راه و محرک درونی آنان می شود و تا حدی به شهود ملکوتی نائل می شوند مانند :

"كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ"^{۳۰۰} (هان بس کنید ! اگر آگاهی قطعی و یقینی داشته باشید) و از فرجام کار خود کاملاً با خبر باشید ، از این مسابقه افزون طلبی و مباحات به قدرت و ثروت دست می کشید و گرد ملاهی نمی گردید و به کار آخرت می پردازید) .

توضیحات : « عِلْمَ الْيَقِينِ » : دانش راستین . آگاهی قطعی . مراحل یقین سه تا است : علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین . داستان جابر بن یزید جعفی که از اصحاب خاص امام باقر (ع) است که به تصرف ولایتی امام برخی از مراتب ملکوت را مشاهده کرد.

^{۲۹۹} یوسف ۲۴

^{۳۰۰} تکوین ۵

۶ - دیدن خدا با چشم دل

اصالت با دیدن چشم دل است و دیدن ظاهری خیلی مهم نیست زیرا "من فقد حسا فقد علما" ولی "من فقد بصيرة لا يجد شيئا" در دعای عرفه آمده "ما ذا وجد من فقدك و ماذا فقد من وجدك"

شخصی به نام ذعلب به امام علی (ع) عرض کرد یا علی هل رأيت ربك؟ فقال (ع): ويلك يا ذعلب ما كنت اعبد ربا لم اره، لم تره العيون بمشاهدة الابصار و لكن رأته القلوب بحقائق الايمان". فرمود: وای بر تو من خدایی را که ندیده باشم عبادت نمی کنم و توضیح می دهد با چشم سر او را ندیدم، بلکه قلبها با حقایق ایمان مشاهده می کنند.

و نیز فرمود: لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا". (اگر حجاب ها برداشته شوند بر یقین من اضافه نمی شود). و نیز پیامبر(ص) فرمود: "یا علی انک تسمع ما اسمع و تری ما اری" (ای علی تو می شنوی آنچه من می شنوم و می بینی آن چه را من می بینم).

۷. ادراک حقیقت ایمان و یقین:

مداومت در سیر نفسی موجب دریافت حقیقت ایمان می شود که با هیچ شک و شبیهه ای خدشه دار نمی شود و اکثر مسلمانان از این مقام محروم می باشند.

فصل سوم

معرفت الله در سوره حمد

مهمترین آیه ای که ۱۱۴ مرتبه در قران ذکر شده و شامل اسمای حسنی الهی، برای بیان معرفت الله و ارتباط با ان ذات بی همتا بیان شده، ایه مبارك "بسم الله الرحمن الرحيم" است.

تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» از امام صادق (ع):

با : بسم الله : بهاء و روشنی حضرت احدیت.

سین : سناء و رحمت اوست.

م : اشاره به مُلک و مجد و شکوه اوست.

«ب» : یکی از معانی «ب» در عربی ، یاری خواستن است. بنابراین «ب» در «بسم الله الرحمن الرحيم» یعنی از خداوند بخشنده مهربان یاری می جوئیم.

الله : معبود همه موجودات هستی از آن اوست.

رحمن : مهربانی اوست در دنیا.

رحيم : رحمت دارد در قیامت.^{۳۰۱}

مطلع دیوان اسرار قدیم * هست بسم الله الرحمن الرحيم

آن کتاب الله که گنج حکمتست * افتتاح او به باب رحمت است .

بسم الله در کتب آسمانی

بسم الله نه فقط در ابتدای قرآن ، بلکه در آغاز تمام کتب آسمانی بوده است . در سر لوحه کار ، و عمل همه انبیاء «بسم الله» قرار داشت . وقتی کشتی حضرت نوح در میان امواج طوفان به راه افتاد ، نوح علیه السلام به یاران خود گفت :

^{۳۰۱} اصول کافی ص ۱۵۹ / بحار ج ۸۵ ص ۵۱

سوار شوید که " وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا" ۳۰۲ نوح گفت : در آن سوار شوید که حرکت کردنش و لنگر انداختنش فقط به نام خداست ، یقیناً پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است .

یعنی حرکت و توقف این کشتی با نام خداست.

حضرت سلیمان نیز وقتی ملکه سبا را به ایمان فرا خواند، دعوتنامه خود را با جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» ۳۰۳ آغاز نمود

ای خالق ذوالجلال و رحمن رحیم

دورم بنما ز شرّ شیطان رحیم

از چشمه فیض خویش سیرابم کن

من عاصیم و توئی خداوند کریم

تأثیر روانی در «بسم الله»

در تفسیر زیبای «پرتوی از قرآن» آمده است که: قرآن تنها کتاب توحیدی و برای آخرین تکامل فکری بشر است ، سوره هایش با جمله «بسم الله» آغاز می گردد، تا انسان را متوجه سازد که [که همه تعالیم و دستوراتش از مبدأ و از حق و از مظهر رحمت است] .

جز سوره توبه که آیاتش بیانگر قهر و خشم بر مردم لجوج کینه ورز با حق ، و اعلام قطع رابطه رحمت با آنهاست (. دستور گفتن این کلمه برای همین است که روی فکر و دل را از غیر خدا برگرداند، تا انسان همه جهان ، و هر

۳۰۲ سوره هود آیه ۴۱

۳۰۳ سوره نمل آیه ۳۰

عملی را از نظر توحید بنگرد. و از پراکندگی فکری بسوی وحدت نائل شود و ارتباط با آن کمال مطلق بر قرار نمایند.

و مَهر نام خداوند مبدأ مهر و رحمت و خیر را بر دلها و زبانها بزند. تا با توجه باین نام در اقدام به هر عمل، قدرتی بیشتر از قدرت استعدادی خود بگیرد و بکار برد. و تنها بقدرت محدود خود متکی نباشد. با این توجه، نیروی عمل و امید به نتیجه بیشتر است. و این فکر و اندیشه خود تحصیل قدرت و صورت بقاء بخشیدن بعمل است

پس اگر عمل به نام غیر خدا و یا غفلت از خدا باشد نتیجه ای بدست نخواهد آمد.^{۳۰۴} آری، انسان بایستی همواره لحظه لحظه های زندگیش، با نام و یاد خدای سبحان آغاز شود. که اگر انسانی این چنین تربیت شد، نه تنها سخنش اینست که: «ان الصلواتی و نسکی» (نماز و عباداتم)، بلکه «محيای و مماتی لله رب العالمین» زندگی و مرگ من - نیز - برای پروردگار عالمیان است.

و حتی هنگام شهادت و تقدیم جان به جان آفرین، در محراب خونین عبادت، یا عاشورای شهادت، آخرین زمزمه اش این است که «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله».

شناخت خدا در اولین آیه قرآن

شناخت بسم الله الرحمن الرحيم در حدیثی از رسول الله (ص).

حضرت رسول (ص) میفرماید: قرآن و بسم الله الرحمن الرحيم: هادی از گمراهی، و به بهترین راه راهنمایی می کند، چراغ هدایت است. قرآن و بسم الله الرحمن الرحيم ظاهرش حکمت و باطنش دانش است و عجائبش قابل شمارش

^{۳۰۴} تفسیر تربیتی سوره حمد ص ۴۰ و ۴۱

نیست. غرائبش شناخته نمی شود ، منازل حکمت است . «شافع است که شفاعتش قبول است » .

در این آیه شریفه همه صفات حضرت احدیت در یک جا بیان و باز گو می شود ، لذا بسم الله الرحمن الرحيم کاملترین و جامع ترین نام خداوند است . لذا برای ورود به هر کاری باید به ان تمسک داشت.

الله کاملترین نام خداوند

«الله» در این آیه شریفه ، برترین نام خداوند است که دارای همه کمالات وجودی است.

«الله» برترین و زیباترین و افضل ترین نام از نام های ذات مقدس است.

«الله» اسم ذاتی که جامع همه کمالات است.

«الله» لفظ جلاله است .

«الله» معبود همه موجودات هستی است .

الرحمن الرحيم : در این آیه شریفه از صفات اوست که نشانه رحمت آن هستی بی پایان است. با این تفاوت که «**رحمن**» به زیادی رحمت حکم می کند و «**رحيم**» بر اثبات و دوام آن^{۳۰۰}

رحمت واسعه خداوند ، همه چیز را فرا گرفته «برحمتك الذی وسعت كل شیئ» لذا اگر برخی مشمول رحمت پروردگار نمی شوند ، بستگی به خودشان

^{۳۰۰} منهاج الصادقین ج ۱ / ص ۱۰۰ و بحار ج ۹۲ ص ۲۵۷
۲۷۹

دارد؛ باران رحمت الهی نازل می شود زمین مستعد، آنرا می گیرد و می رویاند آنچه در آن است.

عدم قابلیت دیوار، مانع نور خورشید است نه نور؛ مشکل از نور نیست بلکه دیوار قابلیت انعکاس نور را ندارد. رحمت الهی گسترده است ولی گاهی انسان با کار و فکر باطل خود درهای رحمت را بسوی خود می بندد.

رحمان و رحیم : هر دو از رحمت مشتق شده اند، و معنای رحمت، افزای خیر به محتاجین از روی عنایت و توجه به آنهاست، و نباید آنرا با رقت قلب که در مورد انسان مطرح است و یک صفت نفسانی و یک نوع احساس و حالت انفعالی است اشتباه کرد.

در باره «**رحمان**» گفته شده، مثل «**الله**» اسم خاص خداوند است کما اینکه در چندین جای قرآن به جای «**الله**» به کار رفته است.

قُلْ اِدْعُوا اللهَ اَوْ اِدْعُوا الرَّحْمٰنَ ۗ اَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى ۝۳۰۶ (بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید [ذات یکتای او را خوانده‌اید] نیکوترین نام‌ها [که این دو نام هم از آنهاست] فقط ویژه اوست. بگو الله را بخوانید یا رحمن را بخوانید، هر کدام را که بخوانید اسماء نیکو همه از آن اوست.

و در سوره ملک بجای «**الله**، رحمن» به کار رفته و این استعمال زیاد کلمه رحمن در قرآن، اثر زیاد این اسم در جهان را میرساند. تا اینجا معلوم شد، رحمت رحمانیه و رحیمیه دو نوع رحمت است. که یکی همه مخلوقات را در بر می گیرد و رزق و حیات همه را تأمین می کند که این رحمت حتی شامل کفار هم هست؛ چنانکه می فرماید: **وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ** ۝۳۰۷ رحمت من همه

۳۰۶ اسراء ۱۷

۳۰۷ سوره اعراف آیه ۱۵۶

چیز را فرا گرفته است. و دیگری "رحیم" ، «رحمتی خاص» است که فقط شامل مؤمنین است.

رحمن و رحیم از نظر اهل عرفان

الرحمن اسم خداوند است به اعتبار فیضان وجود و آنچه تابع وجود است از کمالات بر تمام ممکنات ، یعنی این رحمت موجب ایجاد موجودات، و اینکه هر موجودی کمال لایق خود را می یابند .

«و **رحیم** اسم خداوند است به اعتبار فیضان کمالات معنوی بر اهل ایمان ، مثل یقین ، معرفت، و نفحات الهی ، و غیره ، الطاف خاصی که فقط نصیب مؤمنین و بندگان خاص خدا می شود.

* در دعای کمیل می خوانیم «اللهم انی اسئلك برحمتک التی وسعت کل شیئ» خدایا از تو در خواست می کنم رحمتت را که همه چیز را شامل شده است .

نکته : حال حدیث امام علی(ع) را بهتر دانی که فرمود: «ظهرت الوجودات عن بسم الله الرحمن الرحیم» (ظاهر گردید موجودات از بسم الله الرحمن الرحیم) . با اسم «رحمن» موجودات را هستی بخشید و با اسم «رحیم» آنها را به کمال سوق داد.

صاحب فصوص چنین فرمود: «بدان که عطای حق مر خلق را رحمت است و آن رحمت وجود است و حیات ، و آن چه تابع این دو باشد ؛ و این بر سه قسم است: قسمتی **رحمت خاصه** باشد چه در ظاهر و چه در باطن . و قسمتی رحمت ممتازه : گاهی ممکن است چیزی در ظاهر، رحمت باشد و در باطن نعمت و یا به عکس.

اول : چون رزق حلال طیب در دنیا ، و علوم و معارف نافع در آخرت. که این قسم عطای رحمانی است به حسب ظهور رحمت محضه است.

دوم: چون اشیایی که مطبوع طبع باشد چون اکل حرام و شرب خمر و سایر فسوق موافق نفس، که سبب دوری از حق است.

سوم: چون شرب دوائی که طبیعت از آن متنفر باشد و لیکن بعد از خوردن سبب راحتی می شود. از اینجا می توان یافت که بسا مکروه طبع که عین رحمت رحمانی است و بسا مطبوع

که عین نعمت است. چه بسا چیزی را که اکراه می دارید، که برای شما بهتر است.

بهر حال، هدف خلقت ظهور همین رحمت و صفات تابع آن بوده است؛ از لطف و کرم و جمال که باعث فیضان وجود و ظهور و تجلی اسماء و صفات در آئینه کائنات شود. و این همان حدیث قدسی «كنت کنزاً مخفياً» من گنج پنهان، گنج مخفی بودم و دوست داشتم شناخته شوم و خلق را آفریدم تا شناخته شوم. «لذا، افضل از هر کاری معرفت است»

ارتباط عبد با معبود

عروج ملکوتی عبد بسوی خدا در نماز و در سوره حمد. از یک نظر این سوره به دو بخش تقسیم می شود، بخشی از حمد و ثنای خدا سخن می گوید؛ و بخشی از نیازهای بنده. چنانکه در حدیثی از رسول اکرم (ص) ^{۳۰۸} می خوانیم:

خداوند متعال چنین فرموده: من سوره حمد را میان خودم و بنده ام تقسیم کردم. نیمی از آن برای من، و نیمی از آن برای بنده من است، و بنده من حق دارد هر چه را می خواهد از من بخواهد. هنگامی که بنده می گوید: «بسم الله

^{۳۰۸} عیون اخبار الرضا (ع)

الرحمن الرحيم»، خداوند بزرگ می فرماید: بنده ام بنام من آغاز کرد، بر من است که کارهای او را به آخر برسانم و در همه حال او را پر برکت کنم .

و هنگامی که می گوید «الحمد لله رب العالمين» خداوند بزرگ می گوید: بنده ام مرا حمد و ستایش کرد ، و دانست نعمتهائی را که دارد از جانب من است، و بلاها را نیز من از او دور کردم ، گواه باشید من نعمتهای سرای آخرت را بر نعمتهای دنیای او می افزایم ، و بلاهای آن جهان را نیز از او دفع می کنم همانطور که بلاهای دنیا را دفع کردم.

و هنگامی که می گوید: «الرحمن الرحيم» (خداوند می گوید: بنده ام گواهی داد که من رحمن و رحيم هستم ، گواه باشید بهره او را از رحمت فراوان می کنم، و سهم او را از عطایم افزون می سازم.

و هنگامی که می گوید: «مالک يوم الدين» (او می فرماید : گواه باشید همانگونه که او حاکمیت و مالکیت روز جزا را از آن من دانست، من در روز حساب ، حسابش را آسان می کنم ، حسناتش را می پذیرم ، و از سيئاتش صرف نظر می کنم.

و هنگامی که می گوید: «اياک نستعين» خدا می گوید: بنده ام از من یاری جسته ، و تنها به من پناه آورده ، گواه باشید من او را در کارهایش کمک می کنم ، در سختیها به فریادش می رسم، و در روز پیریشانی دستش را می گیرم.

و هنگامی که می گوید: «اهدنا الصراط المستقيم» (...تا آخر سوره ، خداوند می گوید : این خواسته بنده ام بر آورده است ، و او هر چه می خواهد از من بخواهد که من اجابت خواهم کرد و آنچه امید دارد ، به او می بخشم و از آنچه بیم دارد ایمنش می سازم.

يك دوره معارف در سوره حمد

يك دوره معارف نظري و عملي در سوره حمد . "الحمد لله رب العالمين"
الحمد لله: چون مرجع حمد صفات كمال است ، «و لله اسماء الحسنی» از این
جهت در «الحمد لله رب العالمين» حمد را به خود تخصص فرمود:

بینائی هر دیده بینا او بین

زیبایی هر چهره زیبا همه او دان

حامد و محمود

از انجا که حمد و ستایش در برابر نعمت است . و خدای سبحان جامع جمیع
کمالها و جمالها و نعمت است ، قهرا همه حمدها مخصوص خدای سبحان
خواهد بود . (الحمد لله).

قرآن کریم می فرماید، هر چه شیء است مخلوق خداست . و هر چه مخلوق
خداست زیباست . و اگر حمد در برابر کار جمیل است، پس حمد ازلی و ابدی
از آن خدای سبحان می باشد. فرمود: «الله خالق کلّ شیء» «خالق همه چیز
خداست» پس هر چه که مصداق شیء است مخلوق خدای یکتاست، ممکن نیست
چیزی بر او شیء اطلاق بشود، و آن مخلوق خدا نباشد.

در جای دیگر می فرماید: «الذی احسن کلّ شیء خلقه» «همانکه خلقت همه
چیز را نیکو کرد». پس اگر خالق همه چیز خداست ، و همه کارهای خدا
جمیل و زیباست . این چنین نیست که کار خدا نسبت به خدا، یا بعضی اشیاء
جمیل باشد نسبت به دیگران جمیل نباشد. کاری که خدا می پسندد و می کند،
جمیل مطلق است.

و لذا به ما آموخته اند که در سحرهای ماه رمضان بگوئیم :

« و کل جمالک جمیل » « و کل کمالک کامل ».

یعنی هرچه جمال و کمال توست، جمال و کمال مطلق است . حمد هم ، که در برابر جمال و کمال است؛ پس «الحمد لله» . قهراً خدا حمید محض می‌شود . یعنی هر جا حمدی هست از آن اوست . الف و لام «الحمد» می‌تواند برای استغراق باشد. اگر کسی حمد را به غیر خدا نسبت داد، قطعاً به بیراهه رفته است .

خدای سبحان نه تنها کامل است، بلکه منعم محض هست . هم ذاتاً هرگونه کمال را دارا است؛ و هم هر نعمتی که در جهان باشد از ناحیه اوست . اگر موجودی را در اثر کمالش حمد می‌کنند، خدا محمود است . چون : «الله الاسماء الحُسنى» «نام های نیکو برای خدا است»

و اگر موجودی را در اثر نعمتهایش حمد می‌کنند ، خدا محمود است . چون : «و ما بکم من نعمت فمن الله» «هر نعمتی که دارید از خدا است» . بنابراین غیر خدا احدی استحقاق حمد را ندارد. زیرا حمد یا در برابر کمال نفسی است، یا انعام غیر . یک موجود را چون کامل است ، یا به دیگران خیر می‌رساند، لذا او را حمد می‌کنیم . خدای سبحان این دو جهت را به بالاصاله دارد. اما دیگران بلعرض . پس «الحمد لله».^{۳۰۹}

مفهوم حمد

مفهوم حمد ، ترکیبی از مفهوم «مدح و شکر» است. انسان در برابر جمال و کمال و زیبایی، زبان به ستایش و در برابر نعمت و خدمت و احسان دیگران ، زبان به تشکر می‌گشاید.

خداوند متعال به خاطر کمال و جمالش ، شایسته ستایش، و به خاطر احسان ها و نعمت هایش، لایق شکرگزاری است . «الحمد لله» بهترین تشکر از خداوند

^{۳۰۹} تفسیر تربیتی ص ۴۹ تا ۵۱ .

است. هر کس در هر کجا، با هر زبانی، هرگونه ستایشی از هر کمال و زیبایی دارد، در حقیقت سرچشمه ی آن را ستایش می کند. البته حمد خداوند منافات با سپاسگزاری از مخلوق ندارد، به شرط آنکه به امر خدا و در خط و مسیر او باشد.

مراحل حمد

حمد مراحلی دارد:

اول کاری که حمد را پر بار می کند، «**معرفت**» است، که بدانی، محمودی جز حق تعالی در عالم نیست. و هر صاحب صفتی، صفتش نه تنها از ربوبیت حق تعالی است بلکه آن صفت خود اوست. پس در هر حمد مرجع حمد ذات باری تعالی است.

مرحله دوم: آن که ذکر این حمد بر زبان جاری کنی و مادام او را تسبیح نمایی.

مرحله سوم: آنستکه در اندیشه حمد باشی، زبان باز ماند از آن جهت که دل مشغول است.

مرحله دیگر اینکه: به این «صفات محمود» خود را متخلق نماید و با «رب خود» هم‌رنگی کند، که ان صبغة الله است. صِبْغَةَ اللَّهِ ^ط وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً ^ط ^{۳۱} رنگ خدا را [که اسلام است، انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست؟ و ما فقط پرستش کنندگان اوییم.

در اینجاست که دانی: هیچ از خود نداری و هر چه داری از اوست. و روشن شود بر تو که «حمد او، حامد او، محمود اوست» و اینست مقامی عظیم که خداوند ما را به آن راهنمائی می کند.

^{۳۱} بقره ۱۳۸

ای گشاده در خزانه جود

یافته کائنات از تو وجود

چند از عشقت آتش افروزی

تا کی از جان ما بر آری دود

می کنی جلوه های حسن و جمال

در لباس وجود هر موجود

که جهان صورت است و معنی دوست

نیست فی الدار غیره دیار

چون دانستی : که هر نعمت که داری پرورنده - ان نعمت «رب» است ، تو نیز قبل از این، نطفه بودی تا به حال هر منزلی که عوض کرده است بدست این رب بوده است . چگونه است که مردم در پیشگاه چنین ربی تسلیم نمی شوند و از راه حق و حقیقت منحرف می شوند، چون رب خود را نمی شناسند. و غافل اند که هر روز در امتحان پروردگار خود قرار دارند .

معرفت : این است که تو از جان و دل بدانی «الحمد لله رب العالمین» هر موجودی هر چه دارد از رب خود دارد و طبعاً حمد از صفات اوست و به ریش بر میگردد. بهر حال کاملترین معرفت و معرفی خداوند در قرآن است. پس با علم و اخلاص باید گفت ، الحمد لله رب العالمین.

ربوبیت راه خدا شناسی

ربوبیت و پرورش الهی راه خداشناسی است .

گر چه کلمه «رب» همانگونه که گفته شد در اصل به معنی «مالک و صاحب» است، ولی نه هر صاحبی، صاحبی که عهده دار تربیت و پرورش می باشد، به همین جهت در فارسی به عنوان پروردگار ترجمه می شود.

دقت در سیر تکاملی موجودات زنده، و تحول و دگرگونیهای موجودات بی جان، و فراهم آمدن زمینه موجودات، و ریزه کاری هایی که در هر یک از این قسمتها نهفته شده است، یکی از بهترین طرق خدانشناسی است.

هماهنگی هایی که در میان اعضاء بدن ماست که غالباً بدون آگاهی ما بر قرار می باشد، یکی از نمونه های زنده آن است.

مثلاً هنگامی که حادثه مهمی در زندگی ما رخ می دهد، و باید با تمام توان در برابر آن بپا خیزیم، در یک لحظه کوتاه فرمان هماهنگ به همه ارگانهای بدن ما بصورت نا آگاه صادر می شود.

بلافاصله، ضربان قلب بالا می رود، تنفس شدید می شود، تمام نیروهای بدن بسیج می گردند، مواد غذایی و اکسیژن هوا از طریق خون به طور فراوان به تمام سلولها می رسد، اعصاب آماده کار، عضلات آماده حرکت بیشتر می شوند، نیروی تحمل انسان بالا می رود، احساس درد کمتر می شود، خواب از چشم می پرد، خستگی از اعضاء فرار می کند احساس گرسنگی بکلی فراموش می شود.

چه کسی این هماهنگی عجیب را در میان تمام ذرات وجود انسان، ایجاد می کند؟ آیا این پرورش جز از ناحیه خداوند عالم و قادر ممکن است؟ آیات قرآن پر است از نمونه های این پرورش الهی، و هر کدام دلیل روشنی برای شناخت خدا هستند. پس با تمام وجود و با اخلاص می گوئیم «الحمد لله رب العالمین»
همه ستایش ها برای اوست. «الحمد لله»

ربوبیت و تربیت موجودات

خداوند مسیر رشد و تربیت همه را تعیین نموده است :

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى ﴿٤٩﴾ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى

۳۱۱

فرعون گفت : ای موسی ! پروردگار شما دو نفر کیست ؟ « ۴۹ » گفت : پروردگار ما کسی است که همه موجودات را نعمت وجود بخشیده ، و سپس به راه کمالش هدایت نموده است .

او به زنبور عسل یاد داده است که از چه گیاهی بمکد و به مورچه آموخته است که چگونه قوت زمستانی خود را ذخیره کند . و بدن انسان را چنان آفریده که هرگاه کمبود خون پیدا کرد، خون سازی نماید . چنین خداوندی ، شایسته حمد و سپاسگزاری است.

نکات قابل توجه

- ۱ - همه هستی زیباست و تدبیر همه هستی نیکوست. زیرا حمد برای زیبایی و نیکویی است «الحمد لله».
- ۲ - دلیل ستایش ما ، پروردگاری اوست . «الحمد لله رب العالمین» .
- ۳ - رابطه خداوند با مخلوقات، رابطه ی دائمی و تنگاتنگ است . «الحمد لله رب العالمین»
- ۴ - همه هستی ، تحت تربیت خداوند یکتاست . «الحمد لله رب العالمین»

۵ - امکان رشد و تربیت، در همه ی موجودات وجود دارد. «الحمد لله رب العالمین» خداوند هم انسان ها را بوسیله انبیاء تربیت می کند، (تربیت تشریحی) و هم جمادات و نباتات و حیوانات را رشد و پرورش می دهد. (تربیت تکوینی) «رب العالمین»

۶ - مؤمنان در آغاز کتاب (قرآن) با نیایش به درگاه خداوند متعال، «الحمد لله رب العالمین» می گویند و در پایان کار در بهشت نیز، همان شعار را می دهند که :

وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^{۳۱۲}

پروردگارش آنان را به سبب ایمانشان به بهشت های پر نعمت که نهرها از زیر [قصرهای] آنها جاری است، راهنمایی می کند. [آغاز] نیایش شان در آنجا [این است که]: خدایا! از هر عیب و نقصی منزه می، و در آنجا درود خدا به آنان، عطا کردن امنیت کامل است، و پایان بخش نیایش شان این است که همه ستایش ها ویژه خدای مالک و مربی جهانیان است.

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (مالک روز سزا و جزا است).

نکته ها در مالکیت خداوند

۱ - مالکیت خداوند، حقیقی است و شامل احاطه و سلطنت است، ولی مالکیت های اعتباری، از سلطه ی مالک خارج می شود و تحت سلطه واقعی او نیست. (مالک یوم الدین).

^{۳۱۲} یونس ۹ و ۱۰

- ۲ - با آنکه خداوند مالک حقیقی همه چیز در همه وقت است، ولی مالکیت او در روز قیامت و معاد جلوه دیگری دارد.
- ۳ - در آن روز تمام واسطه ها و اسباب قطع می شوند. (تقطعت بهم الاسباب^{۳۱۳})
- ۴ - نسبت ها و خویشاوندی ها از بین می رود (فلا انساب بینهم^{۳۱۴})
- ۵ - مال و ثروت و فرزندان، ثمری ندارند (لا ینفع مال و لابنون)^{۳۱۵}
- ۶ - بستگان و نزدیکان نیز فایده ای نمی رسانند (لن تنفعکم ارحامکم)^{۳۱۶}
- ۷ - نه زبان، اجازه عذر تراشی دارد و نه فکر، فرصت تدبیر. تنها راه چاره لطف خداوند است که صاحب اختیار آن روز است.

معنی دین

لفظ "دین" در معانی گوناگونی به کار رفته است:

الف: مجموعه قوانین آسمانی. (ان الدین عند الله الاسلام)^{۳۱۷}

ب: عمل و اطاعت. (الله الدین الخالص)^{۳۱۸}

ج: حساب و جزا. (ملک یوم الدین)^{۳۱۹}

^{۳۱۳} بقره ۱۶۶

^{۳۱۴} مؤمنون ۱۰۱ .

^{۳۱۵} شعر ۸۸

^{۳۱۶} ممتحنه ۳

^{۳۱۷} ال عمران ۱۹

^{۳۱۸} وُمر ۳

^{۳۱۹} سوره حمد

"یوم الدین" در قران به معنای روز قیامت است که روز کیفر و پاداش می باشد. (یسئلون ایاں یوم القیامه) ^{۳۲۰} می پرسند روز قیامت چه وقت است؟ قران در مقام معرفی این روز، چنین می فرماید: (ثم ما ادراک ما یوم الدین. یوم لا تملک نفس شیئا والامر یومئذ لله) ^{۳۲۱} (ای پیامبر) نمی دانی روز دین چه روزی است؟ روزی که هیچ کس برای کسی کارآیی ندارد و آن روز تنها حکم و فرمان با خداست.

(مالک یوم الدین) نوعی انذار و هشدار است، ولی با قرار گرفتن در کنار آیه ی (الرحمن الرحیم) معلوم می شود که بشارت و انذار باید در کنار هم باشند.

نظیر این آیه شریفه دیگر که می فرماید: (نبی عبادی انی انا الغفور الرحیم. و ان عذابی هو العذاب الالیم) ^{۳۲۲} به بندگانم خبر بده که من بسیار مهربان و آمرزنده ام، ولی عذاب و مجازات من نیز دردناک است.

همچنین در آیه دیگر خود را چنین معرفی می کند: (قابل التوب شدید العقاب) ^{۳۲۳} خداوند پذیرنده ی توبه مردمان و عقوبت کننده ی شدید گناهکاران است. در اولین سوره قران، مالکیت خداوند عنوان شده است، (مالک یوم الدین) و در آخرین سوره، ملکیت او. (ملک الناس) .

توحید عبادت

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می طلبیم).

توحید در عبادت: آنست که هیچ کس و هیچ چیز را شایسته پرستش جز ذات خدا ندانیم ؛

^{۳۲۰} ذاریات ۱۲

^{۳۲۱} انفطار ۱۸ و ۱۹

^{۳۲۲} حجر ۴۹ - ۵۰

^{۳۲۳} غافر ۳

تنها به فرمان او گردن نهیم، تنها قوانین او را به رسمیت بشناسیم و از هر نوع بندگی و تسلیم در برابر غیر ذات پاک او بپرهیزیم.

از عبادت فرعون تا گوساله پرستی

در داستان حضرت موسی آمده است که قوم او با آن همه معجزات، رب و اله خود را نشناختند. روزی پیرو فرعون بودند، و روزی دیگر بعد از آن همه معجزات از خدای خود، گوساله پرست شدند.

﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾^{۳۲۴}

بنی اسرائیل را (از دست فرعون و فرعونیان نجات دادیم و سالم) از دریا (ی قازم نزد خلیج سویس) گذرانیم . (در مسیر خود) به گروهی رسیدند که بت‌هایی داشتند و مشغول پرستش آنها بودند . (در این هنگام بنی اسرائیل به موسی) گفتند : ای موسی ! برای ما معبودی بساز (تا به پرستش آن بپردازیم) همان گونه که آنان دارای معبودهایی هستند .

موسی گفت : شما گروه نادانی هستید (و نمی‌دانید عبادت راستین چیست و خدایی که باید پرستیده شود کیست) .

این نتیجه اینست که خدا را نشناختند و حتی رب و اله و صفات خدای خالق متعال خود را، نمی‌شناختند و آگاهی نداشتند، و عدم معرفت الله آنها را گمراه کرد، و حتی معجزات خدای خود را که حضرت موسی از طرف خدایی که برای اوست اسماء الحسنی برای آنها آورده بود، سطحی می‌نگریستند .

^{۳۲۴} اعراف ۱۳۸

تنها کتاب آسمانی که خدا را با اسماء و صفات معرفی کرده قرآن است که عظمت اسماء خداوند را بیان میکند و مسلمانان موظف هستند که هر روز خدای خود را با صفات علیای او ذکر کنند؛

گویی با این ذکر مداوم قلب خود را با آن وجود مطلق پیوند داده ، و عظمت او را با خشوع و با ذکر "سبحان ربی العظیم و بحمدہ" بیان میدارد ؛ و با خشوع بالاتری در حال سجده میگویند: "سبحان ربی الاعلی و بحمدہ" .

البته بدان ای عزیز که نه تسبیح ما و نه تسبیح موجودات در خور آن ذات اقدس نیست ، چه هر مسبح در خور فهم خود او را ستایش میکند . ولی او همان است که خود داند "سبحان الله عما یصفون" منزّه است خداوند از آنچه وصفش کنند . "سبحان ربک" پاک و منزّه است پروردگارت ، خداوندگار عزیز است - از آنچه وصفش کنند

بر آستان تو مشکل توان رسید آری

عروج بر فلک سروری به دشواری است

باری همین که بدانی که آن کنز پنهان آن ذات عزیز از هر عیب و کاستی و نقص منزّه است خود اهل تسبیح هستی "سبحان الله" و الحمد لله .

حمد ستایش از خوبی‌ها و کمال است آنجا تنزیه از نقایص بود اینجا تحمید بر محامد است که آن ذات عزیز از تمام محامد در حد فوق کمال برخوردار است ؛ محامد در ذات او اصل و منبع، و در مخلوقاتش پرتو و شعاع آن منبع است .

علم هر عالم پرتوی از علم اوست ، مهر هر مهربان جلوه ای از رحمانیت او، و جمال هر جمیل شعاعی از جمال اوست ، چون حمد او در توجه به آثار و افعال مخلوقات او حاصل آید در هر مخلوق که به دیدهء توحید بنگری زبان به ناچار گویای حمد او گردد.

می بینی که هر آنچه کاوش های علمی بیشتر صورت گرفته و اسرار عجائب از پرده برون آمده حمد بیشتری را طلب می نماید از این رو فرمود: "قل الحمد لله سیریکم آیاته فتعرفونها" ۳۲۰ (بگو ستایش خدا راست به زودی آیات خود را به شما خواهد نمود تا آنها را بشناسید)

و چون دانستی هر مخلوق، که بهره ای از حسن و کمال و جمال که دارد همه از مواهب پروردگارش هست، باید بدانی که در عالم، غیر از خدا حمد و ستایش نشده، خواه حامد بداند یا نداند.

چه ممکنات را روی در عدم است، و آغازی از عدم، و هر صفت که رنگی از هستی دارد، از هستی بخش است و هم اوست خدا، که نیست خدایی جز او. و از برای اوست حمد چه در دنیا و چه در آخرت، چون او علت العلل است پس هر معلول را که ستایی، ستایش واقعی به آن ذات بر می گردد، و چون آدمی در فطرت عشق به محمود دارد از این رو هیچ عاشق و شیفته ای نیست جز به صفات حق.

پس اگر انسان به شناخت خود و خدای خود معرفت یابد، با اخلاص خواهد گفت: «سبحان الله، والحمد لله و لا اله الا الله، الله اکبر».

تکرار الرحمن الرحيم

در سوره حمد تکرار کلمه «الرحمن الرحيم» پس از رب العالمين، لطف خاصی دارد: که ربوبیت حق از جهت قهر و غلبه و فشار بر موجودات نیست، بلکه از جهت دو رحمت «خاص و عام» است که موجودات در پرتوی این دو نوع

رحمت پرورش می یابند، و هر مربی و معلم و حاکمی آنگاه تربیتش به ثمر می رسد که با مهر و محبت باشد.

پس این کلمه در حقیقت تکرار نیست. در «بسم الله» که آغاز است، رحمان و رحیم وصف بلا واسطه ذات می باشد. و در سوره حمد، وصف با واسطه ربوبیت است که مقیدتر و محدودتر می شود.

رحمت در انسان، عاطفه و احساس لطیفی است که منشأ حس کمک و خیر اندیشی و خیرخواهی گردد، و از انجام تقاضای این عاطفه بدون نظر به پاداش لذت برد، ولی در باره خداوند از جهت آثار و ظهور رحمت است، نه تأثیر و انفعال.

این عاطفه خیر و خوی انسانی، مانند استعدادها و فضائل در ضمیر انسان نهفته است. توجه به مبدأ رحمت، و آثار آن و تکرار این کلمه، این عاطفه را بیدار می سازد و بکار می اندازد تا آنکه قلبش سرچشمه رحمت شود، و از زبان و عملش بسوی دیگران جاری شود.

اثر تکرار و تذکر همه صفات و نامهای خداوند همین است که معنا و حقیقت آن در انسان مستعد ظهور می نماید.

* حال که معنی اسماء را دانستی بدان که، جاننت با اسماء آشنائی تام دارد، در فطرت سالم تمام موجودات صفات دوست داشتنی است.

تو از هر در که باز آیی به این خوبی و زیبایی

دری باشد که از رحمت به روی خلق بگشائی

در حقیقت در طول عمر، جاننت با این صفات آشنائی دارد و به آن مشغول هستی.

اصل توحید در مقام ظاهر اینستکه : «افعال را بحق رجوع دهی». و اصل باطن توحید که صفات و ذات را یکی دانی ؛ «همه این آثار و خیرات از یک خدا هستند». چون چنین شد پس هر حمد و ستایش تو ، بخدا باز میگردد*.^{۳۲۶}

دعا : امیدوارم خداوند به ما معرفتی عنایت کند که او را بشناسیم و تخلق به اخلاق حسنی او نماییم و در بهشت اخرین دعوانا الحمد لله رب العالمین باشد.

برداشت اخلاقی

رحمت از جلوه های اسماء جمالیه حق بشمار می آید. خدای سبحان با بسط و اعطاء آن ، باعث حفظ نظام و بقاء نسل گردید. که اگر رحمت و رأفت عطوفت نبود ، هیچ حیوان و انسانی تحمل رنج بی پایان حیات ، و زحمات طاقت فرسای تربیت فرزندان را بخود نمی داد. در نتیجه نظام فردی و اجتماعی دچار اخلال و اضمحلال می شد.

و حتی می توان گفت ، همین رحمت و رأفت بوده که موجب شده انبیاء عظام و علماء اعلام برای خارج کردن بشر از چاه عمیق نفسانیت ، و ظلمات حیوانیت ، بسوی نور و جلوات حق و انسانیت ، آن همه مشقات و مصائب کمرشکن این رسالت الهی را بجان دل می خریدند.

قرآن کریم از رسول اکرم (ص) با چنین خصوصیتی یاد می کند که او «رحمة للعالمین»^{۳۲۷} است و برای شما - عالمیان ، رحمت است. تا جائی که رنج بردنتان برای او گرانست و بشما علاقه وافر دارد و با مؤمنان مهربان و رحیم است.

^{۳۲۶} کتاب تجلی ص ۱۵۵

^{۳۲۷} سوره انبیاء آیه ۱۰۷

و در جای دیگر می فرماید: «لعلک باخِعُ نفسک الا یكونوا مؤمنین»^{۳۲۸} (شاید خویشتن را تلف کنی که چرا آنها مؤمن نمی شوند) انسانی که موفق به کسب اخلاق فاضله و تخلق به فضائل نفسانیه گشته ، همواره سعی می کند در زندگی خود با همه افراد بشر با رحمت و محبت برخورد کند.^{۳۲۹*}

چرا صفات دیگر در بسم الله نیامده؟

سوال : چرا صفات دیگر در بسم الله نیامده؟

یعنی در بسم الله پس از نام مخصوص «الله» تنها روی صفت «رحمانیت و رحمیت» او تکیه می شود ، و چرا سخنی از بقیه صفات در این موضع حساس به میان نمی آید؟ یعنی چرا استمداد از خدا با این دو اسم است؟.

نکته اینستکه : در آغاز هر کار لازم است که از صفتی استمداد کنیم که آثارش در سراسر جهان پرتو افکن است و همه موجودات را فرا گرفته و گرفتاران را در لحظات بحران نجات بخشیده است.

رحمت خداوند بقدری گسترده است که همه عالم هستی را فرا گرفته بهتر است، این حقیقت را از زبان قرآن بشنویم آنجا که می فرماید: «و رحمتی وسعت کل شیئی» (رحمت من همه چیز را فرا گرفته) است^{۳۳۰} و در جای دیگر از زبان حاملان عرش خدا می خوانیم : «ربنا وسعت کل شیئی رحمة» (خدایا رحمت خود را بر همه چیز گسترده ای) .

^{۳۲۸} سوره توبه آیه ۱۲۸

^{۳۲۹} تفسیر تربیتی / حسین میرزا خانی.

^{۳۳۰} اعراف ۱۵۶

پیامبران و استمداد از رحمت خدا

از سوی دیگر می بینیم پیامبران برای نجات خود از مشکلات و حوادث سخت و طاقت فرسا در برابر دشمنان ، «دست به دامن رحمت خدا» می زدند .

حضرت موسی (ع) : برای نجات از فرعونیان چنین دعا میکند و می گوید:
وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ^{۳۳۱} خدایا ما را به رحمت خود رهائی بخش
از قوم کفار .

و در مورد حضرت هود(ع) و پیروانش چنین می خوانیم : فَأُنَجِّنَاهُ وَالَّذِينَ
مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا (هود و پیروانش را به وسیله رحمت خویش از دشمنان نجات
دادیم)

پیوند خلق با خالق

بنابراین : در مورد آغاز کارها به هنگامی که می خواهیم با نام خداوند شروع
کنیم باید دست به دامن «رحمت و اسعه» او بزنیم، هم رحمت عام و هم رحمت
خاص .

آیا برای پیشرفت در کارها و پیروزی بر مشکلات صفتی مناسبتر از این صفات
می باشد؟! جالب اینکه نیرویی که همچون نیروی جاذبه ، جنبه عمومی دارد و
دلها را به هم پیوند می دهد همین «صفت رحمت» است ، برای پیوند "خلق با
خالق" نیز از این صفت رحمت باید استفاده کرد.

مؤمنان راستین با گفتن "بسم الله الرحمن الرحيم" در آغاز کارها ، دل از همه
جا بر می کنند و تنها به خدا دل می بندند، و از او استمداد و یاری می طلبند ،
خداوندی که رحمتش فراگیر است، و هیچ موجودی از آن ، بی نصیب نیست .

^{۳۳۱} یونس ۸۶

و این درس را نیز از بسم الله به خوبی می توان آموخت که اساس کار خداوند بر رحمت است و مجازات جنبه استثنائی دارد. که تا عوامل قاطعی برای آن پیدا نشود تحقق نخواهد یافت ، چنانکه در دعا هم می خوانیم ، « یا من سبقت رحمته غضبه » ای خدائی که رحمتت بر غضبت پیشی گرفته است .

انسانها نیز باید در برنامه زندگی چنین باشند، اساس و پایه کار را بر رحمت و محبت قرار دهند ، و توسل به خشونت را برای مواقع ضرورت بگذارند. قرآن ۱۱۴ سوره دارد ۱۱۳ سوره با رحمت آغاز می شود و فقط یک سوره (توبه) که با اعلان جنگ و خشونت آغاز می شود و بدون بسم الله است. و ان هم در سوره نمل در نامه حضرت سلیمان به ملکه سبا بسم الله الرحمن و الرحیم آمده . با این حساب در قران ۱۱۴ مرتبه "بسم الله الرحمن الرحيم" ذکر شده که اشاره به رحمت و اسعه خداوند متعال دارد.

تناسب در خواست با صفات خداوند

باید درخواست ما از خداوند بوسیله اسماء الهی باشد اما باید درخواست با صفات تناسب داشته باشد این را ما با تدبیر در آیات قرآن می فهمیم .

اصولا هنگامی که حاجتی از خدا می طلبیم ، مناسب است او را با صفاتی که پیوند با آن حاجت دارد توصیف کنیم ، مثلاً عیسی مسیح(ع) هنگام درخواست مائده آسمانی (غذای مخصوص) چنین می گوید:

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوْلَادِنَا
وَآخِرُنَا وَأَيَةً مِنْكَ ۗ وَارزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۳۲۲ (عیسی بن مریم گفت :

خدایا ! ای پروردگار ما ! برای ما از آسمان سفره‌ای پر از غذا نازل کن تا

[روز] عیدی باشد برای اهل زمان ما و نسل آینده ما ، و نشانه‌ای از سوی تو ؛ و ما را روزی بخش که تو بهترین روزی دهنده‌گانی) .

حضرت نوح: پیامبر بزرگ خدا نیز این درس را بما می آموزد، آنجا که برای پیاده شدن از کشتی در یک جایگاه مناسب ، به امر خدای خود چنین دعا می کند : **وَقُلْ رَبِّ انزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ**^{۳۳۳} و بگو : ای پروردگار من ، مرا در جایگاهی پرخیر و برکت فرود آور ، که تو بهترین مهمان‌نوازی.

و حضرت زکریا (ع) نیز به هنگام درخواست فرزندى از خدا که جانشین و وارث او باشد خدا را با صفت "خیر الوارثین" توصیف می کند و می گوید:

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿٨٩﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ ۗ^{۳۳۴} (و زکریا را [یاد کن] زمانی که پروردگارش را ندا داد : ای پروردگارم مرا تنها [و بی‌فرزند] مگذار ؛ و تو بهترین وارثانی . «۸۹» پس [خواستہ] او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و نازایی همسرش را برای وی اصلاح نمودیم) .

خلاصه برنامه سعادت

در چندین ایه قرآن میخوانیم : " یا ایها الناس اتقوا ربکم "

و خطاب . «یا ایها الناس» ، دلیل روشنی است بر اینکه هیچگونه تفاوت و تبعیضی در بین مردم نیست ، و مؤمن و کافر ، کوچک و بزرگ ، پیر و جوان ، امروز و آینده همه در آن شریکند. و با جمله : **اتَّقُوا رَبَّكُمْ** که خلاصه تمام برنامه های سعادت است بیان شده ، چرا که از یکسو «رَبَّكُمْ» توحید را بیان

^{۳۳۳} مؤمنون ۲۹

^{۳۳۴} انبیاء ۹۰ و ۹۱

می کند ، و از سوی دیگر «تقوا» را که و به این ترتیب برنامه عقیدتی و عملی در آن جمع است.

لذا اساس کار و سیر تکاملی انسان، تقوا و تصحیح عقیده و عمل به شریعت برای تثبیت عقیده است . ما مسلمانان روزی چند مرتبه عقیده خود را تکرار می کنیم گر چه خود متوجه نباشیم.

مراتب توحید در سوره حمد

توحید ذات ، صفات، أفعال در سوره حمد:

جمله «الحمد لله رب العالمین» ، اشاره ای هم به **توحید ذات** و هم **توحید صفات** و هم **توحید افعال** دارد. گویی کسی سؤال می کند ، چرا همه حمدها مخصوص خداست ؟ جواب داده می شود: برای اینکه او «رب العالمین» است ، پروردگار جهانیان است .

قرآن مجید می گوید: «الذی احسن کل شیئ خلقه» : خداوند کسی است که آفرینش هر چیزی را به بهترین صورت انجام داد. در رب العالمین «**توحید در ربوبیت**» است.

با توجه به آیات قرآن حقیقت عبادت عبارت است از خضوع و تذلل لفظی و یا عملی همراه با اعتقاد به اولو هیت و خدا بودن موجود مورد نظر . و این «**توحید در عبادت**» است.

قرآن می فرماید: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ.^{۳۳۰} به یقین، نوح را به سوی قومش فرستادیم ، پس به آنان گفت : ای قوم من ! خدا را بپرستید ، که شما را جز او معبودی نیست .

به تعبیر دیگر: هنگامی که مفاهیم گذشته در جان انسان جای گرفت ، با (عقیده و ایمان) همراه با (عمل) ، وجودش به نور الله پرورش دهنده جهانیان روشن می شود ، و رحمت عام و خاص او و مالکیتش در روز جزا را درک می کند. و انسان به صورت یک فرد کامل از نظر عقیده در می آید، (و یک فرد مؤمن میشود) این عقیده عمیق توحیدی است .

ایمان ثمره معرفت است

"ایمان" نخستین ثمره اش از یکسو بنده خالص بودن، و از بندگی بتها و جباران و شهوات در آمدن است، و از سوی دیگر دست استمداد به ذات پاک او دراز کردن است. و در واقع ، در اینجا سخن از **توحید عبادت**، و **توحید افعال** است. **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** (تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می طلبیم).

توحید افعال

توحید در افعال: آنست که تنها مؤثر حقیقی را در عالم او بدانیم (لا مؤثر فی الوجود الا الله) نه اینکه عالم اسباب را انکار کنیم و به دنبال سبب نرویم . بلکه معتقد باشیم که هر سببی با هر تأثیری که دارد، آن هم به فرمان خدا است ، او است که به آتش سوزندگی ، و به خورشید روشنائی و به آب حیاتبخشی داده است .

ثمره عقیده صحیح

ثمره این عقیده آنست که انسان تنها متکی به الله خواهد بود، تنها قدرت و عظمت را مربوط به او می داند ، و غیر او در نظرش فانی ، زوال پذیر ، و فاقد قدرت می باشد. تنها ذات الله قابل اعتماد و ستایش است ، و لیاقت دارد که انسان او را تکیه گاه خود در همه چیز قرار دهد.

این تفکر و اعتقاد انسان را از همه کس و همه موجودات بریده ، و تنها به خدا پیوند می دهد، حتی اگر به عالم اسباب می رود نیز به فرمان او است یعنی در لابلای اسباب ، قدرت خدا را که مسبب الاسباب است مشاهده می کند.

این عقیده آن قدر روح انسان را وسیع و افق فکر او را بالا می برد که به بی نهایت و ابدیت می پیوندد و از محیطهای محدود آزاد و رها می سازد. پس با معرفت و اخلاص میگوید: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» (خدایا تنها ترا می پرستم و تنها از تو از تو یاری می جوئیم).

انسان به حکم عقل، باید بندگی خدا را بپذیرد. ما انسان ها عاشق کمال هستیم و نیازمند رشد و تربیت، و خداوند نیز جامع همه کمالات و رب همه هستی است . اگر به مهر و محبت نیازمندیم او رحمان و رحیم است.

نکات تربیتی از نماز

۱ - نکته اتکاه فقط اوست

در اینجا مقدم شدن کلمه "ایاک" بر نعبد و نستعین ، دلیل بانحصار است و نتیجه آن همان «توحید عبادت و توحید افعالی» است . که اشاره شد.

حتی در عبودیت و بندگی خود نیز احتیاج به کمک او داریم ، و در این راه نیز باید از او استعانت جست، مبادا گرفتار انحراف و عجب و ریا و اموری مانند اینها بشویم که عبودیت ما را پاک در هم می ریزد. به تعبیر دیگر: در جمله اول می گوئیم تنها تو را می پرستیم کمی بوی استقلال دارد، بلافاصله با جمله ایاک نستعین آنرا اصلاح می کنیم و آن امری است بین الامرین.

۲- نیاز انسان به یاری

انسان برای مقاومت در تمام مشکلات و امور احتیاج به کمک دارد ، اینجا است که خود را زیر چتر پروردگار قرار می دهد ، همه روز از خواب بر می خیزد، و با تکرار جمله

«ایاک نعبد و ایاک نستعین» اعتراف به عبودیت پروردگار کرده و از ذات پاک او موفقیت در کارها یاری می‌طلبد. و شب نیز با همین جمله سر به بستر می‌نهد.

محمود مطلق فقط خداست

*تا کنون با اسماء حسناء و صفات خداوند سبحان که هر کدام دلیل محمود بودن او هستند، آشنا شدیم. او «الله» است، یعنی ذاتی که همه کمالات را دار است. هر ذاتی که جامع همه کمالات باشد محمود است، پس او محمود مطلق است. «الحمد لله».

او «رحمان» است، و هر رحمانی محمود است، پس او محمود است «الحمد لله»

او «رحیم» است و هر رحیمی محمود است، پس او محمود است «الحمد لله»

او «مالک» مطلق است. که این مالکیت مطلقه اش در قیامت ظهور می‌کند. و هر مالک مطلق محمود است، پس او محمود است. «الحمد لله»

چه اینکه هر کدام از این اسماء حسنا می‌تواند دلیل برای آینده باشد، که آن حصر عبادت، و استعانت برای خدای سبحان است. «ایاک نعبد و ایاک نستعین» مشابه این ادله را در سوره های «هود و انعام» بیان کرده است.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فَاَعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ ۚ ۳۳۴

نهان آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره دانش خداست، همه کارها به او باز گردانده می‌شود؛ پس او را بندگی کن و بر او توکل داشته باش.

از غیب تا حضور

سخن تا کنون به لسان غیب بود ، اما الان به لسان حضور است . انتقال سخن از غیب به حضور ، عبدی که فهمید خدا جمیع کمالات را دارا است . **رب العالمین** است ، **رحمان و رحیم مطلق** است ، **مالک مطلق** است ، در این صورت [این خدا] لایق است که "معبود" باشد ، و عبد و بنده اش خود را در حضور چنین خدایی ببیند . و او را مخاطب قرار دهد و بگوید: «**ایاک نعبد**»

و کسی که این دید را ندارد و این معرفت را ندارد یعنی حضور قلب ندارد ، شایسته خطاب نیست . به او اجازه نمی دهند که در محضر خدای سبحان قرار بگیرد . او غایب است ، گر چه خدا مشهود مطلق است .

در اینجا زمام امور بدست گوینده نیست ، بدست مخاطب است . مخاطب به انسان تاکنون اجازه حضور نمی داد ، الان اجازه حضور می دهد . گوینده بعد از درک این معارف بلند، خود را در مشهد خدای سبحان مشاهده می کند، می گوید «ایاک» فقط تو را می پرستم.

از استعانت تا ولایت

سخن از غیب به حضور آمد ، آنهم با تقدیم معبود بر عابد ، و حصر عبادت و استعانت ، حفظ وحدت در ناحیه معبود ، و حفظ کثرت در ناحیه عابد . که از جمع این نکات بدست می آید :

که «الله» معبود است و لا غیر، و غیر خدا هرکه هست و هرچه هست عابد است و لا غیر . تا انسان نماز گزار ، یا قاری قرآن هنگام تلفظ کلمه «نعبد» که متکلم مع الغیر است، دیدگاهش چه اندازه وسیع باشد ، و چه کسانی را در نظر بیاورد.

راز تفاوت انسان ها در نماز

انسان عادی وقتی بخواد بگوید «ایاک نعبد» ، می گوید: من و دیگر نماز گزاران ، تو را عبادت می کنیم ، اما اگر انسان مقداری با آیات قبلی مأیوس شد ، دیدش وسیع گردید ، با قاطعیت می گوید: «ایاک نعبد» یعنی من که جزئی از عالمین هستم ، با دیگر اجزاء عالمین ، همه تو را عبادت می کنیم .

چه اینکه خودت در باره قیامت فرمودی :

إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا ۚ (هیچ کس در آسمان ها و زمین نیست مگر اینکه] ذاتاً [بنده] و مملوک [به سوی] خدای [رحمان می آید این ظهور عبودیت موجودات در قیامت است.

خیلی ها باید بمیرند و در قیامت ببینند که همه بنده وار می آیند، اما یک موحد قبل از اینکه بمیرد این معنا را می بیند . و اگر هم اکنون دید که همه بنده اند ، دیگر به غیر خدا تکیه نمی کند. و این عبودیت ، عبودیت مطلقه است ، نظیر ربوبیت مطلقه خدای سبحان .

در کنار « ایاک نعبد ، ایاک نستعین » آمده یعنی حتی در عبادت هم از تو استعانت می کنیم، تا کسی گمان نبرد، انسان در بنده بودن مستقل است . آری تو را می پرستیم ، و در این پرستش همگانی هم تنها از تو استمداد می کنیم و لا غیر، اگر دیگری مددی به ما می فرستد، مجرای فیض توست.

آنجا که فرمودی: وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ۚ ۳۳۸ از صبر و نماز کمک بگیرید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ۳۳۹ . (ای اهل ایمان از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و

۳۳۷ مریم ۹۳

۳۳۸ بقره ۴۵

۳۳۹ بقره ۱۵۳

رسیدن به رحمت حق] كمك بخواهید زیرا خدا با صابران است . باز ، صبر و نماز هم جزو برنامه هائی است که تو به ما آموختی، این دو پلی هستند که ما را به مقصد می رسانند).

آن یکی فیض گدا آرد پدید

و آن دگر بخشد گدایان را مزید

خدای سبحان ، با یک فیض انسان را گدا می کند ، و با فیض دیگرش گدا را مستغنی می کند. انسان اگر بفهمد گداست ، فقیر الی الله ، نعمت است . و الا اگر نفهمد زحمت است.

خدای سبحان با یک فیض انسان را تشنه می کند ، و با فیض دیگر انسان تشنه را به چشمه کوثر می رساند. آنگاه برای انسان جز عطش چیزی نمی ماند.

از ائمه سؤال شد حواس ما در نماز جمع نیست ، حضوری نداریم ، چه کنیم ؟ فرمودند : با نافله آنرا جبران کنید . عرض کردند، در نافله هم اگر حواس ما جمع نبود چه کنیم ؟ فرمودند، با سجده شکر جبران نمائید.

این همه فضیلت که برای سجده شکر است ، به خاطر آنستکه انسان اگر توفیق انجام یک عبادتی نصیبش شد ، تازه اول بدهکاری اوست، تازه باید شاکر باشد که این نعمت نصیب او شده است.

امام سجاد (ع) در باره عجز از شکر فرمود: «هر چه می کوشیم سپاس نعمت تو فرو نگذاریم ، باز تقصیرکار و مدیون می شویم»^{۳۴۰}

^{۳۴۰} صحیفه سجادیه دعای ۳۷.

کمک خواهی فرع بر عبادت اوست ، باید به او نزدیک شد ، انگاه بخود اجازه داد که از او طلب استعانت کرد. همانطور که عبادت درجات دارد ، استعانت هم درجاتی خواهد داشت .

یک وقت انسان فقط خود را می بیند ، می گوید: من خدا را عبادت می کنم .
آنگاه در «ایاک نستعین» که بدنبالش ذکر می کند، خیلی ضعیف و کم رنگ خواهد بود. اگر عبادت به مرحله عالییه راه یافت ، استعانت نیز به مرحله ولایت می رسد. در اینصورت انسان از آسیب دشمن درون و برون راحت و آسوده می شود. ^{۳۴۱} .

کانون جاذبه الهی

چون عابد با عظمت و قدرت و کشش معبود ، خود را از بند ، بندگی غیر می رهاوند ، تلاش می کند تا هرچه بیشتر به کانون جاذبه ربوبی نزدیک تر بشود. اما متأسفانه می بیند این توجه و همت، و سعی و تلاش ، با سرعت سلوک او هماهنگ نیست، احساس می کند پایش را بطور جدی گرفته اند و به پائینش می کشند .

جاذبه های کاذب نمی گذارندش راحت از اعماق چاه نفسانیت خود را بالا بکشد ^{۳۴۲} لذا در نهایت درماندگی ، لب بطلب استعانت می گشاید و می گوید: «و ایاک نستعین» .

توحید عبادی: یعنی تنها راه تقرب به خدای سبحان ، عبادتست و بس . و لذا وقتی خدای متعال سمتهای اولیاء و انبیاء را در قرآن کریم بیان می کند ، نخست از عبادت آنها شروع می کند.

^{۳۴۱} آنچه نقل شد از سوره حمد از کتاب "تجلی اسماء تفسیر سوره حمد" از مؤلف
^{۳۴۲} آنچه نقل شد از سوره حمد از کتاب "تجلی اسماء تفسیر سوره حمد" از مؤلف

در تشهد می‌گوئیم: «اشهد ان محمد عبده و رسوله» عبادت او قبل از رسالتش، و برای اینست که از رسالتش فضیلت و برتری دارد. عبادت چهره ارتباطی با مولاست، و رسالت چهره ارتباطی با سایر بندگان است.

و سایر انبیاء عظام هم اگر به کمالاتی رسیده اند محصول عبادت آنهاست. و قوم خود را اول به توحید عبادی دعوت می‌کنند، اول از «الله»، سپس سخن از عبادت خدا بود.^{۳۴۲*}

سلوک قرآنی

در سلوک قرآنی تو باید از هفت موقف بگذری این هفت موقف را می‌توانی در هفت آیه سوره حمد ببینی حرکت از پایین به بالاست از هفتمین آیه تا اولین آن.

یعنی از، "ضالین" (گمگشتگان) تا خود "بسم الله الرحمن الرحيم" تو با این سیر از تاریکی به نور، از جهل به آگاهی، از رنج به رحمت مطلق نائل می‌شوی. این عروجی است از اسفل به اعلا است.

ابتدا به گمگشتگی ات واقف و خود را از سیطره غضب شدگان می‌رهانی و به حوزه ی اهل نعمت وارد می‌کنی، آنگاه هدایت الهی را تسلیم وار می‌پذیری، سپس از چندگانگی رها، و فقط یگانگی را پاس می‌داری، قیامتت در آیه چهارم برپا می‌شود.

آنگاه رحمت واسعه تو را پذیرا شده و پس از آن پیروزی، سرشار از "حمد" به پروردگار جهانیان می‌گردد، و همو مهربانانه تو را به مرجع اصلی ات "بسم الله بسم الله الرحمن الرحيم" واصل می‌نماید این است سیر "انا لله و انا الیه راجعون"

^{۳۴۲} تفسیر تربیتی خلاصه از ص ۷۹ تا ۸۴

هنگامی که به این جهان نزول کردی ، از اولین آیه به آخرین فرو افتادی . اکنون که فصل رجوع است باید از پایین به بالا روی، برای بالا رفتن باید سبک بار شوی و هر تعلقی را از روح و جانت بزدایی.

سوره حمد برنامه وجودی توست آن در عمق وجودت حک شده است و در فطرتت نهان است. "حمد" را به ظهور رسان تا حمدت را گذارده باشی. بدان همه سلوک با تمامی ماجراهایش در همین سوره نهفته شده است .

دعا امیدوارم خداوند ما را معرفتی عنایت کند که او را بشناسیم و تخلق به اخلاق حسنای او نماییم و در بهشت با مقربین و اولیاء محشور شویم، آخرین دعوانا الحمد لله رب العالمین.

پایان کتاب معارف ۳ خودشناسی و سیر الی الله (رابطه عبد با معبود),

منابع و مأخذ معارف (۳)

۱. قرآن کریم.
۲. ابو الفتوح رازی، جمال‌الدین حسین بن علی، ۱۳۶۶، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۳. بیهقی نیشابوری کیذری، قطب‌الدین ابوالحسن محمد، ۱۳۷۶، دیوان امام علی(ع)، تصحیح و ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، اسوه.
۴. حسینی همدانی، سید محمد، ۱۳۸۰ ق، انوار درخشان در تفسیر قرآن، تهران، کتابفروشی لطفی.
۵. الطباطبایی، السید محمد حسین، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م، المیزان فی التفسیر القرآن، بیروت، المنشورات الاعلمی للمطبوعات.
۶. طبرسی، امین الاسلام ابوعلی فضل بن الحسن، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۷. طیب، سید عبدالحسین، ۱۳۶۶، اطیب البیان فی التفسیر القرآن، تهران، اسلام.
۸. عبدالعظیمی، حسین بن احمد، ۱۳۶۶، تفسیر اثنی عشری، تهران، میقات.
۹. العلوی الحسینی الموسوی، محمد کریم، ۱۳۹۶ ق، کشف الحقائق عن نکت الآیات و الدقائق، چ ۳، تهران، نشر تهران.
۱۰. غزالی، ابو حامد محمد، ۱۳۵۴، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیوجم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۱. فیض کاشانی، ملا محسن، بی‌تا، محجة البیضاء، تهران، مکتبة صدوق.

۱۲. قرشی، سید علی‌اکبر، ۱۳۶۶، تفسیر احسن الحدیث، تهران، واحد تحقیقات بنیاد بعثت.
۱۳. کاشانی، ملا فتح‌الله، ۱۳۴۴، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتاب‌فروشی ا
۱۴. گنابادی، سلطان محمد (ملقب به سلطان علی‌شاه)، ۱۳۷۷، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادہ، ترجمه محمد آقا رضاخانی و حشمت الله ریاضی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۵. مجتهده امین، ۱۳۶۱، تفسیر مخزن العرفان در علوم تفسیر قرآن مجید، تهران، نشر نهضت زنان مسلمان. و از آثار دیگر ایشان استفاده شده
۱۶. المجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۷. محمدی ری‌شهری، محمد، بی‌تا، میزان الحکمه، قم، دارالحدیث.
۱۸. مغنیه، محمدجواد، ۱۹۱۸ م، تفسیر کاشف، بیروت، دار العلم للملایین.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۸، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۲۰. ملکی تبریزی، میرزا جواد، ۱۳۷۹، رساله لقاءالله، با مقدمه و ترجمه سید احمد فهري، بی‌جا، نشر تربت.
۲۱. موسوی خمینی (امام)، سید روح الله، ۱۳۷۴، چهل حدیث (اربعین حدیث)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره).
۲۲. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، ۱۳۷۳، مثنوی معنوی، با مقدمه استاد فروزانفر، بی‌جا، چاپخانه پژمان.

۲۳. المیبدی، ابوالفضل رشیدالدین، ۱۳۷۶، کشف الاسرار و عدة الابرار، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر.
۲۴. هاشمی رفسنجانی، اکبر، ۱۳۷۳، تفسیر راهنما، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۲۵. واعظ کاشفی، کمال الدین حسین، ۱۳۱۷، تفسیر موضعی
۲۶. - پنجاه درس عقاید برای جوانان / مکارم شیرازی
۲۷. کتاب توحید در قرآن : آیه الله جوادی آملی - از مؤلفات ایشان خصوصاً کتاب «توحید در قرآن» قم - مرکز نشر اسراء ۱۳۸۳
۲۸. تفسیر تربیتی (اخلاقی، عرفانی، فقهی، فلسفی) قرآن کریم - تقریر و تألیف حسین میرزا خانی - ناشر مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی - قم ۱۳۶۹.
۲۹. نهج البلاغه
۳۰. صحیفه سجادیه
۳۱. بحث فطرت از : موسوی خمینی و استاد امام (شاه ابادی)
۳۲. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه (۱ و ۲)، تهران، سازمان تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۷.
۳۳. تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد، قم، شریف رضی
۳۴. نصیر الدین طوسی، محمدبن حسن، قواعد العقائد، تحقیق علی ربانی گلپایگانی، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ ق،
۳۵. مطهری، مرتضی، اقسام توحید مجله قبسات، زمستان ۸۲ و بهار ۸۳ ش

۳۶- اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین، ۱۹۶۹ میلادی

۳۷- جرجانی، شرح المواقف

۳۹- ربانی گلپایگانی، علی، عقاید استدلالی، قم، نصاب، ۱۳۸۱

۴۰- طباطبائی، محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم: صدرا، ۱۳۶۸ شمسی.

۴۱- سبحانی، جعفر و محمد محمد رضایی، اندیشه اسلامی ۱، قم، معارف، ۱۳۸۵

۴۲- خدائشناسی در قرآن: مصباح یزدی، محمد تقی، خدائشناسی در قرآن، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

۴۳- ترجمه تفسیر المیزان بقلم اقای سید محمد موسوی همدانی - انتشارات مؤسسه مطبوعات دارالعلم - قم خیابان ارم

۴۴- تجلی - استاد کریم حقیقی، ناشر انتشارات فلاح، ۱۳۸۸ و چاپ های دیگر

۴۵- موعود عرفان - مؤلف حسن علی پور وحید - ناشر: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) .

۴۶- راه میکرده (در سلوک الی الله) محمد حسین رستگاری - تهران: ارمغان طوبی ۱۳۸۵ .

۴۷- معارف قرآن - استاد مصباح یزدی - انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

۴۸- درس سخنوری - آیت الله سید ابوالفضل نبوی قمی (نگارش ۱۳۴۹) چاپ مهر استوار

- ۴۹- استاد مطهری ، آشنایی با قران و جهان‌بینی توحیدی و آثار دیگر ایشان
- ۵۰- تفسیر موضوعی قران (جوادی أملی).
- ۵۱- مطهری آشنایی با قران | جهان‌بینی توحیدی
- ۵۲- شرح فصوص الحکم قیصری
- ۵۲- شرح انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه
- ۵۳- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه
- ۵۴- حکمت نظری و عملی در نهج ابلاغه
- ۵۵- حکمت ها و اندرزها (استاد مطهری)
- ۵۶- مصباح کفعمی
- ۵۷- مناجات امام علی - مفاتیح جنان
- ۵۸- علل و فلسفه الهی چاپ مرتضوی
- ۵۹- گروه دیدگاه حوزه دین پژوهی
- ۶۰- تبیان براهین اثبات خدا
- ۶۱- دائره المعارف فرید مجدی
- کتاب مقدس عهد قدیم و عهد جدید
- و از کتب دیگری در آثار بزرگان استفاده شده از جمله : سیر حکمت در اروپا ، کافی ،

توحید صدوق ، منشور جاوید جعفر سبحانی ، مجمع البیان ، طباطبایی : علی
و فلسفه الهی ، فلسفه و هدف زندگی جعفری ، تفسیر المنار ، عیون اخبار
الرضا ، تفسیر قرطبی ، هدایه الامم

از منهاج الصادقین ، و از کتب دیگری همچون نهج البلاغه استفاده شده است.
و ممکن است من اسامی را یاد نداشته باشم .

از همه آنانی که از آثارشان استفاده کرده ام اگر این کتاب ثوابی دارد همه آنان
را در این ثواب شریک میدانم و از خداوند متعال خواستارم که به لطف و
کریم خود از همگی قبول فرماید .